

تعاليم اسلام

باعتباس از کتب تعريف عام دين الإسلام

تأليف:

علامه بزرگ علی طنطاوی

ترجمه از:

فاروق رحمة الله جاويد

عنوان کتاب:	تعالیم اسلام
تألیف:	علامه بزرگ علی طنطاوی
ترجمه:	فاروق رحمة الله جاوید
موضوع:	مجموعه عقاید اسلامی
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری
منبع:	



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

۱۰ مقدمه
۱۲ مطلب کتاب
۲۶ دین اسلام
۳۳ تعریف بعضی اصطلاحات
۳۴ علم ضروری و علم نظری:
۳۴ بدیهیات و عقیده‌ها:
۳۷ قاعده‌های عقاید
۳۷ قاعده‌ی اول:
۳۸ قاعده‌ی دوم:
۳۸ قاعده‌ی سوم:
۴۲ قاعده‌ی چهارم:
۴۵ قاعده‌ی پنجم:
۴۷ قاعده‌ی ششم:
۵۳ تنگی الفاظ:
۵۵ قاعده‌ی هفتم:
۵۸ قاعده‌ی هشتم:
۶۰ ایمان به خدا
۶۰ وجود خدا:
۷۱ خدا پروردگار جهانیان است:
۷۳ خداوندی که باید پرستش شود:

- ۷۵ **توحید الهی**
- ۷۶ روح عبادت:
- ۷۷ اساس در توحید الهی:
- ۸۱ تحلیل و تحریم به دست خداوند یکتا است:
- ۸۲ محبت خدا و ترس از خدا:
- ۸۶ آیت‌های صفات الهی:
- ۸۷ خداوند متعال خود را در قرآن بر سه نوع وصف نموده است:
- ۸۹ أما اطاعت غیر مطلق:
- ۹۰ آیات محکم و متشابه:
- ۹۰ مسلمانان اول:
- ۹۱ مظاهر و جای بروز عبادت:
- ۹۲ مقصود از عبادت:
- ۹۵ خلاصه عبادت خدا:
- ۹۵ مباشره و غیر مباشره:
- ۹۶ بحث علمی:
- ۹۶ تردیدی و رد آن:
- ۹۷ بحث بی‌مورد:
- ۹۷ و جهت حق در خصوص عبادت:
- ۱۰۱ **مظاهر ایمان**
- ۱۰۱ ایمان و عمل:
- ۱۰۳ ایمان می‌افزاید:
- ۱۰۳ ترک کردن عمل (فرائض و واجبات دینی) دلیل کفر نمی‌باشد:
- ۱۰۴ ثمرهای ایمان:
- ۱۰۵ ذکر خدا:

- ۱۰۹..... امید و بیم از خدا:.....
- ۱۱۱..... توکل بر خدا:.....
- ۱۱۵..... شکر خدا:.....
- ۱۱۷..... صبر و شکیبایی:.....
- ۱۱۹..... و باید فهمید که صبرکردن بر دو نوع است:.....
- ۱۱۹..... نوع اول: صبرکردن بر پیش آمدهای ناگوار زندگی:.....
- ۱۱۹..... و نوع دوم: صبرکردن بر تقوی و طاعات خدا:.....
- ۱۲۱..... پیروی نمودن از احکام شرع:.....
- ۱۲۵..... سختی و آسانی:.....
- ۱۲۸..... توبه و استغفار:.....
- ۱۲۸..... آن خصال ششگانه ناپسند عبارتند از:.....
- ۱۲۸..... چگونگی توبه:.....
- ۱۳۲..... خداوند در خصوص رحمت خود می فرماید:.....
- ۱۳۲..... در واقع ایشانند که توبه‌هایشان را قبول می‌کنم:.....
- ۱۳۶..... ایمان به آخرت**
- ۱۳۶..... ما و مرگ:.....
- ۱۳۶..... صنف اول:.....
- ۱۳۶..... صنف دوم:.....
- ۱۳۷..... صنف سوم:.....
- ۱۳۷..... صنف چهارم:.....
- ۱۳۸..... و صنف پنجم:.....
- ۱۳۸..... حیات دوم:.....
- ۱۳۹..... مستعدبودن برای مرگ:.....
- ۱۴۰..... ساعت مردن از أدله‌ی ایمان است:.....

- اشتباهی آشکار:..... ۱۴۲
- روز قیامت:..... ۱۴۳
- موعد روز قیامت:..... ۱۴۳
- ابتداء آمدن قیامت:..... ۱۴۵
- حادثه‌های فلکی (مدار ستاره‌گان):..... ۱۴۶
- دمیدن در صور (صور یعنی شاخ که در آن بدمند):..... ۱۴۷
- زنده شدن برای حساب:..... ۱۴۸
- حساب:..... ۱۵۳
- گواه‌ها و بینه‌ها:..... ۱۵۴
- گواهی پیغمبران:..... ۱۵۵
- کتاب‌های آسمانی و صحیفه‌ها:..... ۱۵۵
- دفاع پس از اذعان:..... ۱۵۷
- اعتراض بی مورد:..... ۱۵۹
- حساب و نتایج آن:..... ۱۶۰
- وارد شدن به دوزخ:..... ۱۶۱
- بهشت و دوزخ:..... ۱۶۲
- داخل شدن به بهشت:..... ۱۶۲
- وصف بهشت:..... ۱۶۴
- أهل بهشت و احوال ایشان:..... ۱۶۵
- دوزخ:..... ۱۷۰
- ورود به دوزخ:..... ۱۷۳
- دوزخ زندان است:..... ۱۷۴
- کوشش برای بیرون رفتنی از دوزخ:..... ۱۷۴

- ۱۷۶..... صحبت و اختلاف دوزخیان با یکدیگر در دوزخ:
- ۱۷۸..... محاوره و پاسخ دادن اهل جنت و اهل دوزخ به همدیگر:
- ۱۷۹..... أعراف (جایی که بین جنت و دوزخ است):
- ایمان داشتن به قدر**..... ۱۸۱
- ۱۸۱..... معنی قدر و قضاء:
- ۱۸۲..... انسان مختار است:
- ۱۸۳..... و انسان مجبور هم می باشد:
- ۱۸۳..... ثواب و عقاب منوط به آزادی است:
- ۱۸۴..... مقیاس های عدالت:
- ۱۸۶..... استنباط نمودن از نصوص قرآن:
- ۱۸۹..... بحث بیجا:
- ۱۹۰..... اعتراض نمودن به قدر:
- ۱۹۱..... ما و گذشتگان در باره عقیده داشتن به قدر:
- ۱۹۲..... سبب تعظیم و بزرگداشت مردگان:
- ۱۹۲..... اشتباهات بعضی از بندگان:
- ایمان داشتن به غیب**..... ۱۹۳
- ۱۹۳..... دانایی به غیب:
- ۱۹۳..... چگونه به نادیده ایمان بیاوریم:
- ۱۹۴..... غیبی که ایمان آوردن به آن واجب است:
- ۱۹۵..... اشیایی که از جمله نادیده محسوب شده اند:
- ۱۹۵..... أقسام غیب:
- ۱۹۶..... سؤالی در خصوص غیب:
- ۱۹۶..... پاسخ به این سؤال:

- ایمان داشتن به فرشتگان و کتب و پیغمبران خدا: ۱۹۷.....
- وحی و امکان آن و لزوم آن: ۱۹۷.....
- سوال‌های بیمورد: ۱۹۸.....
- فرشتگان: ۱۹۹.....
- جن: ۲۰۲.....
- ذکر جن در قرآن: ۲۰۳.....
- شیاطین: ۲۰۴.....
- شیاطین در قرآن: ۲۰۵.....
- شیاطین انس: ۲۰۶.....
- ایمان به پیغمبران** ۲۰۷.....
- پیغمبر علم غیب نداشته است: ۲۱۰.....
- پیغمبران بسیار بوده‌اند، ولی هدفشان یکی بوده: ۲۱۰.....
- پرسشی و پاسخ آن: ۲۱۱.....
- اسلام میان پیغمبران خدا تبعیض نمی‌داند: ۲۱۲.....
- دیدگاه پیغمبران در قرآن: ۲۱۳.....
- معجزات: ۲۱۳.....
- مستحیل چگونه تحقق پیدا می‌کند؟ ۲۱۴.....
- کرامات: ۲۱۴.....
- معجزه و سحر: ۲۱۵.....
- معجزات پیغمبر اسلام ﷺ: ۲۱۵.....
- ایمان آوردن به کتب** ۲۱۸.....
- ایمان به پیغمبران** ۲۲۱.....
- حقیقت پیغمبر اسلام صلی الله وعلی آله و صحبه وسلم: ۲۲۳.....

پایان	۲۲۴
-------------	-----

مقدمه

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين وأفضل الصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين سيدنا محمد وعلى آله وصحبه والصالحين.

دیگر این که اینجانب فاروق رحمت الله جاوید مقیم دشتی بخش گاوبندی ایران نظر به این که در این ایام از روزگار، اسلام در بیشتر کشورهای اسلامی تضعیف شده و امور و احکام قرآن پیاده و عمل کرده نمی شود × و چون بیشتر جوانان و روشنفکران امروز به زبان عربی آشنایی ندارند بنده برای راهنمایی و نشر تعالیم دین مبین اسلام این خدمت ناچیز را بر خود واجب دانستم که از کتاب «تعریف عام بدین الاسلام» تألیف شیخ علی الطنطاوی را که کتابی بسیار مفید و ارزنده است اقتباس کنم و به خاطر ایضاح بیشتر مطالب را به صورت مثال بنویسم، چون کتاب مذکور به نظر بنده که یک طالبی بیش نیستم کتابی بسیار عالی و جالب و قابل استفاده است که مردم امروز و بالخصوص طبقه جوانان به ویژه کسانی که به اصطلاح خود را روشنفکر و پیشرفته می نامند تا بجایی که منکر وجود حق تعالی و قرآن و حساب آخرت شده اند و به جز به آنچه حس می کنند یا آن را می بینند ایمان نمی آورند و به سوی الحاد و ملحدین و ماده پرست ها جذب گردیده اند و در مجلس و اجتماعی که می نشینند به جز بحث و جدال در خصوص وجود خداوند متعال ندارند × جوانانی که باید باعث افتخار اسلام و مسلمین باشند و مدافع اسلام و امور اسلام و احکام قرآن باشند مایه ضعف اسلام و مسلمین و انکار صحت قرآن گردیده اند، و به این درجه از انحراف و انکار وجود واجب الوجود رسیده اند بنده به همین نظر از کتاب «تعریف عام بدین الاسلام» را برای ایشان و سائر برادران مسلمان اقتباس کرده ام و امیدوارم از درگاه خداوند متعال که به وسیله این کتاب منحرفان از راه اسلام را به نور اسلام هدایت نموده و همه آنها را به طریق اسلام و مقاصد قرآن

برگرداند. مخفی نباشد که بنده تا حد الامکان و قدرتم کوشیده‌ام که کلمات سخت و دشوار فارسی را کنار گذارم و کلمات و عبارات آسان و واضح و ساده را به کار برم تا هر خواننده‌ای بتواند از آن استفاده نماید و به هیچ کلمهٔ دشواری برخورد نکند و خداوند متعال اشخاصی را مورد عفو و مغفرت و رحمت خود قرار دهد که این کتاب را به درستی بخوانند و به آن عمل کنند. و باید گفت که جناب آقای مهدی احمد حاج حسن الرستماني که ایشان هم شخصی از اهل تقوی و عبادت هستند و برای نشر اسلام و تعالیم آن برای مسلمانان اهتمام فراوانی مبذول می‌دارند به خاطر حفظ اسلام و احکام و علاقهٔ به خصوصی دارند. زحمت طبع و به چاپ رسانیدن آن را بر خود تحمل نموده‌اند و بدین جهت نیک بختی و سعادت دنیا و آخرت ایشان و جمیع مسلمانان از پیشگاه احدیت آرزومندم.

إِنَّهٗ تَعَالَى عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وبعبادہ لطیف خبیر. وصلی اللہم علی سیدنا محمد وعلی آلہ وصحبہ وسلم.

گردآورنده: فاروق رحمت الله جاوید

به تاریخ: ۷-۷-۱۴۰۰ هـ

۲۱-۵-۱۹۸۰

۲-۳-۱۳۵۹

مطلب کتاب

هرگاه خودت به تنهایی مسافر باشی و در ضمن راه خود به دو راهه بررسی: راهی سخت که به کوهی بالا می‌رود و راه دیگری که سرازیر به دشتی می‌گردد، راه اولی که راهی دشوار و سنگلاک و دارای خار و بالا و پایین است و رفتن در آن به زحمت و مشقات صورت می‌پذیرد، و لکن در ابتداء آن تابلویی نصب شده و در آن نوشته شده: این راه که پیمودن آن زحمت و دشوار است همین راه درست و طریق صحیح می‌باشد، راهی که تو را به شهر بزرگ و به مقصد خود می‌رساند، اما راه دوم که در اطراف آن درختان انبوه سایه افکنده و از هر انواع گل‌ها و برها در آن موجود است و بر دو جانب آن قهوه خانه‌ها و محل‌های لهو و لعب قرار دارد و از هر نوع خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها فراوان می‌باشد و از آنچه دل و چشم و گوش می‌خواهد در اثناء این راه بسیار خواهد بود اما این راه راهی است خطرناک و هلاک‌کننده و ممکن است که این راه در نتیجه انسان را به مرگ و نابودی بکشاند.

پس کدام راه انتخاب می‌کنی؟ شکی نیست که دل انسان به سوی راه اسان میل می‌کند نه راه دشوار. و طریق لذتبخش نه دردآور، این طبیعی است که خداوند متعال آن را در قلب هر بشری قرار داده و اگر انسان نفس و هوی و دلخواه‌های خود را ترک کند یقیناً راه دومی که دشوار و زحمت است انتخاب می‌نماید. لکن هرگاه عقل در این خصوص دخالت کند و لذت کوتاه مدت را با لذت‌های همیشگی مقایسه کند بدون شک راه اولی را انتخاب خواهد کرد و راه دومی که لذت‌های آن کوتاه مدت و محدود است ترک خواهد نمود. در حقیقت این مثال راه بهشت و راه دوزخ است. راه دوزخ هرچه لذت‌آور و دلربا است و دل‌ها به آن میل کند در آن می‌باشد در آن زیبایی‌ها و فتنه‌ها و شهوات و لذت‌ها و مال و ثروت و آزادی است. ولی راه بهشت در آن مشقات و دشواری‌ها و قیدها و حدود و مخالفت کردن با هوی و هوس‌های شیطانی است و لکن نتیجه اینگونه

مشقات و ناراحتی‌ها لذت‌های دائمی آخرت می‌باشد، همانند شاگرد مدرسه که در شب‌های قبل از امتحان دفتر و کتاب خود را می‌گیرد و کنار می‌شیند و مشغول بررسی و مرور و مطالعه می‌گردد (و پدر و مادر و باقی افراد خانواده خود را پشت تلفزیون می‌گذارد، و از آن‌ها کناره می‌شود) و مانند بیماری که در ایام بیماری از هرگونه غذاهای خوش و لذیذ اجتناب کرده تا این که بعد از شفایافتن به نعمت صحت و تندرستی نائل شود.

خداوند متعال دو راه را در جلو ما قرار داده و عقل و هوش به ما عطا فرموده تا این که به وسیله آن این راه را از هم تمیز بدهیم، و راه خیر و راه شر را از همدیگر جدا کنیم و در این موضوع دانشمند و نادان و بزرگ و کوچک یکسان می‌باشد هرکدام از این‌ها از انجام کارهای خیر مطمئن گشته و از کارهای شر ناراحت خواهند شد و این عقل حتی در حیوانات هم وجود دارد، و به وسیله آن خیر و شر و حلال و حرام را از همدیگر تشخیص می‌دهند.

مثلاً: اگر گربه‌ای به دست خود قطعه گوشتی جلو آن بیندازی (در جلوت می‌خورد) (در حالت) با اطمینان روبرویت مشغول خوردن می‌شود، ولی اگر گربه نامبرده (بدون اجازه‌ات) همان قطعه گوشت را از تو برباید دیگر آن اطمینان خاطر را ندارد (در جلوت نمی‌خورد) بلکه آن را به دندان گرفته و در جایی دور و کناره و با عجله می‌خورد، در حالی که چشمانش به سوی تو است شاید ناگهان برخیزی و آن قطعه گوشت را از او بگیری، آیا این دلیل این نیست که گربه درک کرده که لقمه اولی حلال و رواه است اما لقمه دومی بر او حرام است؟ همچنین سگ هرگاه به صاحبش کمکی کند پیش صاحب خود آمده و خود را به صاحبش می‌کشاند مثل این که جائزه‌ای از وی می‌طلبد، و هرگاه خلاف صاحب خود کند و مرتکب گناهی شود دور می‌ایستد و دم خود را به حرکت درمی‌آورد مثل این که اظهار پشیمانی و عذرخواهی می‌کند و از کتک بیم دارد. در واقع همین معنی این آیه است:

﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ [البلد: ۱۰]. یعنی: «ما او را به دو راه راهنمایی نمودیم»، راه خیر و راه شر، و راه جنت و رستگاری ابدی و راه دوزخ و بدبختی ابدی. و خداوند متعال برای هدایت بشر به سوی راه بهشت بندگانی خلقت فرموده که به آن راهنمایی می‌نمایند و ایشان پیغمبران خدا هستند و در مقابل برای گمراه کردن دیگران هم مخلوقاتی آفریده که بشر را به سوی راه دوزخ می‌کشانند و ایشان شیطان‌ها می‌باشند. و خداوند متعال میراث بر آن پیامبران را دانشمندان و علماء قرار داده‌اند، چه فاطمه دختر محمد رسول الله ﷺ هیچگونه میراثی از پدر خود نبرده نه مال و نه زمینی و نه باغ، اما دانشمندان دعوت به دین اسلام را از پیغمبران خدا به ارث برده‌اند. بنابراین، هر دانشمندی که این کار بسیار عظیم را به عهده بگیرد و دعوت به اسلام نماید مستحق این شرف بزرگ شده است. و دعوت کردن به سوی دین اسلام در حقیقت خیلی دشوار و سخت است، زیرا که طبیعت بشر پیوسته به آزادی متمایل است، اما دین اسلام او را مقید (در حدود) قرار می‌دهد و هر کسی که دیگران را به سوی فسق و گناهکاری دعوت کند با طبیعت خود موافقت کرده و مطابق هوی و هوس خویش عمل نموده مانند آبی که از سر قله‌ای ریخته شود که به آسانی و بدون هیچگونه زحمت سرازیر خواهد گشت. و اگر در قله کوهی که منبع آب باشد بروی و منبع آب را با ضربه گنگی سوراخ نمایی مشاهده خواهی کرد که آب از قلعه خود به خود فرو ریخته و در دره‌ای که زیر آن کوه قرار دارد جمع می‌شود، ولی هرگاه بخواهی همان آب‌ها را دوباره به منبع بازگردانی به آسانی نتوانی مگر به وسیله وسائل و تلمبه و موتور پمپ و زحمت‌های زیاد و مصاریف گزاف. و به همین منوال صخره و قطعه سنگی که در سر کوه گذاشته شده به مجرد دست بردن یا تکان دادن آن خواهی دید که بدون زحمت و ناراحتی با چه سرعت به پایین خواهد رفت، ولی برای بردن آن به بالا یعنی به جای اول چقدر زحمت و مشقت و ناراحتی ایجاد خواهد کرد.

و این ضرب المثل مثال انسان است: دوست بدخواه برایت می‌گوید: آنجا زن خوشگل

و زیبایی است که در حالت برهنگی می‌رقصد، و تو را به رفتن به آنجا وامیدارد و در کمک به وی هزاران دسایس شیطانی هم تو را به طرف همان زن فاحشه می‌کشاند و چون به خود آیی ناگهان خود را در برابر آن زن بیابی که با صدها کلمات رکیک و فریبنده تو را به کنار آن زن رسانیده‌اند، و در همان موقع اگر دوست مخلصی یا واعظ و ناصحی تو را نصیحت کند و بخواهد تو را از انجام این عمل حرام و زشت بازدارد یقیناً بر تو دشوار می‌شود و ممکن است که کار بدیقه‌گیری و رگیری بکشد پس دعوت‌کنندگان به سوی کارهای شره‌یچگونه زحمات متحمل نمی‌گردند و زحمات و مشقات و ناراحتی‌هایی تحمل نمی‌کنند، و لکن زحمات و دشواری‌ها برای اشخاصی است که بخواهند دیگران را به کارهای خیر و نیک وادار نمایند و بخواهند جلو مردم را از محرّمات و منہیات بگیرند. دعوت‌کننده به خوبی می‌خواهد مردم را از هوی و هوس‌های شیطانی بازدارد و این خود خلاف مطلوب بشر است. اما دعوت‌کننده به بدی و زشتی به سوی چیزهایی مردم را می‌کشاند که بدون دعوت و زحمت و خود به خود مردم به طرف آن چیزها روانه می‌شوند، چون به اموری مردم را وادار می‌کند که لذت چشم و گوش و دل در آنهاست دختر زیبایی می‌بینی که بدن خود را کشف کرده و جاه‌های فتنه‌انگیز و حساس خود را برهنه نموده است، چون در این حالت او را مشاهده نمایی حتماً دل تو به سوی او جذب می‌شود، اسلام در این موقع برایت می‌گوید: چشمانت را ببند و به او نگاه نکن. تاجر با گرفتنی ربا بدون هیچگونه زحمت و تلف کردن وقت سود فراوانی به دست می‌آورد × اسلام در آن موقع به او می‌گوید: ربا نگیر زیادی گرفتنی حرام است. موظف و کارمند برای انجام دادن کاری میل به رشوه‌گرفتنی می‌کند (رشوه در اینجا به معنی آنچه برای انجام کاری به کسی دهند که گیرنده شرعاً و قانوناً مستحق آن نباشد) و در یک دقیقه می‌تواند شش برابر حقوق خود را بگیرد × اما اسلام در این هنگام به او می‌گوید: ای پیروان من! این لذت‌های زودگذر حاضر را بگذارید برای این که از لذت‌های آینده آخرت بهره‌مند شوید آنچه می‌بینید

ترک کنید، تا آنچه نمی‌بینید به دست آورید.

با هوس‌های خود مقاومت نمایید، تابع خواسته‌های شیطانی نگردید و این‌ها همه در حقیقت بر بشر سنگین و طاقت‌فرسا است و بر آن خرده‌مگیرید برای این که جلوگیری و قید و بندهای دین را بر نفس بشری دشوار نامیدم چه این که خداوند متعال هم آن را به سنگینی توصیف فرموده‌اند: و فرمودند:

﴿إِنَّا سَأَلْنَا عَلَىٰ عِلْمِكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ﴿٥﴾﴾ [المزمل: ۵].

یعنی: «ای محمد! ما بر تو گفتاری بسیار سنگین خواهیم انداخت» چون هرچیز خوب و گرانبه‌ایست که باعث نیک بختی بشر باشد بر دل‌های بشر سنگینی و دشوار می‌باشد، شاگرد مدرسه موقعی که رادیو و تلفزیون را کنار بگذارد و به خواندن و نوشتنی دروس خود مشغول شود بر او دشوار است. دانشمند در هنگامی که خانه و خانواده خود را ترک نماید و به خواندن و مطالعه بپردازد یا در مجلس قضا بنشیند و میان دیگران حکم و داوری کند بر او دشوار است. مسلمانی که سرگاه از فراش و خوابگاه خود بلند شود و زن و اولاد خود بگذارد و با وجود سرما و باران و باد و تاریکی شب به قصد نماز به مسجد رو آورد یقیناً بر او دشوار و زحمت است.

و مجاهدی که به قصد جهاد زن و زندگی خود را ترک می‌کند بر اسلحه خویش را به کمر می‌بندد و روانه میدان جنگ می‌شود شکی نیست که بر او بسیار دشوار است × و به همین سبب است که بدکاران و منافقان بیشتر از مسلمانان و شایسته‌کارانند × و غافلان از خدا و گمراهان و ضلالت‌پیشه‌گان بیشتر از خداترسان و مؤمنانند، به همین جهت است که پیروان دنیا و فساد چند برابر مسلمانان و عاشقان آخرتند و بدین معنی است که خدا فرمود:

﴿وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ﴿١١٦﴾﴾ [الأنعام: ۱۱۶].

«و اگر پیروی کنی از بیشتر کسانی که در زمین‌اند مسلماً تو را از خدا گمراه خواهند کرد» (و اگر نه این که هر خوب و گرانبه‌ایی بر اثر نیکی و شایستگی بود الماس اندک و نادر

الوجود نبود و زغال به همین کثرت و موجودی و فراوانی دیده نمی‌شد، و هیچوقت بزرگان دلیران اهل نبوغ و دانایان و دانشمندان در برجسته در میان این همه بشر کمبود نداشت).

حقیقت پیغمبران خدا و دانشمندان شایسته راهبران بشریت به سوی بهشت‌اند و اشخاص صالح دعوت‌کنندگان به اسلام و هدایت‌دهنده بشر به سوی بهشت‌اند) و در مقابل شیاطین (و پیروان آنان و دستیاران شیطان‌ها و مفسدان فی الأرض کسانی هستند که مردم را به طرف دوزخ می‌کشاند و خداوند متعال در ما میل به خوبی و میل به بدی هر دو قرار داده‌اند، بشر یاری‌کنندگانی به پیغمبران خود قرار فرموده و یاری‌دهندگانی دیگر بر شیاطین. آنچه از داخل بدن ما، ما را به جهت و طریق پیغمبران خدا وامیدارد عقل است و آنچه از داخل بدن ما، ما را به دوزخ و روش شیاطین می‌کشاند شهوت می‌باشد. و انسان در بین این دو مخیر است. و مسلمان واقعی باید همیشه مشقت‌ها و زحمات در راه اطاعت پروردگار نانچیز شمارد و از هوس‌های خود دوری گزیند. مثلاً: در یکی از شب‌های زمستان در فراش گرم و نرمی خوابیده‌ای، و در وسط لذت‌های خواب در عالم دیگری هستی ناگهان اذان نماز فجر را می‌شنوی. و چون قصد نماز می‌کنی، ناگهان از داخل وجود خود صدایی را می‌شنوی که برایت می‌گوید: برو نماز بخوان و همین که قصد بلندشدن را کردی آواز دیگری به گوشت می‌رسد که می‌گوید: اندکی خواب. دوباره صدای اولی را می‌شنوی که نماز بهتر از خوابیدن است و در پی آن آواز دومی می‌آید که خوابیدن خوشتر و وقت زیاد است. در حقیقت همین دو صداها بر انسان ادامه می‌یابد تا معلوم شود که انسان کدام را قبول می‌کند و از کدام آوازه تبعیت می‌نماید. و همین عقل است و وسوسه پلید شیطانی که هرگاه انسان به عقل خود عمل کند مسلماً قوه ایمان بر وسوسه‌های شیطانی چهره شده و فوری همان شخص از خوابگاه خود بلند گشته و به مسجد خدا رو می‌آورد. و معنی این چنین نیست که در هر موقعی از زندگی عقل باید غلبه کند و این که مسلمان به هیچ گناهی نباید آلوده شود، خیر بلکه

مقصود این امت که اسلام دین فطرت و دین واقعیت می‌باشد و خداوند بزرگ مخلوقاتی برگزیده که همیشه او را اطاعت و بندگی می‌نمایند و فقط ایشان را به منظور خداپرستی و پیروی از او آفریده و آنان ملائکه‌اند و خداوند بشر را همانند ملائکه نیافریده، و در مقابل ایشان خداوند باز هم مخلوقاتی آفریده فقط برای گناهکاری و خلافکاری و فسادکردن در زمین و ایشان شیاطین‌اند و خدا ما را شیاطین خلقت نفرموده و بازهم خداوند متعال مخلوقات دیگری آفریده که آن‌ها را از عقل و خرد تهی نموده و شهوت در آن‌ها قرار داده و هیچگونه عبادت و مسئولیتی (بر دوش آن‌ها نینداخته) و آنان بهائم و جانورانند و خدا ما را از جمله جانوران قرار نداده است. پس ما یعنی بشر چه نوع مخلوقی هستیم؟ و انسان چگونه است؟ (انسان) در حقیقت مخلوقی است جدا از این‌ها و در آن چیزی از صفات جانوران هست، انسان هرگاه به عبادت خدا مشغول شود و دل خود را به درگاه حق تعالی متوجه سازد و شیرینی ایمان بچشد خود را در گروه فرشتگان قرار داده است، همان فرشتگانی که خدا در باره ایشان فرموده:

﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ [التحریم: ۶].

یعنی: «در هیچ کاری خلاف خدا نمی‌کنند و هرچه از جانب خدا به آن مأمور می‌شوند، بدون چون و چرا انجام می‌دهند». اما هرگاه انسان انکار خدا کند و به او کفر ورزد یا این که شریکی با وی قرار دهد صفات شیطانی بر او چیره شده. و هرگاه به مرض چشم دچار گردد و بر اثر کوچک‌ترین حادثه‌ای یا ناچیزترین پیش‌آمدی غضب بر او چیره شود و با دندان بگزد و با ناخن‌های خود چنگ بزند و چشمان خود را قرمز کند و گردن خود را پر از باد نماید خود را در صف جانوران مانند پلنگ و یوزپلنگ قرار داده و هرگاه گرسنگی یا تشنگی بر او شدت یابد و آرزوی لقمه نانی یا گوشتی یا لیوان آبی او را ناراحت کرده و یا این که شهوت او را به جوش آورد و غریزه جنسی او را بی‌تاب و خشمگین کند صفات (اللاغ و اسب یا یکی دیگر از اینگونه) حیوانات به خود گرفته است. این حقیقت انسان است که هم آمادگی خیر را دارد و هم آمادگی شر را، و به اراده

خود خود را در گروه هرکدام از مخلوقات که بخواهد قرار می‌دهد. فرشتگان، شیاطین، جانوران، حیوانات درست است که بشر آزاد خلقت شده، و دین اسلام حدودی دارد. لکن آزادی کامل و حریه مطلق برای دیوانه‌هاست، دیوانه هرچه بخواهد می‌کند، برهنه در خیابان‌ها می‌رود بر دوش راننده ماشین سوار می‌شود. لباس تو را به زور می‌گیرد. دختر دیگران را از طریق غیر مشروع طلب می‌کند، به همین جهت است که گفته‌اند آزادی مطلق نصیب دیوانه‌ها شده است. اما عاقل و هوشیار باید عقلش برای او قیدی باشد که آزادی او را محدود سازد و صاحب خود را از هر حرکت‌های ناشایسته و بیهوده منع کند. عقل چیست؟ عقل در زبان عربی از کلمه «العقل» گرفته شده که به معنی بند و ریسمان است، البته بندی که زانوی شتر به آن می‌بندند و مقصود از آن جلوگیری از محرمانت و بازداشتن از اعمال و اقوال نامشروع خواهد بود، حضارت هم نوعی قید است که تو را از بسیاری از امور محرمه منع می‌کند و تو را به انجام و رعایت نمودن حقوق مردم و جامعه بشریت راهنمایی می‌نماید. عدالت هم نوعی قید است، زیرا که برای آزادی حدودی قائل شده و نخستین نتیجه آن آزادی همسایه می‌باشد. و جای شک و تردیدی نیست که گناه کردن خیلی لذیذ و خوش و خوشی‌آور است، زیرا که با دلخواه انسان موافق و مطابق است. شکی نیست که چون در مجلس باشی از شنیدن غیبت مسلمانان و شرکت کردن در آن لذت می‌بری، زیرا که در همان هنگام احساس می‌کنی که خودت از آن کسی که فعلاً به وسیله آن در مدت کوتاهی دارای اموال و ثروتی می‌شوی. زنا خیلی لذت‌آور است، چگونه به وسیله آن کیف می‌کنی و پیروی شهوت کرده‌ای و خیانت کردن خوش است، زیرا که به وسیله آن ثروت هنگفتی به دست می‌آوری. و فرار کردن از واجب خوش و لذیذ است، زیرا که سبب آن خود را اطمینان داده و از نعمت راحت و کسالت استفاده کرده‌ای. و لکن اگر انسان به عقل خود مراجعه کند و هوش خود را به کار اندازد مشاهده خواهد کرد که اینگونه آزادی‌ها و خوشی‌های غیر صحیح به یک دقیقه سوختن در دوزخ نمی‌ارزد، و تمام این لذت‌های کوتاه و ناچیز مقایسه با عذاب الهی نتوان کرد. عذاب‌های

که به سبب خود این اعمال به انسان می‌رسد. چه کسی از شما راضی می‌شود که میان ما و او تعهدی و اتفایه‌ای بنویسیم بر این قرار که تا مدت یک سال هرچه دلش بخواهد از مال و ثروت به او بدهیم و او را در محکم‌ترین و زیباترین قصر بگذاریم و در شهری که خود او انتخاب کند و از زنان و دختران با نمک و زیبا تا چهار تا که اسلام آن را تعیین نموده در اختیارش قرار دهیم، باشد که او روزی یک زن طلاق دهد و همسر دیگری به عقد نکاح خودش دریاورد و هرچه دل و چشم و گوشش به آن میل کند به او بسپاریم ولی تا مدت یک سال و چون یک سال به پایان برسد او را در جلو مردم (مشنوق) کنیم یعنی: بندی در حلق او انداخته و او را به چوب بیاویزیم تا به همین طریق خفه شود؟ چه کسی این عهد و پیمان را می‌پذیرد؟ و در صورتی که شخصی بخواهد این عهد را قبول کند آیا نباید شوق و خفه‌کردن را همیشه در نظر داشته و از چنین عهدی صرف نظر نماید؟ و نباید لذت یکسال که بعد از آن مرگ حتمی است در برابر ساعت (به چوب آویختن) ناچیز و بی‌ارزشی بداند؟ در حالی که به چوب آویختن عذاب دقائقی انگشت شمار است، اما عذاب آخرت همیشگی و ابدی است. از ما مسلمانان کسی نیست که در مدت عمر خود مرتکب گناهی نشده باشد و به سبب معاصی و گناهی که کرده اقلأً احساس لذتی نموده است پس کجا است آن لذت؟ ده سال قبل که به سبب گناهی لذتی برده و احساس شادمانی و خوشی کرده از آن لذت برایش چه باقیمانده است؟ و باز هم کسی از ما مسلمانان نیست که در برابر طاعت خدای خود احساس ناراحتی و زحمت کرده، کمترین آن کسی که در روزهای رمضان تشنگی و گرسنگی را تحمل نموده، آیا از اثر همان تشنگی و گرسنگی چیزی بر بدن او باقیمانده است؟ بدون شک نه، (هرآینه) هر فرد فرد مسلمان می‌خواهد که به درگاه خدا تعالی رجوع کند و از گناهان خود توبه نماید، و لکن مصیبت اینجا است که توبه و دعاء خود را به تأخیر می‌اندازد و می‌گوید: وقتی که به حج رفتم توبه می‌کنم یا هنگام پیری توبه و دعاء می‌نمایم. بنابراین، هر شخص عاقلی امید خوبی و خیر برای خود دارد و لکن متأسفانه نظر به این که آرزوهای

زیاد دارد توبه خویش را چند سالی به تأخیر می‌اندازد به گمان این که عمر دراز و دنیا جاوید و زندگی برای او پیوسته در گردش است تا این که ناگهان مرگ به در او رسیده و عزرائیل برای گرفتن روحش آماده ایستاده است. من خودم دو بار مرگ را دیدم مرگ نزدیک است بر هر دقیقه‌ای که از عمرم بیهوده تلف کرده بودم متأثر شدم و کمر به طاعت خدا بستم، لکن پس از مدتی دوباره در فکر دنیا افتادم و از عمرم غافل شدم و مرگ را به گوشه فراموشی انداختم، سپس بار دیگر به فکر افتادم ما انسان همگی مرگ را به یاد می‌آوریم مردگان را می‌بینیم که از اطراف ما به گورستان می‌برند، ولی ما هیچوقت به خود نمی‌اندیشیم که ما هم می‌میریم. نماز روی میت می‌خوانیم ولی دل‌مان به طرف دنیا است و فکرم‌ان در اموال و زنان دنیا می‌باشد، هرکسی فکر می‌کند که مرگ بر همه کس نوشته شده به جز او در صورتی که هرکس یقینی دارد که دنیا برای او جاوید نخواهد ماند. انسان هر قدر عمر کند آخرش مردن است باشد که شصت سال یا هفتاد سال عمر نماید آیا انسان فکر نمی‌کند که آخرش مرگ است؟ آیا کسی را نمی‌شناسید که بعد از صد سال مرده باشد؟ پیغمبر ﷺ نهصد و پنجاه سال عمر داشته در این موقع نوح کجا است؟ آیا دنیا برای او باقیمانده است؟ آیا خود را از مرگ نجات داد؟ پس در صورتی که مرگ چیزی حتمی و لازم است، چرا برای او مستعد نباشیم؟ و برای او از عمر کوتاه خودمان نتیجه‌ای نگیریم؟

مثلاً: شخصی عازم مسافرت کردن به جایی است و نمی‌داند چه روزی باید از وطن حرکت کند مگر نباید خود را به زودی آماده کند و وسائل سفر را مجهز نماید؟ آری: مسافری که قبل از حرکت اگر خود را آماده کند و گذرنامه خود را مهیا سازد و امتعه و اثاثیه خویش را مهیا سازد و با خانواده و بستگان خود خداحافظی کند مگر نه این است که تمام واجبات خود را سر و سامان داده و در لحظه حرکت خود را با کمال اطمینان خاطر به فرودگاه می‌رساند و به یاری خدا پرواز می‌کند؟ ولی مسافری که کار امروز را به فردا می‌اندازد و هیچگونه آمادگی برای سفر ندارد و در موقع حرکت کردن همراهانش به

نزدش می‌آیند که با هم به فرودگاه بروند ولی چون در کار خود اهمال کرده می‌گویید: اجازه بدهید بروم بازار، سامان خرید کنم و به خانه رفقاء دوستانم برم و خداحافظی نمایم و به اداره گذرنامه بروم و گذرنامه‌ام را تحویل بگیرم، شکی نیست که همراهانش او را ترک می‌کنند و می‌روند، آیا مگر ترک‌شدن او و ماندنش در خانه نه به سبب اهمال و کسالتش بوده است؟

در حالی که در سفر دنیا ممکن است هواپیما همان روز پرواز نکند یا این که دوستانش مهلتی برایش بدهند و از مسافرت با ایشان در خانه نماند، اما سفر آخرت که اینطور نیست عزوجل عز وجل دیگر نه اجازه خداحافظی می‌دهند و نه گذرنامه و خرید اثاثیه و از موعد خود لحظه‌ای وظیفه خود را به تأخیر نمی‌اندازد، در اینجا باید پرسید مرگ چیست؟ مردن چگونه است؟ در حقیقت هر انسانی در چند مرحله باید عمر خود را بگذراند. نخستین مرحله که انسان جنینی در شکم مادرش می‌باشد و مرحله دوم در این دنیای فانی زندگی می‌کند و مرحله سوم در برزخ یعنی می‌میرد و در میان دنیا و آخرت باید بماند از روز مردنش تا روز رستاخیز اما مرحله چهارم و اخیر زندگی حقیقی و ابدی است که اگر نیکبخت باشد به سعادت ابدی نائل می‌گردد (جنت) و اگر بدبخت باشد به عذاب دائمی می‌رسد (دوزخ) خداوند تمام مسلمانان جهان را از گروه نیکبختان بشمارد. آمین.

در واقع وسعت این دنیا نسبت به شکم مادر مانند وسعت برزخ نسبت به این جهان است و وسعت آخرت نسبت به برزخ (روزهای مردن تا زنده شدن) محققاً طفل (جنین) که در شکم مادرش است گمان می‌کند که همان شکم دنیای او است و اگر جنین دارای عقل و شعور باشد میگفت که بیرون رفتم از شکم مادرش سبب مردن حتمی من می‌باشد و هرگاه دو بچه با هم در شکم مادری باشند و یکی از آن دو تولد شود، بدون تردید بچه دومی که هنوز تولد نشده می‌گفت که او که خارج شده مرده دیگر وجودی ندارد و چون بچه زائیده شده جلد گوشتی (چادری که قبل از تولد شدن در آن پیچیده شده بوده) ببیند

که بر فربله و در کوچه و جاهای پر از کثافت انداخته شده ناراحت می‌شود و بر او می‌گیرید که آن چیز برادر او است، مانند مادری که چون جسد بی‌روح فرزند خود را ببیند بر او ناراحت شده و سر و صدا برپا کرده و بر او می‌گرید.

مادر بیچاره نمی‌داند که او همچون پارچه‌ای است که از درجه اعتبار ساقط شده و هیچگونه و جهت برای استفاده کردن از آنجا به نمانده است (از او قابل استفاده کردن باقی نمانده است).

همین فلسفه مردن است، تولدی است تازه، خروجی است از مرحله به مرحله دیگری که گشادتر و فراخ‌تر می‌باشد و همین زندگی دنیا به جز راهی برای آخرت نمی‌تواند باشد.

مثلاً: شخصی می‌خواهد در مرکبی فراخ و بزرگ و جدید و زیبا به امریکا سفر کند و بهترین اطاق‌های کشتی را برای خودش انتخاب می‌کند و می‌خواهد چند روزی که در شکتی جا گرفته به بهترین حالت (مسافت راه) سفر خود را بپیماید، آیا درست است که شخص مذکوره آنچه از پول در جیب دارد خرج همان اطاقک کشتی کند فرض بخرد خوراک‌های لذیذ بخورد دیوارهای کشتی را نقاشی کند؟ و تا روزی که به مقصد خود برسد تمام پول‌های خود را مصرف کرده باشد و برای مصرف خود در امریکا پول قرض نماید، و از این و آن التماس و خواهش کند؟ و یا این که تمام پول‌های خود را پس‌انداز کند، و فقط بر خوراک مسافرتی اکتفی نماید و چون به مقصد برسد در آنجا از آنچه لذیذتر و شیرین‌تر است استفاده کند؟

آیا می‌دانید دنیا و آخرت چگونه‌اند؟ اگر به یاد داشته باشید مدت پانزده سال قبل امریکا اعلان کرد که می‌خواهد در جزیره کوچکی از جزیره‌های اقیانوس آرام دریای اطلس آزمایش بمب اتمی کند و مدتی برای ساکنین جزیره تعیین کرد که از آن خارج شوند، البته در آن جزیره صدها نفر سکونت داشتند از ماهی‌گیران و دیگران و به هر شهری که خود مردم میل نمایند، انتقال یابند و موعدی معین کردند که همان جزیره با

هواپیماهای جنگی (فانتوم) زیر و بالا خواهند کرد، مردم آن جزیره بر سه قسمت شدند، گروهی از شنیدن این خبر هرچه زودتر خود را به شهر دیگری انتقال دادند و خود و خانواده خود را نجات دادند، گروهی دیگر با وجود این خبر اهمال نمودند و امروز و فردا می گفتند، و گروه سوم هیچگاه حرکتی به خود نمی دادند و حتی باور نداشتند که در این دنیا کشوری به نام امریکا وجود دارد که به این اندازه قدرت دارد که می تواند تمام جزیره و ما فیها را نابود کند، دنیا همین طور است مسلمان خود را از شرور و حوادث دردناک حوادث نجات می دهد، و مثال دوم: مثال مسلمانی است که گنهکار باشد و سوم مثالی روشن برای کافری است که هیچگونه به آخرت ایمان و اعتقاد نداشته باشد و می گوید: دنیا همیشگی است، زوال ندارد، و آخرت دروغ است.

و باید توضیح داد که دین اسلام از پیروان خود نمی خواهد که از دنیا و ما فیها صرف نظر کنند و پیوسته خداترس باشند و حتی انگشت های خود را از اموال دنیا تکان دهند، نه چنین نیست و اسلام دستور نداده که مسلمانان همیشه در کنج مساجد بنشینند و یا در غارها دور از مردم بمانند و به دعاء و توبه و ذکر خدا مشغول شوند، نه. بلکه دین اسلام می خواهد از ناحیه تقدم و تمدن و حضارت پیروان خود را به عالی ترین مرتبه و مقام تمدن برساند و از ناحیه مال و ثروت می خواهد مسلمانان در آخرین درجه توانگری. و پیشرفت و غنی بودن قرار دهد و از نظر علم و ادب و دانش اسلام قصد دارد مسلمانان را به آخرین نقطه علم و دانش و عرفان سوق دهد. بنابراین، بر هر مسلمان واجب است از مرد و زن که حق بدن خود را از لحاظ خوراک و آب و ورزش بدانند، و حقوق بستگان خود را از لحاظ رعایت حقوق شان و خوش اخلاقی و خوش رفتاری با آنان بدانند، و حقوق جامعه بشری را از آنچه برای او و جامعه صلاحیت دارد و مطابق اوامر خدا و پیامبران اسلام باشد از آن اطلاع کامل پیدا نماید، اسلام دستور می دهد مال را جمع بکنید، اما از حلال و از خوشی های دنیا و معاشرت با زنان استفاده کنید، اما از طریق مباح و حلال، و این که صاحب مال، مال خود را در دست نگهدارد نه دل خود، اعتمادش بر

خدا باشد نه بر مال، زن و فرزندان خود را دوست بدارد، اما نه بیشتر از خدا و رسول و آل و اصحاب او، در زندگی خوشی و خوشحالی کند، اما نه بر خلاف دستور خدا. و این که مقصود و منظورش از تمام حرکات و سکنات این دنیا فقط به دست آوردن خشنودی و رضایت خداوند متعال باشد و بس.

دین اسلام

اسلام چیست؟ یک بار به شاگردان خود گفتم: اگر مردی بیگانه و غریب پیش شما بیاید و برایتان بگوید: فقط مدت یک ساعت وقت دارم و می‌خواهم در این مدت بدانم اسلام چیست، شما چگونه در این مدت کوتاه اسلام را به او می‌آموزید؟ گفتند: این کار مستحیل و غیر ممکن است که در مدت یک ساعت دین اسلام و محتویات آن را یاد بگیرد. و هرکس بخواهد اسلام را درک کند باید اول درس بخواند و کتب توحید و تجوید و فقه و تفسیر و حدیث و اصول و غیره یاد بگیرد و آن‌ها را مطالعه و مذاکره نماید و معلوم است که برای خواندن این همه کتاب اقلأً پنج سال وقت لازم دارد، گفتم: سبحان الله. مگر در زمان خود پیغمبر اسلام بعضی از اعراب (بدو و صحرانشین) به خدمت رسول خدا ﷺ می‌آمدند و به خصوص اسلام و احکام آن از پیغمبر اسلام ﷺ می‌پرسیدند، حضرت به ایشان اسلام را می‌آموختند و در مدت یک روز (یا کمتر) اسلام را کاملاً درک می‌کردند و سپس به شهر و محل خودشان برمی‌گشتند و اقوام و همشهریان خود را به اسلام دعوت می‌کردند؟ و گذشته از این مگر پیغمبر اسلام ﷺ در مدت کوتاهی اسلام و ایمان و احسان را برای جناب رسول الله ﷺ شرح نداد؟ رسول الله ﷺ تمام این سه موضوع را در سه جمله توضیح فرمود. چرا ما اسلام را در مدت یک ساعت نتوانیم توضیح دهیم؟ در حقیقت برای هر مخلوقی آرزو و غایتی معین است که برای آن سعی و کوشش می‌کند و هرکسی از انسان‌ها عقیده‌ای دارد که از طریق و روش آن زندگی می‌کند. بنابراین، هر کسی که بخواهد دین اسلام را بپذیرد اولین کاری که باید انجام دهد باید اساس عقلی آن را قبول داشته باشد و این که به آن تصدیقی کامل کند تا این که اسلام برایش عقیده باشد و مهمتر از همه باید یقین داشته باشد که این دنیایی که مشاهده می‌کند نه تمام دنیا و زندگی کردن و حیات جاویدان است و این زندگی که دارد نه همه زندگانی‌ها است، بلکه پس از دنیا دنیای دیگری و بعد از این زندگی زندگانی

دیگری هم خواهد آمد، و یقینی بدانند که انسان قبل از این که تولد شد وجود داشته و بعد از مردن نیز وجود خواهد داشت و خود خود را به وجود نیاورده، بلکه قبلاً از این که خود را بشناسد وجود داشته است و این جمادات انسان را به وجود نیاورده، زیرا که انسان عاقل است و آن‌ها عقلی ندارند و خداوند متعال است که انسان و آنچه در این جهان دیده می‌شود آفریده، و از عدم و نیستی، هستی آورده، آن خدایکه همه چیز را می‌میراند و دوباره زنده می‌فرماید و خداوند است که همه چیز را آفریده و هرگاه بخواید چیزی را خلقت کند به کلمه کن خلقت می‌کند و هرگاه قصد تباهی نابودی چیزی را نماید نابود می‌نماید، خداوندی است که در جهان مانند و همتا ندارد، اول همه چیز او است و آخر همه چیز هم او است، قدرت و توانایش حدودی ندارد چیزی بر وی پنهان نمی‌شود، عادل است که عدالت او کامل و شامل همه چیزها است و با انصاف و عدالت بشری قابل مقایسه نیست، خداوندی است که ناموس‌های جهان که به اصطلاح امروز قوانین طبیعت نامیده می‌شود گذارد و هرچیزی به مقدار خلقت فرموده و از ازل جزئیات و انواع و آنچه بر آن عارض می‌گردد، چه از زندگان و جمادات از حرکت و سکون و ثبات و تحول و انجام کاری و ترک آن به اندازه مخصوص تعیین فرموده و به بشر و انسانیت عقل و هوش موهبه فرموده تا به وسیله آن خیر و شر را تمیز دهد و به واسطه عقل خود هرچه بهتر و با مصلحت‌تر باشد برای خود برگزیند و انتخاب کند (اما در این دنیای مادی تمام وسائل و لوازم) مورد سعادت بشر را در اختیار بشر قرار نداده و سعادت و نیک بختی حقیقی با پر معنای آن در این جهان زودگذر خلقت ننموده بلکه سعادت و نیکبختی بشر با تمام معنای آن برای روز واپسین آخرت ذخیره نموده که در آن روز آینده و بدون شک هرکسی از بشر به جزاء و پاداش اعمالش می‌رساند، نیکوکار وارد بهشت فرموده و بدکار به دوزخ روانه خواهد کرد. او خداوندی است یکتا و بی‌مانند و بدون شریک، پس تمام عبادات بشری برای او است و هیچکس بدون اذن و اجازه حق

شفاعت و تقرب نخواهد داشت و آنچه در این دنیا وجود داشته یا وجود دارد یا وجودی پیدا کند در اختیار و در دست قدرت او است و بس.

خداوند متعال موجودات را بر دو قسم آفریده: قسم اول: موجوداتی است که به چشم دیده و احساس می‌شود، قسم دوم: نامرئی که به چشم دیده نمی‌شود و از وجود آنها هیچگونه احساس نمی‌گردد، آنچه دیده می‌شوند مانند جمادات، حیوانات جانوران، حشرات، خزندگان. پرندگان که به وسله چشم و گوش وجود آنان را کاملاً حس کرده و لمس می‌کنیم، اما آنچه مشاهده نمی‌شوند و از وجودشان هیچگونه احساسی نمی‌کنیم، مانند ملائکه، جن‌ها، شیاطین. ملائکه مخلوقی‌اند که فقط برای عبادت خیر و صلاح آفریده شده‌اند و در امور شر دخالتی ندارند و شیاطین موجوداتی هستند که تنها برای شر و نافرمانی و فساد و وسوسه و گمراهی و ضلالت بشر خلقت شده‌اند، اما جن مانند انس دارای عقل و شعور می‌باشند و خیر و شر و حلال و حرام را از هم تشخیص می‌دهند و پیغمبر اسلام محمد مصطفی ﷺ فرستاده شده به سوی جن و انس، و جن مکلف به عبادت و واجبات‌اند و مانند انسان‌ها مرده و زنده می‌شوند و حساب را دارند و هرکسی به جزای خود خواهد رسید و خداوند بزرگ برای هدایت و راهنمایی بشر کتاب‌های از آسمان نازل نموده و بر هر پیغمبری صحف یا کتابی فرود آورده که بزرگترین معجزه پیغمبران خدا محسوب می‌شوند، مانند تورات، انجیل، زبور صحف ابراهیم و آخرین و شامل‌ترین و کامل‌ترین همه قرآن بوده است که مانند روزی که به وسیله جبریل بر محمد مصطفی ﷺ تکمیل شده سالم و صحیح و کامل تا امروز باقیمانده و تا ابد سالم و کامل و صحیح و دور از دست منحرفان و بدخواهان باقی خواهد ماند، و آخرین پیغمبران خدا بدون ریب و شک حضرت رسول اعظم محمد بن عبد الله المصطفی القرشی می‌باشد که به بعثت او تمام کتب و رسل منسوخ و مختوم گردیده است، «ولا نبی بعده» هیچ پیغمبری بعد از او نیست. و قرآن خدا دستور اسلام و برنامه زندگی بشر است و هر شخصی که قلباً آن را تصدیق کند مؤمن نامیده می‌شود و شرط ایمان به آن تلفظ کردن شهادتین است:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» گواهی می‌دهم به یکتایی خداوند متعال و گواهی می‌دهم به این که محمد پیغمبر و رسول برحق خدا است. و چون شخص این جمله را تلفظ کند مسلمان خواهد بود یعنی وارد مرز اسلام گردیده و به عنوان یک شهروند اصیل اسلامی شناخته خواهد شد و در این صورت مانند مسلمانان دیگر حقوق اسلام دارد و هرچه مسلمانان به آن مکلف هستند، او نیز به آن مکلف خواهد بود، و اولین چیزی که بعد از نطق به شهادتین بر او واجب می‌شود عبادات است و نخستین عبادات نماز است دو رکعت نماز صبح، چهار رکعت نماز ظهر، چهار رکعت نماز عصر، سه رکعت نماز مغرب و چهار رکعت نماز عشاء است که درین نمازهای پنجگانه خدای خود را به یاد آورد و از او طلب عفو و مغفرت کند و از او خیر بطلبد و از شر پناه آورد، مشروط به این که قبل از انجام نمازها وضوء بگیرد و خود را طاهر سازد، این‌ها است نمازهای فرض پنجگانه که هفده رکعت آن‌ها بیش از نیم ساعت وقت نمی‌گیرد، و برای انجام آن‌ها جایی معین نشده و امامی تعیین نگردیده و برای نماز و باقی عبادت دیگر هیچ واسطه‌ای میان خدا و بنده مقرر نگشته است، بلکه برای توبه و استغفار نمودن باید خود انسان با خداوند متعال روبرو شود و از او خواهش کند. دوم از عبادات زکات است که هر شخص مسلمان چون مالی داشته باشد و از نفقه خود و خانواده و اولادش زیاد شود و یک سال بر آن بگذرد باید قسمتی از آن که خداوند تعیین فرموده به عنوان کمک و مساعدت به فقراء و مستمندان بدهد دو و نیم در صد در صورتی که غنی و توانگر از یک صد تومان دو تومان و نیم اخراج کند، طبعاً هیچگونه احساس ناراحتی نخواهد کرد و از سنگینی آن پروایی ندارد و همین پرداختن دو و نیم در صد سببی است برای تضامن و اتحاد مسلمانان و نجات‌بخش و یاری‌کننده از بدترین امراض که همانا مرض فقر و تنگدستی باشد. سوم از عبادت روزه ماه مبارک رمضان است که خداوند متعال در تمام یک سال ماهی را برای روزه‌داری تعیین نموده که از سحرگاه تا غروب خورشید از خوردن و آشامیدن و جمیع مفطرات خودداری کند و این در واقع هم سببی برای صفاء

نفسش و راحتی برای دستگاهش و پاکیزگی و تزکیه اخلاقش و صحت بدنی می‌باشد، چهارمین ارکان اسلام حج بیت الله الحرام است، اسلام در حقیقت دستور داده که هر شخص مسلمان عاقل و بالغ مرد یا زن چون توشه راه و قدرت سفر داشته در مدت عمر خود باید یک بار به حج بیت الله الحرام برود و آن در ایام موسمی معلوم شده و قصد از آن بزرگترین کنفرانس و اجتماع مسلمانان جهان و بررسی احتیاجات مسلمین و درد دل نمودن مسلمین عامل در هر نقطه از این جهان اسلام می‌باشد و اتحاد و همدستی مسلمین و پیشرفت دین اسلام است، و به شرطی که تمام مناسک و واجبات آن را به طور صحیح به جا آورده شود و خود را از گناه و معاصی پاک سازد و از کردار و اقوال ناشایسته که کرده به درگاه خدا رجوع نماید و بر مخالقات و گناههایی که مرتکب شده اظهار پشیمانی و ندامت کند و چنانچه حقوق کسی در گردشش باشد باید به طور درستی از گردشش ادا کند و از حق خدا و بندگان خدا پاک شود و بعد از انجام حج و مراجعت به خانه از تمام محرمات و منهیات اجتناب ورزد، و بر طاعات خدا مواظبت کند. و باید دانست که همانگونه خداوند متعال فرائض و واجباتی بر بندگان امر نموده بسیاری کارها هم بر ایشان حرام نموده و بندگان خود را به دورشدن از آن محرمات و گناهان دستور فرموده است: مانند کشتن مسلمانی بدون حق و تجاوز و تعدی کردن بر مسلمانان و ظلم و ستم کردن شرب و خمر و قماربازی و زناکاری و رباخواری و دروغ‌گفتنی و غش و خیانت در خرید و فروش و فرارکردن از خدمت اجباری و ارتش که قصد آن اعلای کلمه الله باشد و نافرمانی پدر و مادر و قسم دروغ و گواهی دادن به زور و غیر این‌ها از افعالی که مخالف اسلام و قرآن خدا باشد، و شکی نیست که هرگاه مسلمانی مرد یا زن مرتکب گناهی شود و خلافتی از وی سر بزند چون از کردار خود پشیمان شود، و به درگاه خداوند بزرگ رو آورد و توبه و استغفار کند، خداوند متعال توبه‌اش قبول می‌فرماید و گناهان او را عفو می‌نماید و او را می‌آمزد، ولی اگر توبه نکند و از گناهانش پشیمان نگردد کافر محسوب نمی‌شود، بلکه از گروه مسلمانان شمرده می‌شود، ولی

مسلمانی گنهکار است و در آخرت بدون شک باید به نتیجه و پاداش عمل خود برسد و لکن عذابش مؤقت است و مانند کافران عتاب و عذابش همیشگی و دائم نخواهد بود، اما اگر شخصی یکی از فرائض و واجبات الهی را انکار کند. مثلاً: بگوید: نماز قدیمی است و روزه فرض نیست، بدون شک گنهکار بوده و لباس ارتداد پوشیده و از جمله کافران محسوب خواهد شد، همچنین اگر به یکی از محرّمات خداوندی اعتقاد کامل نداشته باشد، مثلاً: بگوید خر حلال است یا زنا گناه نیست باز هم مرتد و برگشته از دین شمرده می‌شود، و کلمه کفرگفتن بزرگترین گناه در اسلام است و نابخشودنی خواهد بود، هر مسلمانی ممکن است یکی از واجبات را ترک کند و یا این که به گناهی آلوده شود مسلمانی عاصی و خلافکار می‌باشد، ولی در صورتی که اعتقاد به وجوب فرضی داشته باشد یا منکر تحریم حرامی شده باشد شکی نیست که از گروه کافران خواهد بود، و مسلمان با مؤمن فرق دارد، مؤمن کسی است که بدون تردید و از روی حقیقت و خلوص نیت و با قلبی پاک به وجود خدا و قرآن و احکام اسلام اعتقاد صحیح و کامل داشته باشد، اما مسلمان کسی است که منتسب به دین اسلام باشد و ظاهراً یا باطناً احکام قرآن را پذیرفته و به آن عمل کند. مثلاً: هرگاه شخصی ظاهراً خداترس و نمازخوان و به نظر دیگران دور از گناهان باشد ولی باطنش خراب و عبادات او از روی حقیقت نباشد چنین کسی مسلمان نامیده می‌شود نه مؤمن، زیرا که مؤمن به کسی گفته می‌شود که ظاهر و باطنش یکسان و در دل و ضمیر او هیچگونه اثر فساد و خلافی نباشد، چون مردم بر آنچه در قلوب و دل‌های دیگران است اطلاع ندارند و فقط خداوند متعال است که چیزی بر ذات مقدسش پنهان نشده و بر همه چیز و همه کس مطلع و دانا و آگاه می‌باشد، سبحانه و اگر انسانی به اساس فکری اسلام ایمان بیاورد (اساس فکری اسلام یعنی تصدیق مطلق به خداوند متعال) و خدا را از شریک و وسیط و دوست منزّه خواند و به فرشتگان خدا و به پیغمبران خدا و به کتب خدا و به روز قیامت و قدر هم ایمان داشته باشد، و نمازهای فرض پنجگانه را اقامه نماید، و ماه رمضان روزه بگیرد و زکات مال

خود را بپردازد و به حج خانه خدا برود و از محرّمات امتناع ورزد پس او هم مسلمان است و هم مؤمن، و لکن ثمره ایمان از او نمایان نمی‌شود و شیرینی آن را نمی‌چشد و نمی‌توان مسلمان واقعی شد تا این که تمام این عباداتش مخلصانه برای خدا باشند و راه اسلام را گرفته باشد، و راه حقیقی اسلام را پیغمبر اسلام ﷺ در یک جمله خلاصه فرموده و در یک کلمه بیان و روشن نموده است، کلمه‌ای که شامل خیرات دنیا و آخرت می‌باشد و آن (احسان) است، خدا را بندگی کند همانگونه که خدا را می‌بیند و چنانچه او خدا را نبیند بدون شک خدا او را (می‌بیند) مقصود این که عبادت کردن مخلصانه باشد، منظور این که هر مسلمانی باید همیشه خدا را به یاد داشته باشد و پیوسته او را در نظر خود بیاورد و یقین بداند که چه در موقع نشستن و چه راه رفتن و چه خوابیدن و چه در موقع تنهایی و چه در جمعیت چه در جدی و چه در مسخره و شوخی، در شب و روز خلاصه در کل مکان و زمان خدا او را می‌بیند و او را در نظر گرفته و به او می‌نگرد، کمک فقط از او بخواهد در موقع وحشت و دل‌تنگی و ناراحتی مدد از او بجوید و فقط از او بترسد و بس و دست خواهش و التماس تنها به سوی او دراز کند:

زیرا که اگر او خدا را نمی‌بیند بدون شک خدا او را می‌بیند.

رسول الله ﷺ فرمودند: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ».

آری، این تعریف مجملی از دین اسلام بود، و مفصلاً در باب آینده خواهد آمد و اسلام و احسان در اجزاء بعدی خواهیم نوشت. ان شاء الله.

تعریف بعضی اصطلاحات

در این فصل مناسب است که به اصطلاحات بعضی از دانشمندان پیردازم و آن مانند کلمات: «شک»، «گمان»، و «یقین» تا این که به وسیله این‌ها به تعریف عقیده برسیم، دیکارت در کتاب خود و قبل از او غزالی در کتاب خود به نام (المنقذ من الضلال:= نجات‌دهنده از گمراهی)، این دانشمندان کتاب‌های خود را از شک شروع کردند تا که به یقین رسیدند، دیکارت از شک شروع می‌نمود تا از آن طریق به حقیقت برسد. پس شک یعنی چه؟ مثلاً: هرگاه تو در مکه باشی، و کسی از تو بپرسد آیا در شهر طائف باران است؟ در این صورت نمی‌توانی بگویی: بلی (آری) و نه هم می‌توانی بگویی نه، زیرا که در همان موقع شاید در طائف باران ببارد و شاید هم باران نبارد، این معنی کلمه شک است، اما اگر بیرون از مکه بایستی و به طرف طائف نگاه کنی و بینی که هوا ابری است و در آسمان طائف ابر مشاهده نمایی، در این صورت می‌توانی در جواب پرسنده بگویی: گمان می‌کنم در طائف باران باشد، این معنی کلمه گمان است یعنی گمان (به درجه شصت رسیده، نه) (به درجه چهل)، و هرگاه بینی ابر به طرف طائف سیاه تر و متراکمتر شده (و رعد و برق از آسمان طائف نمایان می‌شود)، در این حالت در پاسخ پرسنده می‌توانی بگویی: بله باران است، (و این معنی کلمه دانایی یا دانستن است) که کلمه نعم یا آری به ۷۵ درصد درجه رسیده است، ولی در صورتی که خودت به طائف بروی و ابر و باران و (رعد) و برق را به چشم خود بینی و رعد را بشنوی و لباس‌هایت در اثر ریزش باران تر شود، در این حالت است که می‌توانی بگویی: بله باران می‌بارد و این معنی کلمه یقین خواهد بود که از وجود باران هیچگونه شک و گمان و تردیدی برایت باقی نمانده باشد، فعلاً تو از شک و گمان و شاید شروع کرده‌ای تا این که بالآخره به کلمه یقین و ثبوت و صد در صد روشن رسیده‌ای، و دانشمندان همین یقین را علم می‌نامند، و بنابه گفته دانشمندان امروز علم بر دو قسم است (البته علمی که به معنی

دانستن باشد) اولاً: علم مطلق بدون قید و شرط که در مقابل آن جهالت و نادانی است. ثانیاً: علمی که ماقبل فن (هنر) و فلسفه باشد، علم (کیمیا) علم است، فیزیک علم است و اما رسم و نقاشی هنر است، صنعت هنر است، علم اصلی علمی است که مقصود از آن بیان حقیقت و اثاثیه آن عقل و وسیله آن (محاکمت) و تجربه کردن است، ولی هنر مقصود از آن جمال و زیبایی و سامان آن هوش و وسیله آن ذوق صحیح می باشد، و مقصود ما از کلمه علم در این کتاب همان علمی است که به معنی باشد، و در برابر آن شک و گمان خواهد بود.

علم ضروری و علم نظری:

علمی که (موجود یا چیزی که) به چشم دیده می شود و به دست لمس می گردد بر وجود آن هیچگونه دلیلی لازم نمی باشد. مثلاً: کوه: ثابت است که وجود دارد و هیچکس نمی تواند بگوید کوه چیست؟ یا کوهی وجود ندارد، و اصلاً در این دنیا کوه نمی باشد، زیرا که نابینا هم اگر کوه نمی بیند لمس می کند.

این دانستنی ضروری است که هیچکسی در باره آن شک و تردیدی به خود راه نمی دهد. اما هرگاه به کسی گفته شود، قام زید (زید ایستاد) قام فعل ماضی و زید فاعل آن است یا این که گفته شود که در شکل هندسی مربع و مثلث و زاویه و خط موازی داریم چنین حرفی هیچکس و همه کس قبول ندارد، مگر کسی که دانا و تحصیل کرده و صاحب نظر باشد و برای بیان و ثبوت این دو جمله دلائلی ایراد شود، مثلاً: شخص عوام و نادان شکل مربع یا مثلث را جلوش بگذاری یا قام زید را برایش بنویسی نمی تواند درک کند اینها چیستند، و این را علم نظری نامیده اند.

بدیهیات و عقیده‌ها:

بدیهیات به چیزهایی گفته می شود که حقیقت عقلی است و همه کس بدون خواندن یا نوشتن و بدون راهنمایی کردن قبول دارد و دلیلی بر آن لازم نیست، مثال: ثابت و معلوم

است که نصف کمتر از کامل است. تکه نان کوچکتر از زنان کامل (سالم و بزرگ) می‌باشد، و جب کمتر از ذرع است، بزرگی و کوچکی همه کس می‌داند و دلیل نمی‌خواهد، مثلاً: بچه‌ای هرگاه یک دانه کامل شیرینی (شکلاط) به دستش بدهی، سپس بخواهی آن را از دستش بگیری و نصف همان دانه برایش بدهی، موقعی که دید دانه کامل را نصف کردی و نصف آن به سویش دراز می‌کنی، قبول ندارد و گریه می‌کند و همان دانه صحیح و کامل را می‌خواهد، یا مثلاً: اول اسکناس ۱۰ تومانی به دستش بدهی و بعد از او بگیری و اسکناس یک تومانی برایش بدهی نمی‌پذیرد. این چیزی است که حتی برای کودکان و بچه‌ها ثابت است (که کوچکتر یا کمتر از بزرگ است) و از این جمله هرگاه قلمی به دست گرفته باشی، شخصی بگوید: این قلم نیست بلکه قاشق چای‌خوری است که به دست گرفته‌ای، این هم ثابت است که احتیاج دلیل نخواهد داشت، این‌ها از جمله بدیهیات‌اند که بدون برهان و دلیل برای تمام انسان‌ها روشن و واضح است تا به جایی که از عقیده می‌توان نامید که به معنی اعتقاد راسخ و ایمان کامل می‌باشد و باید فهمید که ایمان فقط اعتقاد به خدا و احکام اسلام و امور دین خواهند بود و کسانی که به مذاهب باطله و روش‌های غیر صحیح اعتقاد داشته باشند، نمی‌توان گفت: ایمان دارند چون خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحُبَّتِ وَالطَّلُوعِ﴾ [النساء: ۵۱].

«آیا نمی‌بینی به کسانی که داده شده است قسمتی از کتاب ایمان می‌آورند به بت و شیطان؟» منظور این است، کسانی که ایمان به بت‌ها و شیاطین دارند در حقیقت ایمان اصلی و واقعی نیست، زیرا که ایمان آوردن فقط به خدا ایمان صحیح است، و در آیه دیگر فرموده:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶].

«و ایمان نمی‌آورند بیشتر ایشان به خدا مگر این که ایشان مشرکند.»

و در واقع کلمه ایمان فقط برای ذات مقدس خداوند متعال استعمال می‌شود، آن خدایی که مالک و صاحب همه چیز و بر همه چیز توانا و (از همه چیز دانا است) و

اعتقاد داشتن به پیغمبران و فرشتگان و روز آخرت و قضا و قدر و هر کسی که به اینها اعتقاد صحیح داشته باشد، می‌توان به او گفت: مؤمن و هر کسی که در یکی از اینها شک و تردیدی به خود راه دهد ایمانش کامل نمی‌باشد.

قاعده‌های عقاید

قاعده‌ی اول:

آنچه به حواس و شعورم درک می‌کنم در وجود آن هیچگونه شکی ندارم، همانطور که قبلاً گفتم یکی از بدیهیات است. و لکن مشاهده می‌کنم هرگاه من در صحرائی باشم در وقت ظهر تابستان از دور نگاه کنم در بیابان و در جلو خودم گودالی را می‌بینم که پر از آب است، اما چون به آن گودال نزدیک شوم به جز خاک خشک به جای همان آب نمی‌بینم، زیرا که آن آب در حقیقت سراب بوده و در چشم من همانند آب نمایان می‌شده، و هرگاه مداد یا قلم خود را مستقیماً در لیوانی پر از آب بگذارم شکسته به نظر می‌رسد و در واقع سالم است، شکسته نیست، و چون شبی با عده‌ای از رفقاء و دوستانم اجتماع نمایم و اوقاتی در خصوص جن و عفریت به سر بریم و از جن و عفریت صحبت داشته باشیم که فلان کس در فلانجا جن را دیده یا عفریت مشاهده کرده است، و یکی از میان ما حاضرین بزدل و ترسناک باشد چن قصد رفتن نماید بلند شود و به راه افتد در حالی که شب تاریک باشد بدون شک هر موجودی که در جلوش پیدا شود و چیزی را ببیند به فکر همان جن و عفریت می‌افتد و همان داستان و صحبت‌ها را به یاد می‌آورد، و هرچه در برابرش نمایان گردد می‌گوید: جن یا عفریت است، و شاید همان چیز چوب یا سنگ و غیره باشد. پس مسلم است که حواس انسان خطاء می‌کند و موقعی از راه صحیح و صواب منحرف می‌گردد، منظور این نیست که جن و عفریت وجود ندارند، بلکه مقصود از این داستان که بیان چگونگی حواس و شعور انسان می‌باشد، و باید توضیح داد که فکر و حواس انسان در باره هر چیزی فقط یک بار فریب می‌خورد. مثلاً: شخصی که یک بار از دور سرابی را ببیند و گمان کند که گودال آب است و چون به آن برسد و مشاهده کند که آنجا آبی نیست و خاک است که به نظر وی مانند آب نمایان شد، باره دیگر هرگاه چنین صحنه‌ای را ببیند یقین دار که خاک و زمین

می‌باشد و فی الواقع آب نیست و مانند گذشته حواس و فکرش فریب نخواهد خورد، همچنین در مسئله دوم چون قلم خود را در لیوان آب شکسته ببیند، سپس آن را از آب بیرون آورد و ببیند که قلم نشکسته بلکه سالم است، بار دیگر چون قلم در آب شکسته ببیند یقینی خواهد داشت که حواس خطاء کرده و قلم هیچگاه نشکسته است، ولی به نظر او چنان می‌باشد همین مسئله‌ها از نوع مسائلی است که حقیقت ندارد ولی در نظر بشر تغییر کرده است از آن جمله عمل ساحران فرعون که در نظر دیگران بند و ریسمان را به مار تبدیل می‌کردند و آنچه در این ایام ساحران و شعبذه بازان در نظر مردم چیزهایی را انجام می‌دهند که حقیقت ندارد، بلکه در نظر مردم چنین است و چشم‌بندان می‌باشد.

قاعده‌ی دوم:

در زندگی چیزهایی موجود اند در صورتی که ما نه آن‌ها را دیده‌ایم و نه احساس نموده‌ایم، بلکه در وجود آن‌ها هیچگونه شک و تردیدی نداریم، و همانطور که بر چیزهایی که می‌بینیم اعتقاد و یقین داریم، به این چیزها نیز باید یقینی داشته باشیم، یقینی داریم که بر روی این زمین کشورهای به نام هند و برازیل وجود دارند، در حالی که ما به آنجا نرفته‌ایم و این کشورها را ندیده‌ایم و یقین کامل داریم که شخص به نام اسکندر مقدونی در گذشته ایران را فتح نموده و شخصی دیگر به اسم ولید بن عبد الملک جامع اموی را بنیان‌گذاری کرده، در صورتی که ما در جنگ اسکندر نبوده‌ایم و نه شاهد بنای جامع اموی (اموی را به چشم خود ندیده‌ایم) و هرگاه یکی از ما بیندیشد و فکر خود را به کار اندازد برایش واضح و روشن می‌شود که این چیزها که بیان شده به چشم خود ندیده باشد، بدون تردید به آن‌ها یقین خواهد کرد، زیرا که در تاریخ‌ها و حادثه‌ها بیان شده و شکی در این چیزها برای هیچ صاحب نظری باقی نمانده است، منظور این که همانطور که چیزهایی برای بشر ثابت شده از شنیدن و نقل کردن هم ثابت خواهند شد.

قاعده‌ی سوم:

حواس تا چه اندازه یقین پیدا می‌کند؟ و آیا حواس می‌تواند تمامی موجودات را درک کند مثال نفس بشری و حواس بشری با دیگر در موجودات؟ مثال: هرگاه شخصی به وسیله عوامل حاکی زندانی شود، آن هم در قلعه بلند، در جایی زندانی شود که بالا در قلعه‌ای باشد در و دروازه‌ها و پنجره‌ها بر او مسدود شود، فقط چند تا سوراخ کوچکی در اطراف دیوارهای آن زندان باقی گذاشته شود، سوراخی به طرف رودخانه‌ای که از ناحیه شرق زندان مذکور واقع شده و آب در آن جریان داشته باشد، سوراخ دیگری هم روبروی کوهی به طرف غرب آن قرار گرفته باشد و سوراخی هم به طرف کاخ دیگری در طرف شمال آن باشد و بالاخره سوراخ دیگری هم از جانب جنوب آن ورزشگاهی قرار گرفته باشد، و زندانی از چهار سوراخ‌های مذکور این صحنه‌ها را مشاهده کند، در این صورت شخصی زندانی نفس (جان) و قلعه جسد و همین سوراخ‌ها حواس خواهد بود، حس دیدنی بر الوان و رنگ‌های دنیا تسلط پیدا کرد. و به واسطه چشمان خود دنیا را می‌بیند و به وسیله حس شنوایی صدا و آوازه‌ها را می‌شنود و با حس لمس کردن جسم‌ها را با دست خود لمس می‌کند، سوال اینجا است: آیا در این عالم وجود دارد درک کرده یا خیر؟ زندانی موقعی که از سوراخ شرقی به رودخانه بنگرد شکی نیست که همه آن رود را نمی‌بیند، بلکه قسمتی از آن که روبروی آن سوراخ شرقی است می‌بیند و همچنین زندانی موقعی که (با چشمان خود) از سوراخ به جهان اطرافش نگاه می‌کند تمام رنگ‌های مختلف دنیا را نمی‌تواند ببیند، بلکه برخی از آن‌ها را می‌بیند، من در اصل مورچه را از مسافت سه میل نمی‌بینم، در صورتی که یقیناً مورچه هست و من بر وجود آن یقین کامل دارم، من در لیوان آب یک میکروب را مشاهده نمی‌کنم در حالی که بدون شک در همان لیوان آب میلیون‌ها میکروب وجود دارند، من هیچوقت نیروی کهرب برق را نمی‌توانم ببینم و جریان برق را در سیم مشاهده نمی‌توانم بکنم، در صورتی که شکی نیست که در آن سیم برق جریان دارد و به سبب جریان برق در آن لامپ روشن می‌شود، من هیچگاه آوازی از مورچه‌ها نمی‌شنوم، زیرا که من بشرم و گوش بشر قابل التقاط

آوازه‌های مانند آوازه‌های مورچه‌گان نمی‌باشد، شکی نیست که مورچه‌گان برای خودشان صدا و آوازی دارند و تنها همجنس خودشان می‌توانند آواز همدیگر را بشنوند و از آن استفاده نمایند. من هیچگاه ممکن نیست که بوی شکر یا سائر شیرینی‌ها را ببویم و از آن احساس بو کنم در حالی که شکر و سائر حلوئیات و شیرینی‌ها دارای ریح و بوی بخصوص هستند که فقط مورچه‌گان و پشه‌ها بوی آن‌ها را می‌بویند و از وجود یک دانه لشکر در هر جا که باشد اطلاع دقیق پیدا می‌کنند، پس بنابراین، انسان بشر است و عقل و هوش و گوش و چشم بشر محدود است و به هر چیزی که در این جهان وجود دارد نمی‌تواند از وجود آن احساس و ادراک کامل نماید. در اینجا برمی‌گردیم به موضوع همان شخص زندانی، هرگاه همانطور که قبلاً بیان شد، دیوارهای همان زندان دارای چهار سوراخ باشد و هر سوراخی از آن‌ها مطابق و برابر با چیزی دیگر مانند رودخانه کوه قصر و دیگر زمین بازی قرار گرفته باشد، اما در طرف دیگری از آن زندان مثلاً از ناحیه پشت آن (بستانی) عظیمی باشد که محتوی بسیاری میوه‌ها از قبیل خرما و انگور و سیب و انار و پرتقال باشد ولی متأسفانه برابر آن بستان و باغ بزرگ در دیوار آن زندان هیچگونه سوراخی احداث نشده باشد و زندانی مذکور نتواند همان باغ با شکوه را ببیند آیا درست است که زندانی وجود این باغ را انکار کند و باور نداشته باشد که از پشت زندان چنین باغ عظیمی هست؟

آکمه در زبان عربی بر کسی اطلاق می‌شود که با حالت کوری و نابینایی تولد شده باشد، یعنی اصلاً مخلوقات و موجودات و خود دنیا را نیز به چشم ندیده باشد. این شخص خودش چیزی را ندیده ولی می‌تواند از صحبت دیگران بفهمد که دریا آبی رنگ است و بهار و علف سبز رنگ و لکن نمی‌تواند بر آن عقیده داشته باشد یا این که نمی‌تواند درک و احساس کند که آبی چطور است و سبز چه است، اصم یعنی: کر کسی که کر باشد می‌داند که در این جهان صدا و آوازه‌هایی وجود دارد که مردم به وسیله آن صداها با همدیگر تکلم می‌کنند (و از این صداها بعضی داستان و بعضی شعر و بعضی

دیگر تلاوت یا مثلاً سرود است ولی نمی‌تواند کاملاً درک کند شعر چیست داستان چگونه است، تلاوت کدام است، و سرود خواندن چگونه است. و مثلاً: ترانه خواندن چگونه می‌باشد، آیا در این دو مسئله نابینا و کر چگونه می‌شود؟

و آیا ممکن است کور بگوید: اصلاً در این زندگی آبی یا سبز نیست یا این که اعتقاد داشته باشد که اصلاً در این جهان درختی و کوهی و دیواری نیست یا این که بگوید در این دنیا صدایی نیست، آوازی به وجود ندارد؟ و در صورتی که کور و کر چنین اعتقادی داشته باشند، آیا می‌توان اعتقاد این دو را تصدیق نمود و اظهار نظر ایشان در این باره را پذیرفت؟

محققاً اطاق بنگاه رادیو و اذاعه‌ای که در آن نشسته‌ای و در آن آواز و اصوات به گوش می‌خورد. چشمان تو هیچ احساس خوشی و مسرت نمی‌کند. زیرا که آواز و صداها و ترانه و داستان‌ها چیزهایی هستند که مربوط به گوش است و با چشمان بشر هیچگونه علاقه‌ای نخواهند داشت. سرما و گرمای اندک و تغییر هوا به زودی برای همه کس قابل احساس نیست لرزش زمین هرگاه کم و ناچیز باشد برای همه (بشر) قابل درک و احساس نمی‌باشد، زیرا که مانند این‌ها نه چیزهایی اند که به چشم دیده یا به گوش شنیده یا به زبان چشیده و یا به وسیله دست بردن به آن، و لمس نمودن درک شود. به همین منوال بسیار چیزهایی در این روزگار وجود دارند که به آسانی برای همه انسان‌ها قابل درک و احساس کردن نخواهند بود، آیا حواس کامل است یا نه؟ گذشتگان و قدیمی‌های اول حواس انسان را به پنج قسمت کرده‌اند: شنیدن، دیدن، بوییدن، چشیدن و لمس کردن. اما دانشمندان عصر حاضر و صاحب نظران این زمانه حواس را به بیشتر از پنج نوع قسمت می‌کنند. مثلاً: من چشمان خود را می‌بندم، و دست خود را می‌بندم یا این که بازمی‌گذارم، من بدون شک می‌دانم که کف دستم بسته یا باز است، در صورتی که نه من آن را لمس می‌کنم و نه می‌بینم، پس به وسیله چه حواسی این را احساس نموده‌ام؟ این حواس را در حقیقت (حس عضلی) می‌نامند، من احساس خستگی و سستی می‌کنم،

احساس گیجی می‌کنم، احساس شادی یا ناراحتی می‌کنم، این‌ها من به هیچکدام از حواس پنجگانه درک نکرده‌ام ولی به وسیله حس داخلی این‌ها را تشخیص داده و درک نموده‌ام، من موقعی که راه می‌روم به هیچ طرفی میل نمی‌کنم (و تلوتلو نمی‌خورم)، در صورتی که طفل خردسال هنگام راه رفتن به این طرف و آن طرف میل می‌کند (و تلوتلو می‌خورد) کسی که سوار دو چرخه می‌شود و کسی که بازی در سیرک می‌کند (یعنی روی ریسمان راه می‌افتد) این‌ها به وسیله کدام حواس میزان و تعادل خود را نگه میدارند؟

فی الواقع (حس) هشتم هم وجود دارد و آن (حس) توازن می‌نامند و به یاد می‌آوریم که این (حس) هشتم را از آنچه خداوند متعال آن را در گوش قرار داده استنباط نموده‌اند، و از همان ماده که در گوش است، استفاده کردند و گمان می‌کنم نخستین بار از گوش خرگوش تجربه و استنباط کرده و این موضوع را کشف نموده‌اند، و ماده‌ای که در گوش بشر وجود دارد به خاطر توازن استماع و تعادل در شنیدن صداها می‌باشد و اولین مرتبه همین ماده را از یک گوش خرگوش گرفته‌اند مشاهده کردند که خرگوش توازن خود را از دست داده و مانند انسان که سکران و بیهوش است راه می‌رود.

منظور از این قاعده این است که انسان به هرچه به چشمان خود مشاهده نمی‌کند، و به وسیله حواس دیگر خود درک نمی‌نماید، نباید مطلقاً منکر وجود آن باشد.

قاعده‌ی چهارم:

قبلاً گفتیم که حواس بشر محدود است و تمام آنچه در این دنیا خلقت شده و وجود دارند نمی‌تواند ببیند. و لکن به خاطر این که تمام موجودات را درک کنیم، خداوند متعال یک (ملکه) یعنی نعمتی را به ما عطا فرموده که به وسیله آن حواس خود را تکمیل کنیم و آن خیال (و عقیده راسخ و ثابت است). مثلاً: من در شهر مکه مکرمه باشم و در شهر دمشق (سوریه) دارای خانه‌ای باشم در صورتی که من خودم در مکه خانه خودم را که در دمشق می‌باشد به چشم خود مشاهده نمایم، و لکن به وسیله خیال و اندیشیدن کاملاً قادر

می‌باشم که خانه‌ام را در دمشق ببینم، و آن را در جلو خودم مجسم نمایم، پس معلوم شد که خیال کامل‌کننده حواس بشر می‌باشد.

پس آیا خیال هم حدود معینی دارد؟ یا این که بدون حدود و کاملاً مطلق است؟ و آیا به واسطه خیال تنها می‌توانم چیزی را که ندیده‌ام به حواس خودم آن را کاملاً درک و احساس کنم؟

در حقیقت خیال نزد دانشمندان روان‌شناسی بر دو نوع می‌باشد. خیال مرجع یعنی خیال بازگردانده، مانند این که همانگونه که قبلاً ذکر کردم می‌توانم به وسیله خیال بازگردانده. خانه خودم را که در دمشق باشد از شهر مکه ببینم، و خیال مبدع (یعنی خیال خودسازی) و آن خیالی است که شعراء و قصه‌گویان و نقاشان و بیشتر اهل هنر و فنون از آن استفاده می‌نمایند، هرگاه به هنرمندان بنگریم و اعمال و هنر و آثار دست ایشان را ببینیم خواهیم دید که از پیش خودشان و چیزی که برخلاف واقع باشد اختراع و درست نکرده‌اند، هنرمندی که مجسمه فینوس را درست کرده و آن را از سنگی تراشیده هیچگونه تفاوتی بین او و مجسمه‌اش نمی‌باشد و هیچکس از تمام انسان‌ها دیده نمی‌شود که کاملاً همانند آن مجسمه باشد. پس آیا این هنر تازه است؟ یا این که هنرمند مذکور از تمام اجزاء و اعضاء بشر زیباترین اندام آن را به دست آورده و مانند آن اندام از سنگ تراشیده است؟ مثلاً: ممکن است که هنرمند مذکور زیباترین چشم و زیباترین سر و زیباترین گوش و زیباترین دست و پا که از میان تمام بشر به چشم خود دیده انتخاب کرده و آن‌ها را در نظر گرفته و از قطعه سنگی مجسمه‌ای به نام فینوس تراشیده است؟

و همچنین مجسمه گاو نری بال‌داری در موزه پاریس گذاشته شده این مجسمه نمی‌تواند صحیح باشد مگر این که هنرمندی که آن را درست کرده سر مردی را گرفته باشد و بر جسد گاو نری قرار داده باشد و دو پرهای پرنده‌ای نیز به آن چسپانده و به همین شکل آن را سر و سامان داده باشد چون همان مجسمه (ثور) گاو نر صورتی جدید ولی اندام‌های آن قدیمی است، و باز هم صورت یا عکس‌هایی که قزوینی آن‌ها را

تراشیده و یا تخیل‌های شاعران که در مدح یا ذم کسانى بیان کرده‌اند، نمی‌توانند به جز این که از همین خیال مبدع استنباط و اقتباس کرده باشند، چیزی دیگری باشد.

و باید روشن کرد که هرگاه در وصف و مدح یا ذم کسی زیاده‌روی کنیم و عبارات و جملاتی غیر معقول برای او استعمال نماییم، می‌بینیم که اصلاً مقصود و هدف آن وصف را درک نتوانیم کرد و حواس بشر برای قبول آن‌ها استعدادی ندارد. مثلاً: اگر بگوییم فلان کس به اندازه‌ای خوش‌لحن و خوش‌آواز است که موقع شعرخواندن به وی عطر از دهنش بوییده می‌شود، یا این که بگوییم فلان گل به اندازه خوشبو است که در هنگام وزیدن باد (یا نسیم شمال بویی) رنگ قرمز (سرخ) از آن می‌توان مشاهده کرد.

در حقیقت این‌ها همه زیاده‌روی و اسراف‌گویی است که با عقل بشر هیچگونه مطابقت ندارد و حتی به خیال هم نمی‌توان چنین جملاتی را درک و احساس نمود. بنابراین، ما بشر چیزی را به حواس خود نتوانیم درک کنیم.

مثلاً: نمی‌توانیم حقیقت بوی سرخ یا آوازخوان عطار را درک نماییم و هیچگاه نمی‌توانیم کاملاً بفهمیم که دایره محیط ندارد یا مثلثی که زاویه نداشته باشد. پس چگونه می‌توانیم درک کنیم که آخرتی وجود دارد؟ و آنچه در آن روز است از میزان و حساب و کتاب و صراط و بهشت و دوزخ و غیره تصدیق کامل نماییم؟

پس برای درک کامل همین مطلب مهم باید بدانیم که آن جهان (یعنی آخرت) مانند این جهان نیست، و آخرت نسبت به این دنیا مانند دنیای جنین است که در شکم مادرش باشد، چون هرگاه ممکن باشد که با جنینی صحبت کنیم و از او پرسیم که دنیا چیست؟ یقیناً می‌گوید دنیای دیگری نیست و تنها همین شکم مادرم دنیای من و جای زندگی من خواهد بود، و فقط همین تاریکی که در شکم به من احاطه کرده دنیای حقیقی است، و به تولد و زندگی و دنیا هیچگونه باور و تصدیقی ندارد، و اگر به او (جنین) بگوییم دنیای دیگری وجود دارد که تو به آن خواهی آمد و در آن دنیا ماه و خورشید و ستاره و شب و روز و صحراء و دریا و دشت و کوه و بیابان و بستان‌ها وجود دارد، و بخواهیم حقیقت

این دنیا را به وی بفهمانیم. جنین هیچگاه این حرف‌ها را درک نخواهد کرد بلکه نتواند درک کند، و چنانچه تا اندازه‌ای هم درک بکند، ولی هیچوقت ممکن نیست، دنیا و ما فیها را در خیال خود درآورد، و به همین جهت است که ابن عباس می‌گوید: «لیس فی الدنیا مما فی الآخرة إلا الأسماء» یعنی: «نیست در این دنیا از آنچه در آخرت است مگر نام‌ها». مقصود این که چیزهایی که در آخرت هستند مانند آنچه در این دنیا است نخواهند بود، بلکه اسم آن‌ها یکی است. و در حقیقت آن‌ها با هم خیلی فرق و تفاوت دارند. بنابراین، نه خمر آخرت مانند خمرهای دنیا است و نه زنان آخرت همانند زنان دنیایند و نه آتش آخرت مثل آتش‌های دنیا هست و نه راه آخرت مانند پل و راه‌های این دنیا می‌باشند که بر بالای کوه‌ها و دره‌ها ساخته شده‌اند، پس مقصود از قاعده چهارم این است که خیال و حواس بشر نمی‌تواند حقیقت و واقعیت تمام موجودات دنیا و آخرت را کاملاً و به طور صحیح درک کند.

قاعده‌ی پنجم:

هنگامی که چشم چوب مستقیم را در لیوان آب شکسته می‌بیند عقل فریب نمی‌خورد بلکه می‌داند که چوب سالم و شکستگی ندارد و همچنین موقعی که چشم از دور در صحرا بیابان در وقت ظهر (مفاک) و گودال آبی را مشاهده می‌کند عقل فریب نمی‌خورد و می‌داند که آن زمین است و هیچ آبی در آنجا نمی‌باشد، و وقتی که ما ساحر سیرک را ببینیم که مثلاً در یک دقیقه صد تا دستمال را از دهنش بیرون می‌آورد و یا از آستین پیراهنش بیست تا خرگوش خارج می‌کند عقل بشر می‌داند که این چیزها همه گول و فریب بوده، در اصل حقیقت ندارد. پس معلوم است که عقل داناتر از حواس و شعور انسان‌ها است. و لکن آیا عقل بر همه چیز حکم می‌کند تا آنچه که نهایی ندارد؟ در حقیقت عقل نمی‌تواند بر همه چیز و بدون ارتباط دادن به چیزی حکم کند مگر به شرط این که باید به یکی از این دو کلمه (زمان و مکان) نسبت دهد و وقایع و حوادث گذشته

یا آینده دنیا را به یکی از این را مربوط سازد، پس هرگاه آموزگاری که تاریخ را درس می‌دهد به شاگردانش بگوید: جنگی اتفاق افتاده بین عرب و فارس و لکن آن جنگ نه قبل از اسلام بوده و نه بعد از آن، شاگردان این حرف را قبول نخواهند کرد و عقل انسان هیچوقت آن را نمی‌پذیرد. همچنین هرگاه معلم جغرافیایی بگوید: در دنیا شهری وجود دارد که نه در دشت و نه در کوه و نه در خشکی و نه در دریا و نه در زمین و نه در آسمان و نه در جایی معین بازهم هیچکس این سخنان را قبول نمی‌کند و عقل هم نمی‌پذیرد. پس عقل می‌تواند به خبری یا چیزی کاملاً تصدیق نماید که مربوط به مکان معین و یا زمان معین باشد. و هرچه از حدود مکان و زمان خارج باشد مانند مسائل روح و قدر و نعمت‌های الهی و صفات خداوند متعال عقل در این امور هیچگونه نمی‌تواند حکم کند.

و باید دانست که معمولاً عقل بشر محدود است و بر غیر محدود حکم نمی‌کند و بر خارج از مرز خود نمی‌تواند احاطه داشته باشد.

مثلاً: به خاطر بیاوریم جاویدماندن مسلمانان در بهشت، عقل هر مؤمنی می‌تواند آن را درک کند و به آن ایمان کامل داشته باشد، چون این خبر یقین قرآن و رسول الله ﷺ به ما فرموده‌اند و لکن بنگر خود عقل در این باره تا چه اندازه می‌تواند باور کند و به جاویدماندن مؤمنانه در بهشت اعتقاد کامل و اطمینان راسخ داشته باشد. شکی نیست که هرگاه تو یا یکی از نوع بشر در این باره بیندیشد یقیناً حدود و پایانی برای این مدت یعنی برای ماندن در بهشت قایل خواهد شد. مثلاً: در خاطر می‌آوری که ممکن است مسلمانان فقط یک قرن یا دو قرن یا صد قرن در بهشت بمانند و با این که مثلاً شاید ممکن باشد مسلمانان یک میلیون یا هزار میلیون قرن در بهشت بمانند و سپس از بهشت بیرون خواهند شد. حتماً وقتی که به خاطر و به ذهن خود بیاوری که مسلمانان تا هزار میلیون قرن در بهشت می‌مانند بدون شک در خاطر می‌گویی و بعد از این مدت چه می‌شود؟

و بعد از پایان هزار میلیون قرن مردم یکجا می‌روند؟ سپس آخرت چطور می‌شود؟ چه عقل می‌خواهد برای جاویدماندن نهایی قائل شود، چون قیاس عقل بری از درک لامتناهی عاجز است، و اگر هم فرضاً باور کند به چار تناقض خواهد شد که در پایان حکم به نفی آن می‌کند.

فیلسوف آلمانی (کانت) کتاب مشهوری دارد در اثبات این که عقل بشر کاملاً محدود و مسدود است و نمی‌تواند حکم کند یعنی باور کند مگر به چیزهایی که از عالم ماده باشد و به چشم خود آن را ببیند و بر آنچه ماوراء ماده باشد نمی‌تواند به طور صحیح تصدیق کند و لکن هرچه که فیلسوف نامبرده در این موضوع در کتاب خود تحریر نموده دانشمندان ما قبل از او این چیزها را برای بشریت اثبات کرده و در اختیار انسان‌ها قرار داده‌اند و دانشمندان ما با ادله قاطع ریاضی ثابت نموده‌اند که (دور و تسلسل) باطل است دور و تسلسل به معنی این است که مثلاً بعضی‌ها می‌گویند: بنی آدم و جن و ملائکه و ماه و خورشید و ستارگان و تمام موجودات دنیا خلقت کرده خداوند است: پس خود خداوند چه کسی او را خلقت کرده؟ زیرا هر خلقت شده‌ای باید خالقی داشته باشد که به نوبت خود آن را آفریده باشد، و این خیالات در حقیقت باطل و بدون اساس می‌باشد. زیرا هرگاه انسانی عاقل و هوشیار که واقعاً صاحب نظر و اندیشمند باشد اگر به معنی اصلی کلمه خدا فکر کند دیگر چنین وسوسه و خیالات باطلی به ذهنش راه نمی‌یابد چون کلمه خدا به معنی خود آیی است و معنی آن چنین است که خود به خود وجود داشته و اول همه چیز و آخر همه چیز او است. ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾ «اول و آخر همه اشیاء فقط او است». و ابتداء و انتهای ندارد، خود آیی کسی که خودش خلقت کننده تمام موجودات است و هیچگونه خلقت کننده‌ای نخواهد داشت خلاصه اوصاف خدا بسیار است که اینجا جای بحث و روشن نمودن آن‌ها نیست.

قاعده‌ی ششم:

تمام مردم از مؤمن و کافر، کسی که از کودکی در عبادتگاه خدا بزرگ شده و کسی که از کوچکی در بازار و اماکن فسق و فساد بزرگ گردیده و همه طبقات و اقشار مردم چه کسی که بر طاعت خدا تربیت شده و چه کسی که در گناه و معاصی به سر برده و خدا را نشناخته هنگام خطر و بروز مصیبت به خدا رجوع می‌کند و چون از احساس خطر. مثلاً: از غرق شدن در دریاها و یا فرود آمدن خانه بر وی و یا بر اثر تصادف اتومبیل سواری و یا احساس نمودن دشمن و به هلاک افتادن، شکی نیست که خواه ناخواه و بدون اختیار کلمه الله و خدا را به زبان می‌آورد و به خداوند متعال پناه می‌برد، و در همان موقع اعتقاد به خداوند بزرگ و به قدرتی که ماوراء ماده است پیدا می‌نماید و در حالی که خدا را هیچگاه ندیده و قبل از وقوع این حادثه به او ایمان نداشته مسلماً در آن لحظه خدا را قبول نموده و از روی حقیقت و اخلاص نیت و بدون هیچگونه قید و شرطی به او ایمان کامل می‌آورد، هرگاه به یاد آوریم روزهای جنگ‌های گذشته که در لحظات سخت و دشوار فرمانداران جنگی (و رؤساء و سرلشکران آنها) بدون این که قبلاً خدا را بشناسند در آن هنگام به سوی خدا رجوع می‌نموده‌اند. و به خداوند بزرگ پناه می‌آورده‌اند.

من روزنامه‌ای به نام (مختار) که از روزنامه انگلیسی به نام (ریدرز دایجست) ترجمه شده مطالعه کرده‌ام گفتاری از روزهای جنگ درج گردیده است، در آن روزنامه آمده است: جوانی (سربازی) که در یکی از جنگ‌ها مبارزه می‌کرده و او چترباز بوده حکایت می‌کند: من در خانواده‌ای تولد و بزرگ شده‌ام که هیچگاه نامی از خدا و پیغمبر و دین و آخرتی در آن یاد نشده و در مدرسه‌ای تحصیل نموده‌ام که هیچگاه اسمی از خدا و پیغمبر یاد نمی‌شده و چیزی از این قبیل پیش ما معنی نداشته است، و فقط همانند حیوانات به جز خوردن و آشامیدن و فساد چیز دیگری نمی‌دانستیم و به جز این‌ها هدفی دیگر نداشتیم، تا این که در یکی از جنگ‌ها (چترباز بودم) و چون در فضا خود را از هواپیما رها کردم و آن اولین باری بود که در موقع جنگ چتربازی می‌کردم و هنگامی که خود را در بین زمین و آسمان دیدم و آشوب و دشواری‌های جنگ را به خاطر آوردم و

داشتم کم کم به وسیله چتر به زمین فرود می‌آمدم از ترس و بیم فراوان و بدون اختیار خودم کلمه‌ای به نام (یا الله یا رب) تکرار می‌کردم و با وجود این که معنی و مصدر آن را نمی‌دانستم از خلوص نیت و از صمیم قلب آن کلمه را به زبان می‌آوردم و خودم هم در تعجب و شگفت غرق شده بودم که این کلمه را از کجا یاد گرفته‌ام؟

و چون بعدها به فکر این کلمه و معنی آن افتادم کاملاً درک نمودم که این دنیا صاحبی دارد و این هم موجودات و مخلوقات بدون صاحب و سرپرست نخواهند بود، آنگاه بدون هیچ قید و شرطی به خدا ایمان آوردم.

دختر ستالین از سرگذشت خود گفتاری نقل کرده و در آن آمده است: من دارای هیچگونه دینی نبودم و خدا را نمی‌شناختم، تا این که در حادثه‌ای بسیار سخت و ناگوار که نزدیک بود هلاک شوم بدون هیچگونه سببی در یک لحظه خدای خود را شناخته و به او ایمان کامل آوردم ولی دختر ستالین حادثه ناگوار خود را که سبب ایمانش بوده ذکر نکرده است.

مؤمن بر شخص اطلاق می‌شود که به خدا و پیغمبران و فرشتگان، کتب، روز قیامت و قدر ایمان صحیح داشته باشد، اما کافر یعنی چه؟ در حقیقت به کسر فاء به معنی ساتر یعنی سترکننده و پوشاننده می‌باشد و مقصود این است کسی که کافر باشد تمام نعمت‌های (و خوشی‌های) الهی را که نصیب او شده می‌پوشاند و هیچگاه اظهار شکر و سپاسگذاری نمی‌کند، و منگر آن‌ها شده و از تمام (عنایات و نعمت‌های) خداوندی قدردانی نمی‌نماید.

و در اثبات وجود خداوند، دو گفته‌ای هست، یکی از زن مسلمان پارسایی به نام «رابعة العدویة» و به نویسنده‌ای به اسم «اناتول فرانسس» که در دریای کفر و الحاد و بی‌اعتقادی زندگی می‌کرده گفتارهایی دارند که در این کتاب بیان می‌گردد، «اناتول فرانسس» گفتند: کشف مرض قند در پیشاب آدمی پس از آزمایش انسان را به ایمان و امیدارد به رابعة العدویة گفته شد نادانی هزار دلیل بر اثبات وجود خداوند اقامه کرده

است. رابعة العدویه از این سخن می‌خندد و می‌گوید: برای اثبات وجود خدا هزار دلیل لازم نیست. بلکه تنها یک دلیل کفایت می‌کند، گفتند: چطور؟ گفت: اگر در صحرا یک و تنها باش و در چاهی افتی چکار می‌توانی انجام دهی، گفت: از «خدا» مدد می‌طلبم، گفت: همین برای اثبات وجود خداوند کافی است. و در آن حالت چه سخنی به زبان می‌آورد، گفتند: شکی نیست که می‌گوید: یا الله. گفت: این بزرگترین دلیل بر اثبات وجود خداوند متعال است. فی الواقع ایمان چیزی است که خواه نخواه در دل همه بشر نفوذ می‌کند و خود را پیوسته به قلب انسان می‌رساند، زیرا که ایمان فطرتی و از سرشت بشر فطرتاً ایمان در خلقت فرموده‌اند می‌باشد که خداوند متعال تمام بندگان خود را و غریب‌ها به تازه‌گی به این مبحث رسیده‌اند و این موضوع را درک کرده‌اند و حتی «دورکایم» جامعه‌شناس مشهور فرانسوی و یهودی که مدتی باعث فساد عقل مردم شده بود کتابی تحریر کرده و در آن ذکر نموده که ایمان به وجود خدا یکی از بدیهیات است و قابل جر و بحث و جدال نیست. و ممکن نیست کسی در این دنیا تولد شود و سال‌ها زندگی نماید و بمیرد و در مدت عمر خود هیچوقت به خدای اینگونه نیندیشیده و در باره خدای فکری ننموده باشد، ولی شاید در اثر قصور عقل، چیزهای غیر از خدا پرستیده آن هم به زعم این که معبود الله است یا وی را به الله نزدیک می‌کند یعنی باعث این تقریبش به الله می‌شود.

اما هرگاه شخصی عاقل و زیرک و هوشمند و صاحب نظر باشد ممکن است بدون هیچگونه دلیل و برهان و پند و نصیحتی ایمان به خدا را بپذیرد و قبول کند ولی هرگاه نامبرده شخص ملحد و کافر و ناسپاس باشد کفران نعمت خدا نموده و به او فکر می‌ورزد و از ایمان به خدا دوری می‌گزیند، ولی شکی نیست که بخواهد و یا نخواهد در لحظه ناراحتی و مصیبت‌زده‌گی بدون قید و شرطی ایمان را پذیرفته و به درگاه حق تعالی رجوع نموده و خود را مؤمن به خدا می‌داند. کفار قریش که عبادت بت‌هایی به نام: هبل،

ولات، عزیزی می‌کرده‌اند، چون در موقعی که احساس خطر و مصیبت می‌کرده‌اند همه‌شان به خدا ایمان می‌آورده و تنها به خداوند عزوجل پناه می‌برده‌اند.

هبل نام بتی بود که از عقیق تراشیده شده بوده و شخصی به نام «عمرو بن لحي» آن را از شهری در شام به نام «الحمه» آورده بوده و آن را بر شتر گذاشته بوده است و در اثناء راه هبل از بالای شتر می‌افتد و یک دستش می‌شکند، سپس قوم قریش دستی از طلا برایش ساخته و به همین حالت آن را عبادت و بندگی می‌نموده‌اند. در حقیقت چقدر خنده‌آور و مضحک است. خدایی که او را عبادت می‌کنند دستش شکسته باشد؟ آیا ممکن است خدایی که لایق عبادت و بندگی باشد از شتر به زمین افتد؟ یا این که دستش خرد شود؟ سبحان الله! واقعاً جای تعجب و شگفت که دست خدا بشکند، قریش با وجودی که می‌دانستند هبل از شتر افتاده و دستش شکسته شده و به جای آن از زر و طلا درست شده و هبل نتوانسته خود را بالای شتر نگهدارد، با وجودی که همه این‌ها آن را عبادت می‌کرده‌اند و آن را خدای خود می‌دانسته‌اند. اما در اینجا خوب است بپرسیم قریش در چه موقعی هبل را می‌پرستیدند و آن را بندگی می‌نموده‌اند؟ یقیناً اوقاتی هم بوده که به خدای دیگر پناه می‌بردند و از هبل صرف‌نظر می‌کرده‌اند. آری: در اوقات خوشی و مسرت آن را عبادت می‌نموده‌اند. اما در لحاظت سخت‌گرفتناری و ناراحتی فقط الله را می‌شناختند و تنها او را عبادت می‌نموده‌اند، و با او هیچگونه شریکی قرار نمی‌داده‌اند. مثلاً: موقعی که در کشتی بر دریای عمیق و تاریک بوده‌اند و امواج دریا از هرسو به آن‌ها حمله میرده و آب‌های سیاه خشمگین آن با غرش‌های دل‌شگاف به ایشان هجوم می‌آورده و خطر غرق‌شدن را احساس می‌کرده‌اند، نمی‌گفته‌اند یا هبل، بلکه به خدا رو می‌آورده‌اند و دست دعا و نیایش به سوی او دراز می‌نموده‌اند و فقط یا الله را تکرار می‌کرده‌اند.

و این چیزی است که امروز هم مشاهده و شنیده می‌شود. هنگامی که کشتی نزدیک غرق‌شدن می‌گردد یا آتش افروخته می‌شود یا این که به نوعی دیگر احساس خطر

می‌شود و یا این که (بیماری کسی) شدت می‌یابد حتی ملحدان و بی‌دینان نیز به خدا برمی‌گردند و الله الله به زبان می‌آورند، چرا؟ زیرا که ایمان غریزه فطری است (و بدون اختیار باید در دل تمام بشر نفوذ کند و نور درخشان خود را به قلوب بندگان خدا برساند) و بهترین تعریف برای انسان این است که انسان حیوانی است دیندار، حیوانی متدین است، و شما بشر گاه در این باره بیندیشید و فکری نمایید خواهید دید که بزرگان کفر (و رؤساء گمراهی و طاغوتان ضلالت) در هنگام احساس خطر به خداوند بزرگ رجوع کرده و فقط به او پناه می‌آورده‌اند. و تمام آنچه قبلاً عبادت و بندگی می‌نموده‌اند فراموش می‌کرده‌اند.

مارکس و لنین روساء کفر و ضلالت بوده‌اند، ولی موقعی که مرگ را احساس نموده‌اند به خدا رجوع کرده‌اند. و فرعون از بزرگان کفر و معروف‌ترین طاغوتی بوده و ادعای خداوندی و ألوهیت می‌کرده و به موسی و قومش می‌گفته: ﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾ [النازعات: ۲۴] یعنی: «من خدای بالاترین شما هستم» ولی ثابت است موقعی که خطر غرق شدن را درک نمود و مردن را به چشم خود دید گفت: ﴿ءَامَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَامَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ﴾ [یونس: ۹۰]. یعنی: «ایمان آوردم، که هیچ معبودی (به حق) نیست؛ جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند». مقصود از بنو اسرائیل در اینجا قوم **هَوَآءِ الْحَبَشَةِ** می‌باشد و اگرچه در اصل اسرائیل به معنی فرزندان پیغمبر **يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ** آمده است. ایمان در حقیقت و از نظر عاطفی حب (محبت) که انسان حس می‌کند دلیل بارزی این است که ایمان فطرتاً در نفوس هست می‌شود گفت که محبت ایمان کوچک می‌باشد و از اینجا معلوم و واضح که ایمان و حب از طبائع انسانیت بوده (و از وجود خود بشراند) و حب و خاطر خواهی نیز نوعی از انواع عبادت است (و بندگی کردن خواهد بود).

و در کلمه ایمان و عبادت در معنی به هم نزدیک‌اند، همانگونه که در کلمه محبت و عبادت به هم نزدیک هستند، بعضی از فرانوسی‌ها به جای کلمه حب کلمه عبادت را

استعمال می‌کنند و برخی دیگر از غربی‌ها هرگاه بخواهند بگویند که من فلانکس را دوست می‌دارم به این معنی می‌گویند: «أحبها وأعبدها» یا «أحبها حتى العبادة» یعنی او را دوست می‌دارم و او را عبادت می‌کنم، البته «ها» در این جملات به معنی تأنیث و زن یا ماده‌بودن معشوقه است. و یا این که می‌گویند: «أحبها حتى العبادة» یعنی: او را دوست می‌دارم تا بندگی کردن. پس نزد ایشان حب و عبادت یک معنی است و معلوم است کسی که دیگری مثلاً زن یا دختری را دوست می‌دارد دل او برایش می‌جوشد و همیشه احساس ناراحتی و درد و جدایی می‌کند و او را بر خود مقدم‌تر و گرامی‌تر می‌دارد تا به جایی که محبت او نسبت به معشوقه‌اش در دائره عبادت قرار می‌گیرد و می‌خواهد به دلخواه و هوا و هوس خود از او بندگی نماید، و برای ارضاء شهوت و غریزه جنس خود، خود را در خطر بیندازد و تمام مشکلات و مصایب و دشواری‌هایی که در به دست آوردن این مطلوب خود برایش ایجاد شود ناچیز گرفته و تحمل کرده تا این که به این امید آرزوی خود برسد و باشد که به خاطر همین امید در هلاکت و بدبختی بیفتد. کسی که دیگری را دوست می‌دارد فرمان او بیدرنگ قبول می‌کند و از او پیروی و اطاعت می‌نماید. و از هیچگونه امری که از محبوبش صادر شود سرپیچی و مخالفت نمی‌کند. و هر مسلمان واقعی باید نسبت به خدای خود اینگونه عمل کند. پیوسته در امر و نهی مطیع او باشد و فرائض و واجبات دینی خود را به جا آورد و هیچوقت از دستور او سرپیچی و مخالفت نرزد، تا این که از بندگان مخلص خدا به شمار آید و هم خدا از او راضی و خشنود گردد و هم او از خدا. حب به معنی عشق است و هر کسی که مخلصانه کسی دیگر را دوست می‌دارد و در باره او اظهار محبت می‌کند باید عاشق او باشد و خود را بنده او بداند.

تنگی الفاظ:

مقصود از دوست داشتن بغير الحرام نه این که مانند کسی که مثلاً دختری را دوست

بدارد و عاشق او باشد. نه، دوست داشتن خدا سبحانه و تعالی و عشق ورزیدن به یکی از بشر خیلی تفاوت دارد که هیچگونه قابل مقایسه با هم نیستند. مثلاً: زید سکینه را بسیار دوست می‌دارد و نسبت به او عشق می‌ورزد، و دل او به خاطرش می‌جوشد شکی نیست که زید سکینه را بسیار دوست می‌دارد، ولی این محبت و عشق ورزیدن محدود است و مانند دوست داشتن و محبت خدا سبحانه و تعالی مطلق نخواهد بود، زید سکینه را تا موقعی دوست می‌دارد که در مقابل سکینه هم او را دوست داشته باشد، ولی هنگامی که زید بداند که سکینه نامبرده از او برگشته و مثلاً با عمرو اظهار دوستی و محبت می‌کند شکی نیست که زید هم محبت خود را از او قطع خواهد کرد.

زید هرگاه ببیند دست نرم و سفید سکینه مرض جذام گرفته، شکی نیست که از او منصرف شود، زید اگر ببیند روی زیبای سکینه را به بیماری برص دچار شده جای شک و تردید نیست که زید رابطه خود را از وی قطع می‌نماید و به دیگری می‌پیوندد، زید هرگاه مشاهده کند چشمان قشنگ و سرمه‌ای سکینه نابینا گردیده و دیگر چشم نمی‌بیند یقیناً روی خود را از او برمی‌گرداند و دیگر به او نظر نمی‌اندازد. زید در صورتی که عمرو به او بگوید سکینه رابطه قلبی با تو ندارد و با جوانی دیگر به نام تقی رابطه برقرار نموده، واضح و روشن است که زید با سکینه دشمن می‌شود و با تقی هم درگیری پیدا می‌کند و شاید هم منجر تقبل زید و تقی و سکینه گردد. ولی محبت کردن به خدا اینطور نیست. و لکن از نظر تنگی الفاظ بشر و از نظر محدود بودن علم و دانش انسانها مجبوریم برای ابراز مقصود و اظهار نمودن مطلب محبت بندگان یا موجوداتی دیگر به محبت با خدای متعال تشبیه کنیم و همین الفاظ حب و محبت را برای خدا و بندگان خدا و مخلوقات دیگری استعمال نماییم و نظر به محدود بودن علم بشر و کمی عبارت و تنگی الفاظ به همدیگر تشبیه کنیم. مثلاً: می‌گوییم: فلانکس مناظر کوهها را دوست می‌دارد. قیس علم تاریخ را دوست دارد، قاسم گوشت و برنج را خیلی دوست می‌دارد. هاشم پدر و مادر خود را گرامی می‌دارد. مجنون، لیلی را خیلی دوست دارد، فرهاد همسر

خود را احترام می‌گذارد و او را بسیار دوست دارد. لقمان معلم خود را دوست می‌دارد، یونس فصل زمستان را دوست می‌دارد، یوسف سنبل گندم را دوست دارد، خالد اتومبیل خود را دوست دارد. و بالاخره فلان بنده خدای خود را دوست می‌دارد. محبت و دوست داشتن در این جملات بیان شده ولی آیا می‌توان گفت: «دوست می‌دارد» در تمام این جمله‌ها مطابق و با هم مساوی باشند؟ مثلاً: قاسم گوشت و برنج را دوست می‌دارد همانند این است که بگوییم: فلان بنده خدای خود را دوست می‌دارد؟ شکی نیست که نه، زیرا کلمه «دوست می‌دارد» در هر جمله‌ای از این جمله‌ها معنی و مقصود و هدف معین دارد که نمی‌توان با هم مقایسه کرد. و به همین منوال صفات خداوندی با صفات بشر قابل مقایسه نیست. هرگاه بگوییم: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ» یعنی «خدا زیبا است» و یا این که بگوییم: «إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» خدا شنوا و بینا است یا خدا توانا است، خدا مهربان است، خدا بزرگوار و عزیز است، و مثل این که بگوییم: لطیفه زیبا است، مسعود شنوا است، محمود بینا است، یوسف توانا است، پدرم مهربان است، مادرم عزیز است، فلان عالم بزرگوار است، در حقیقت کلمات زیبا، شنوا، بینا، توانا، مهربان، بزرگوار، عزیز که برای خدا و برای لطیفه و مسعود و محمود و یوسف و پدر و مادر و عالم به کار رفته، ممکن نیست که مانند هم یک معنی و هدف داشته باشند و قابل مقایسه با هم باشند. زیرا که خدا تنها و بدون مانند و شریک است. ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ «مانند او چیزی نیست»، یا (مانند مثل او چیزی نیست).

قاعده‌ی هفتم:

هر انسانی تا اندازه‌ای می‌تواند درک کند که این دنیا که می‌بیند شامل و کامل نیست و جز از این دنیا قدرتی دیگر وجود دارد که چرخاننده این دنیا می‌باشد و همان قدرت مجهول است و هیچکس به طور دقیق و صحیح نمی‌تواند درک نماید و انسان در زندگی این دنیا بسیار لذت‌ها و خوشی‌ها را می‌بیند ولی باز هم حدودی و انتهایی برای این

لذات و خوشی‌ها مشاهده می‌کند. مثلاً: محمد اتومبیل حامد را می‌بیند. احمد آپارتمان خالد را مشاهده می‌کند. حسن باغ و بستان حسین را تماشا می‌کند. نادر اثاثیه و فرش و لوازمات خانه سلمان را می‌بیند و از آن‌ها احساس بزرگی می‌کند. در موقعی که محمد اتومبیل حامد را می‌بیند، یا احمد آپارتمان خالد را مشاهده می‌کند، و یا حسن باغ حسین را تماشا می‌کند یا نادر فرش و اثاثیه خانه سلمان را می‌بیند، شکی نیست که برای به دست آوردن این چیزها طمع می‌کنند و به خاطر خود می‌گویند کاشکی ما هم این چیزها را داشتیم که هرکس دارای این چیزها باشد اتومبیل یا آپارتمان یا باغ یا فرش خانه به بهترین خوشی‌های دنیا دست یافته با تملک این چیزها مقام دیگر و یا لذت دیگری خواهد داشت، اما هرگاه او این چیزها را به دست آورد می‌بیند هیچگونه مقام و خوشی و لذتی ندارد و در آن موقع بازهم به بالاتر از خود می‌نگرد و از روی حسد و یا طمع به اموال و ثروت دیگران حسد و طمع می‌برد، و آرزوی به دست آوردن آن چیزها هم به خاطر می‌آورد. خلیل عاشق لیلی می‌شود و شب و روز به فکر او می‌افتد و به خاطر او از خوردن و آشامیدن و خوابیدن خودداری می‌کند و به ذهن خود می‌گوید، اگر این را به دست می‌آوردم تمام دنیا را داشتم ولی در صورتی که خلیل لیلی را به دست آورد و با او ازدواج نماید. پس از مرور زمان یک سال یا دو سال یا مثلاً پنج سال کم کم محبت و عشق او نسبت به لیل ضعیف می‌شود تا به جایی که احتمال دارد قبل از تکمیل نمودن چند سالی از هم طلاق می‌گیرند و جدا می‌گردند، ناصر مریض می‌شود و مرض و بیماری بر وی شدت کند، در حالی که ناصر بر فراش بیماری خوابیده یا این که در بیمارستان بستری باشد به گمان خودش بهترین لذت‌ها تندرستی است و هرگاه از این مرض شفا حاصل کند. لذت و خوشی‌های این دنیا چشیده است، اما دیری نمی‌گذرد که ناصر شفا می‌یابد، بعد از رفع بیماری ناصر نامبرده از نعمت تندرستی هیچگونه احساس خوشی نمی‌کند، و روزهای مرض را نیز فراموش خواهد کرد.

علی جوانی است که آرزوی شهرت دارد و می‌خواهد که نامش به وسیلهٔ رادیو و

روزنامه به گوش همه کس برسد و در میان رفقاء و دوستان خود و مردم معروف باشد، اما چون نام علی را از دستگاه رادیو و تلویزن و به واسطه نشر روزنامه و مجله‌ها چند روزی پخش شد و به گوش بیشتر مردم رسید، دیگر علی هیچگونه احساس خوشی نمی‌کند. منصور جوانی بلند قامت و خوش تیب است و داستان‌های و قصه‌هایی که در باره عشق و هوی و هوسرانی باشد بسیار دوست دارد روزی در مجلس یکی از دوستانش به نام حمید نشسته و با عدی‌ای از دوستانش حضور بهم رسانیده و داستان جوانی دیگر به نام کاظم و زهراء که با همدیگر عشق می‌ورزیده‌اند توضیح و بیان می‌نمایند، منصور از شنیدن این داستان که مطابق و برابر طبیعت او می‌باشد سر به بالا انداخته و در دنیای دیگری بسر می‌برد، اما چون ناگهان داستان مذکور پایان می‌آید برای منصور خیلی ناراحت‌کننده می‌باشد و از این داستان هیچگونه نتیجه‌ای به دست نمی‌آورد و اخیراً یقینی حاصل می‌کند که این داستان افسانه بوده و هیچگونه حقیقتی نداشته است. عثمان روزه ماه مبارک رمضان می‌گیرد، البته در ایام تابستان و گرمای طاقت‌فرسا و چون به وقت عصر می‌رسد تشنگی و گرسنگی بر او شدت می‌یابد، تا به جایی که نمی‌تواند صحبتی نماید در آن هنگام فقط به فکر جرعه‌ای آب و لقمه‌ای نان می‌افتد که به زودی خورشید آن روز غروب کند و خود را از تشنگی و گرسنگی برهاند و تمام لذات و خوشی‌ها را در یک لیوان آب سرد و لقمه‌ای نان می‌داند، اما چون خورشید غروب نماید و عثمان نامبرده لیوانی آب بنوشد و لقمه‌ای نان بخورد، دیگر هیچگونه احساس لذت و خوشی‌ها نمی‌کند و شاید همه در اثر پرخوری دچار ناراحتی گردد. این‌ها چیزهایی‌اند که برای همه کس ثابت و واضح است و خصوصاً در این روزها بسیاری از این پیش‌آمدها به گوش شنیده و به چشم دیده شده است که جای شک و تردیدی باقی نمانده است.

مقصود از این ضرب‌المثل‌ها این است که روشن شود که لذت‌ها و خوشی‌های این زندگی محدود و تمام‌شدنی است و بعد از اینگونه خوشی‌ها دنیای دیگری خواهد آمد

که خوشی‌های آن محدود نخواهد بود، بلکه دائمی و ابدی خواهد بود، و این حقیقت برای کسی که دارای عقل و شعور و بصیرت و صاحب نظر باشد واضح و کاملاً روشن می‌باشد.

قاعده‌ی هشتم:

اعتماد داشتن به جهان دیگر (آخرت) بر همه کس واجب بوده و مانند اعتقاد داشتن بوجود خداوند متعال می‌باشد جهان دیگری به نام آخرت وجود دارد برای این که ثابت شود که خدا عادل است و نه خود به کسی ظلم و ستم می‌کند و نه حق مظلومی را ضائع می‌فرماید و تا هر وقت باشد باید حق مظلوم را از ظالم بگیرد. بنابراین، مادر این دنیا بسیاری از انواع ظلم و ستم را می‌بینیم و بر آن اقرار داریم، ظالمی را می‌بینیم که در زندگی به همه کس و همه چیز ظلم می‌کند، در حق تقی تجاوز می‌کند و بدون این که در زندگی حق یک نفر از او گرفته شود می‌میرد، آیا این درست است که حق مظلومان زید و عمرو و تقی ضائع شود و از او قصاص نگیرند؟ مثلاً: فرض کنید در دنیا جعفر مردی ظالم و ستمگر باشد و بر زید ظلم و ستم کند و بدون این که حق زید از جعفر بگیرند جعفر در بگذرد. پس حق زید کجا است؟ آیا ممکن است دنیا همینطور بگذرد و حق زید ضائع گردد؟ پس هرگاه اینطور باشد دنیا معنایی ندارد و قصاص و حقوقی در کار نیست، و هرکس می‌تواند به دیگری ظلم کند، بدون ترسی از کیفر. بنابراین، اینطور عاقلانه نمی‌باشد و برای این که حقوق مظلومی تلف و ضائع نشود و ظالم هم به جزاء و کیفر عمل خود برسد باید آخرتی در کار باشد. تا حقوق هیچ بشری بیهوده از بین نرود، و ثابت شود که خداوند بزرگ عادل بوده و ظالم را دوست نمی‌دارد. هرگاه نمایش یا داستان قهرمانی در رادیو یا در تلویزیون پخش کنند و قبل از نتیجه گرفتن از آن و قبل از پایان رسیدن همان داستان یا نمایش ناگهان فلم یا برق قطع شود. آیا حاضرین و شنوندگان این داستان و بینندگان این نمایش قهرمان از قطع شدن فلم یا برق ناراحت خواهند شد یا نه؟

و آیا حاضرین به دنباله داستان می‌نشینند یا نه؟ و اگر در این هنگام یعنی بعد از قطع شدن فیلم و نمایش و برق کسی به ایشان بگوید: منتظر نباشید که فلم و نمایش نامبرده پایان یافته و دیگر دنباله‌ای نخواهد داشت. آیا حاضرین این خبر را باور می‌کنند یا نه؟ مسلماً باور ندارند و باید بشینند تا موقعی که فلم درست شود و برق بیاید و از آن نتیجه نهایی بگیرند. پس چگونه ممکن است در این دنیا بشر ظالم و مظلوم و مقصدی و معتدی علیه باشند و به همدیگر ظلم و جور نمایند و بدون گرفتن حقوق و قصاص دنیا خاتمه یابد و جهان دیگری وجود نداشته باشد که در آن حق مظلوم را گرفته و ظالم را نیز به جزاء خودش برساند و امور و کردار بشر بدون نتیجه بماند؟ و پاداش خوبی‌ها و کیفر بدی‌ها را نینند و از اینجا است که باید ما (بشر) یقین داشته باشیم که این دنیا آخر کار نیست و آخرتی برای احقاق حق مظلومان خواهد آمد و تمام این لذت‌های دنیا به پایان خواهند رسید و به جز لذت‌های آخرت جاوید و همیشگی نخواهند ماند. انسان هرگاه فکر کند می‌بیند که لذت‌های این دنیا زودگذر و بی‌نتیجه است.

ایمان به خدا

ایمان آوردن به خدا شامل چهار چیز است: اولاً: این که خداوند متعال موجود است و کسی او را خلقت نکرده است. ثانیاً: او پروردگار تمام جهانیان است. ثالثاً: مالک تمامی کائنات است و هرطور که بخواهد در آن تصرف می نماید. رابعاً: او خدایی است که باید از او تعالی بندگی شود و هیچکس با او شریک بندگی و عبادت نخواهد بود.

وجود خدا:

در قاعده ششم گفتیم که اعتقاد داشتن به خدا از بدیهیات است که به وسیله حدس نفسی درک می گردد قبل از این که به دلیل عقلی ثابت شود، دانشمند معروف دمشقی شیخ جمال الدین قاسمی در کتاب خود «دلائل التوحید» که ۵۰ سال قبل تألیف نموده و با وجودی که علم بدین پایه نرسیده بوده و کتابی دیگر به نام «الله يتجلى في عصر العلم» که سی نفر از علماء طبیعت و ستاره شناسان آن را نوشته اند باز هم این موضوع صریحاً بیان گردیده که عقیده به خدا یکی از بدیهیات و طبائع بشر است و به حدس نفسی ثابت شده است، و همچنین کتاب «العلم يدعو للإيمان» در آن این موضوع ذکر شده و در اختیار بشر قرار گرفته است. و در آن آمده که عالم و دانشمند حقیقی باید مؤمن باشد و عامی (نادان و بی سواد) باید مؤمن باشد. و الحاد و کفر از بعضی به اصطلاح دانشمندانی بروز می کند که کمی دانش ناقص آموخته و در نتیجه کمی فکر بصیرت و عقل فطرت بشری را از دست داده اند و به علمی که موجب تقویت ایمان گردد نرسیده و در اثر نارسایی علم دچار کفر شده و منحرف گردیده اند.

«فرنگ الن» یکی از علمای بزرگ بیولوژیا ثابت کرده که قدم عالم غیر ممکن است. برخلاف فلاسفه یونان و علم هم کشف کرده که برای هر چیزی عمری است یعنی بدایتی است که همین بدایت قدیم بودن آن را نفی می کند که به پایان همان عمر باید از بین

برود. و امثال: «روبرت موریس بدج» کاشف رادار و «جون کلیفلاند کوثران» شیمیدان معروف و «جون هربرت بلوند» استاد علم فیزیک بوده اظهار داشته است که من (خواندن کتاب‌های دلائل توحید «والله يتجلى في عصر العلم» يدعو للإيمان) به خوانندگان توصیه می‌کنیم دلائل و براهینی که دانشمندان گذشته برای اثبات وجود خدا در کتاب‌های خود ارائه داده‌اند و در این مورد کتاب‌های زیادی تألیف شده، نمی‌خواهم آن دلائل را در این کتاب درج نمایم، دلائل قرآن در این باره بسیار است که همه واضح و روشن و قاطع و ثابت‌اند و دانا و نادان همه آن دلائل را درک نموده و همه می‌گویند صحیح است. ولی خداوند متعال به یک کلمه ما را بر وجود خود راهنمایی فرموده‌اند و آن فکر کردن و اندیشیدن در خودمان می‌باشد، خداوند در قرآن خود می‌فرماید:

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ [الذاریات: ۲۱].

یعنی: «هرگاه ببخواهید وجود خدا را اثبات کنید به خودتان و در باره خودتان فکر نمایید آیا باز هم نمی‌بینید؟».

در حقیقت هرگاه انسان در باره خودش فکر کند و در اعضاء و اندام خودش بیندیشد وجود خدا برایش روشن می‌گردد. دست و پا و چشم و گوش و دهن و پوست و گوشت و استخوان. شنیدن، دیدن، بوییدن و لمس کردن، نیرو و قدرت و غیره بزرگترین دلائل بر وجود خدا هستند.

قسم به خدا! چرا بعضی از مردم با وجود این همه دلیل و برهان منکر وجود خدایند؟ در واقع این‌ها (ملحدان) همانند دزدی‌اند که مال تو را می‌دزدد و می‌خواهد پا به فرار بگذارد. و به او می‌گویی چرا مالم را می‌دزدی؟ می‌گوید: من چیزی را دزدی نکرده‌ام در صورتی که مال تو در دستش گرفته است.

و مانند کسی می‌باشند که در موقع باران در کوچه و خیابان ایستاده است و لباسش از آب باران تر و مرطوب شده، به او می‌گویی: چرا در باران می‌ایستی؟ می‌گوید: من هیچوقت در باران نایستاده‌ام در حالی که بدن و لباسش از آب باران تر گردیده است.

به همین جهت است که بعضی از مردم نادانان و سطحی‌العقلی ایمان به خدا نمی‌آورند و با وجود این همه دلیل واضح منکر وجود خدا هستند، و به حقیقت رجوع نمی‌کنند.

کسانی که به حقیقت بر نمی‌گردند شامل این ایه هستند:

﴿تَسُوا اللَّهَ فَأَسْأَلُهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ [الحشر: ۱۹].

«این‌ها کسانی‌اند که خدای خود را فراموش کرده‌اند و در مقابل خدا هم نفوس خودشان به فراموشی انداخته تا در فکر خودشان نباشند به اندام و جوارح خودشان نمی‌اندیشند و در خودشان هیچگونه فکر نمی‌زنند». چون امروز خیلی‌ها اندکند که بتوانند به خودشان رجوع نمایند و در اندام خودشان بیندیشند، زیرا که نظر به ضعف ایمان‌شان از خودشان وحشت دارند و نمی‌توانند بر خود آیند. و از ترس این که به خودشان آیند مجبوراند به کاری مشغول گردند یا این که بدون فایده به کاری مشغول شوند و یا کتاب بی‌اصل و اساس که به جز افسانه و دروغ نباشد مطالعه کنند، خلاصه نظر به این که از نفس خودشان بیم دارند ناچاراند که به کار و گفتاری که بدون نتیجه باشد پناه ببرند.

و چه بسیاراند کسانی که دشمن خودشان هستند و از خودشان متنفر و ناراحتی دارند و عمر گرانب‌های خود را بیهوده تلف می‌کنند و برای خود هیچگونه احترامی قائل نمی‌باشند. بنگرید به بیشتر مردم امروز فقط در فکر خوردن و آشامیدن (و جماع کردن) و خوابیدن هستند، می‌خوابند و بیدار می‌شوند، ولی از خواب و بیداری‌شان نتیجه‌ای نمی‌گیرند. می‌خورند و می‌نوشند و فائده‌ای از آن به دست نمی‌آورند و همیشه در فکر ملذات و خوشی‌های این دنیایند و از مرض و ناراحتی که به ایشان برسد احساس بی‌تابی و ناامیدی می‌کنند خیر و خوبی تنها برای خودشان آرزو دارند و موفقیت فقط برای خودشان و کسانی که دوست می‌دارند می‌خواهند یکی از ایشان بامداد (صبح) که از خواب بیدار می‌شود روی خود را می‌شوید و لباس خود را می‌پوشد و صبحانه خود را تناول می‌کند و به سر و ریش خودش شانه می‌زند و به قصد عمل از خانه بیرون می‌رود

و ظهر که شد دوباره به خانه برمی‌گردد و استراحتی می‌کند و خوراکش را می‌خورد و بار دیگر به سر کار خود می‌رود. و تنها از هدفش در زندگی همین بود که بیان شد اوقات خود را بیهوده تلف کند، و عمر خود را بهدر بگذارند. گرسنه که شد بخورد، تشنه که شد بیاشامد، خواب که بر وی چیره شد بخوابد و به همین طریقه برنامه زندگی خود را بچرخاند تا به همین حالت و در چنین وضعی عمر خود را به پایان برساند و بمیرد. و در مستقبل خود هیچگونه فکری نمی‌کند و به آینده خود نمی‌اندیشد و فکر می‌کند که زندگی تنها همین است و بس، و چنین کسی در حقیقت در ردیف حیوانات و جانوران قرار دارد و هیچگونه ارتباطی به بشریت و انسانیت و شخصیت ندارد، آمد و رفت و تمام شد.

اما مسلمان واقعی اینطور نیست، به خوردن و آشامیدن و کیف‌کردن اکتفی نمی‌کند، می‌خورد تا زنده بماند، می‌خورد تا عبادت کند، عبادت می‌کند تا خدای خود را از خود راضی نماید، خدا را بندگی می‌کند چون می‌داند که خدا مستحق عبادت و بندگی کردن است. و خوردن و آشامیدنش به قصد ماندن برای عبادت خدا است. ولی هر مسلمان پیوسته چهار سؤال از خود می‌کند:

۱- از کجا آمده‌ام؟

۲- به کجا می‌روم؟

۳- مبدأ چیست؟

۴- به کجا باید رفت؟

این چهار سؤال بسیار مهم و برای همه کس ضرورت دارد و در این‌ها باید فکر نماید، انسان هرگاه فکر کند می‌بیند که به تولدشدن پیدا نشده که به مردن نابدود گردد، قبل از تولدشدن وجود داشته و بعد از مردن نیز وجود خواهد داشت برایش روشن می‌شود که قبل از تولد جنینی در شکم مادرش بوده و قبل از آن به صورت آبی در کمر پدرش بوده است و قبل از آن هم خونی بوده که در رگ‌های پدر جریان داشته و آن

خون از آنچیز بوده از انواع طعام و خوردنی یا این که از انواع گیاهان بوده و یا از انواع گوشت حیوانات که پدر آن را تناول کرده و در صورت خونی یا بقیهٔ طعامی در بدن پدر باقی مانده بوده است، و به همین منوال از حالتی به حالتی دیگر منتقل می‌شده و به چیز دیگری تبدیل می‌گردیده تا از این که از: گیاه یا حیوانات آب، جنین، طفل، جوان و بالاخره به مرحلهٔ انسان کامل رسیده است. پس بنابراین، انسان به تولدشدن پیدا نشده که به مردن پایان یابد و مردن هیچگاه پایان عنصر و وجود کسی نیست. و مردن انتقالی از جایی به جایی دیگر و مرحله‌ای به مرحلهٔ دیگری است که حکمت الهی اینگونه نقلات و مراحل را بر بندگان خود مقرر نموده است.

و خواه نخواه هر فردی از بشر باید این مراحل را بپیماید تا به نتیجهٔ اصلی برسد. و گرنه همانطور که قبلاً ذکر شد زندگی در حالت نیمه و نصف و بدون هدف و مقصود معین می‌ماند همانطور که فیلم نمایشی قطع شود و بینندگان آن هیچگونه نتیجه‌ای از آن به دست نیاورند، و مسلم است که هیچکس از بشر قبل از این که به سن چهار سالگی برسد تلود خود را هم به یاد ندارد. چه کودکی در حالی که چهار سال کامل نداشته باشد، می‌تواند قضیهٔ زاییدن و تولدشدن از مادر خود را کاملاً درک کند؟ چه طفلی می‌تواند مراحل خود را که پیموده از نطفه در کمر پدربودن و در رحم مادر ریختن و زاییده‌شدن را برای دیگران توضیح دهد؟ چه فرزند خرد سال می‌تواند از مدت نه ماهی که در شکم مادرش بوده حکایت کند؟ پس این مسائل چطور می‌شود؟ هرگاه فرزندی می‌تواند خود به خود به وجود آید و بدون این که در کمر و در شکم باشد ایجاد شود. پس نکاح و ازدواج و نزدیکی به زنان و مصارف ازدواج برای چیست؟

از کافری برسید: آیا تو خودت را خلقت کرده‌ای؟ آیا تو به قدرت و نیروی عقل و اراده‌ات آفریده شده‌ای؟ آیا تو خودت در شکم مادرت داخل شده‌ای؟ آیا تو مادر خود را انتخاب نموده‌ای؟ آیا تو رفته‌ای در شهر و قابله برای مادرت حاضر کرده‌ای؟ و آیا تو خود به خود و بدون هیچ قدرتی به وجود آمده‌ای؟ در حقیقت جواب تمام این پرسش‌ها

نه است و همه این پرسش‌ها مستحیل و غیر ممکن و غیر معقول‌اند، و برای همه کس کاملاً واضح است که هیچگاه این چیزها حقیقت ندارد و بدون فاعل و قدرتی که ماوراء ماده باشد به وقوع نمی‌پیوندد.

خالق این همه موجودات از کوه‌ها و دریاها و خورشید و ستارگان کیست؟ «دیکارت» نخستین بار در بیشتر چیزها شک و تردید داشت، در زمین در آسمان در کوه‌ها در خورشید در ماه در دریاها و غیر این‌ها، ولی موقعی که به خود فکر کرد و در اقسام و وظائف اندام بدن خودش اندیشید، پای برای رفتن دست برای گرفتن، چشم برای دیدن، گوش برای شنیدن، بینی برای بوییدن، زبان برای گفتن و بالاخره عقل برای اندیشیدن و فکر نمودن است، آنگاه دیکارت مذکور به خود آمد و به همه چیز یقین کامل حاصل کرد و شک‌های خود را کناره گذاشت، و به خدا و قدرت و مخلوقاتش ایمان راسخ آورد، و در آن موقع که دل خود را از نور درخشان ایمان روشن کرده بود و زندگی خود را صفا بخشیده بود جمله مشهور خود را آشکار کرده و گفت: «أنا أفکر فأنا موجود» من فکر می‌کنم پس من موجودم، پس چه کسی مرا به وجود آورد؟

آیا طبیعت مرا به وجود آورده؟ طبیعت چیست؟ آفریننده خود طبیعت کیست؟ من که شخص عاقلم چرا این امور را بپذیرم؟ پس فرق میان عاقل و دیوانه چیست؟ آیا کسی که خودش چیزی ندارد می‌تواند به من چیزی بدهد؟

پیغمبر ﷺ پدر پیغمبران + وقتی پدر خود را دید که از سنگ بت‌هایی می‌تراشد و آن‌ها را به فروش می‌رساند و مردم آن بت‌ها را خریده و آن‌ها را عبادت می‌کنند، آن‌ها را بندگی و پرستش می‌نمایند، سنگی که به وسیله تیشه و تبر ساخته می‌شود، مورد عبادت وی قرار می‌گیرد، سنگی که من آن را بت‌راشم و به صورت اصنام و بت‌هایی دریاورم و بعد از آن طلب کمک نمایم و هرچه بخواهم از آن تقاضا کنم، واقعاً جای تعجب و شگفت‌آور است، آیا این کار نزد عاقل است؟ پس خدای حقیقی کی

است؟ خدایی که نه تنها من بلکه تمام موجودات جهان را به قدرت خود آفریده، خدایی که به هیچکس و به هیچ چیز نیاز ندارد، خدایی که تمام موجودات و تمام دنیا را در کف دارد و هر طور که بخواهد می چرخاند. خدایی که از وصف او زبان‌ها خسته و قلم‌ها شکسته و دهن‌ها بسته خواهد شد، چنین خدایی کی است؟

حضرت ابراهیم علیه السلام چنین خدایی را می‌جست، شب و روز فکر چنین خدایی بود که کی است؟ شبی همانگونه که در این باره می‌اندیشید ناگهان ستاره‌ای را دید که درخشانده است و از آسمان طلوع گشته، نه با تیشه و تبر ساخته شده همانند اصنام و بت‌هایی که پدرش آن‌ها را با دست خود می‌ساخت، حضرت ابراهیم از دیدن آن ستاره خوشحال شد و گفت: «هذاربی» این خدای من است و گمان کرد آن خدایی که او جویا است و به دست آورده است، آن خدایی که شامل اوصاف بالا باشد.

اما دیری نگذشت که دید ستاره پنهان شد و ماه طلوع نمود. ابراهیم خدایی که پنهان شود خدای حقیقی نیست، خدایی که از بین برود بر او نمی‌شود نام خدایی نهاد. سپس حضرت ابراهیم به فکر ماه افتاد و گفت: «هذاربی» «خدای من این است»، از بروز ماهتاب بی‌نهایت شاد و مسرور گردید و به گمان خود همین خدای حقیقی او است که در جست‌وجوش هست. حضرت ابراهیم تمام شب را نشسته و به ماه می‌نگرید که آیا این هم پنهان می‌گردد یا نه؟ سپیده دم که آمد ناگهان دید ماه مذکور پنهان شد و از چشم عالمیان غائب شد. و خورشید طلوع نمود و نور روشنایی خود را بر تمام نقاط جهان فرستاد.

ابراهیم از مشاهده خورشید بسیار فرحناک شد و گفت: «هذاربی هذا أكبر» یعنی: «این خدای من است و این از ستاره و ماه بزرگتر است». ولی آخر روز باز هم دید که خورشید غروب کرد و از نظرش و از نظر جهانیان پنهان شد. ابراهیم به فکر خود گفت: این چه خداوندی است که پنهان می‌شود؟ آنگاه ابراهیم از دیدن اینگونه چیزها ناراحت شده گفت: من که خودم را خلقت نکرده‌ام. ستاره و ماه و خورشید هم ممکن نیست مرا آفریده باشند. بنابراین، هیچ راهی نیست، تنها راهی که می‌توانم به آن ایمان داشته باشم

این است که جزایان عالم و این موجودات قدرتی وجود دارد که قابل دیدن نیست و از نظر مردم غائب شده، قدرتی است بی‌مانند و بی‌مثال که تمام دنیا از شرق تا غرب را می‌چرخاند، پس تنها همین قدرت است که من و تمام جهانیان را آفریده است. بزرگترین دلیل بر این موضوع این آیه است که خداوند متعال آن را در کتاب خود بیان فرموده است:

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ﴾ [الطور: ۳۵].

«ایا ایشان (مردم) بدون هیچگونه هدفی آفریده شده‌اند و از هیچ چیز خلقت شده‌اند؟ یا این که ایشان خودشان آفریننده هستند؟».

بعضی از نادان و ضعیف‌الایمانان بر این عقیده‌اند که طبیعت (الطبیعة) انسان را به وجود آورده، طبیعت عقل و هوش به بشر داده است: یاد دارم در سال‌های گذشته موقعی که من در مدرسه بودم در اطاق درس نشسته بودیم در زمان کودکی، در ایام جنگ جهانی اول و بعد از آن بعضی از آموزگاران مدرسه این سخنان برای ما می‌گفتند که طبیعت، انسان و تمام موجودات دنیا را به وجود آورد. البته آموزگارانی بودند که بوی تمدن و تقدم را تا اندازه‌ای بوییده بودند و برای شاگردان مدرسه لاف تمدن و حضارت می‌زدند و گمان دارم این بوی تمدن را از کشورهای مانند اسپنبول و پاریس شم کرده بودند و می‌خواستند همان بوی به اصطلاح بوی تمدن را به بین ما شاگردان مدرسه بکشند و به رخ ما بمالند و خود را از پیشرفتگان و روشنفکران می‌دانستند و به خود شهرت یا لقب «المنورین روشنفکران» می‌دادند، منورین در آن روزها به معنی متقدمین امروز استعمال می‌شد، و در هر زمانی الفاظ و لقب‌هایی دارند که بر ما بخندند و ما را مورد مسخره و استهزاء قرار بدهند و به چشم حقارت و بی‌ارزشی به ما بنگرند، آنطور که زمانی امریکاییان (بر مردم هندوستان سرخ‌پوستان امریکا) می‌خندیدند، مردمی که از ساده‌لوحی و بی‌سوادی مهره‌های همه رنگ را به چانه خود می‌آویختند، و لباس‌های رنگارنگ را می‌پوشیدند تا برین وسیله وطن و ثروت و اموال‌شان را غصب کنند که کردند!

و ما کم کم بزرگ شدیم و از مرحله کودکی به مرحله جوانی رسیدیم، و در باره کلمه طبیعت از به اصطلاح آموزگان روشنفکر پرسیدیم و خود در این باره جستجو نمودیم و از معنی و مقصود حقیقی این کلمه جويا شدیم تا ببینیم معنی اصلی و واقعی این کلمه چیست و از چه مصدری شروع شده است. به نتیجه رسیدیم که کلمه «الطبیعة» در زبان عربی بر وزن فعیله است و فعیله در علم نحو و صرف و قواعد و دستور زبان عرب به معنی مفعولۀ پس مفعول الطبیعه می شود مطبوعه، پس فاعل الطبیعه کیست؟ چون مفعول بدون شک فاعلی دارد که آن را به وجود آورده باشد و هیچ مفعولی بدون فاعلی صورت نمی پذیرد و این موضوع نزد هر دانا و صاحب نظری روشن می باشد، خلاصه آموزگاران که مدعی روشنفکری بودند جواب دادند که طبیعت همان مصادفه یعنی که تصادفاً به وجود آمده باشد و آن را قانون الاحتمالات می نامند، گفتیم: آیا می دانید این سخنان مانند چیست؟

مثال آن: دو نفر یکی به نام طاهر و دیگری به نام باقر با هم سفر می کنند تا این که به صحراء و بیابانی بدون آب و درختی می رسند و راه خود را گم می نمایند و در آن بیابان در حالی که گم شده اند حیران می مانند و در اثناء راهی که می روند ناگهان از دور قصری را می بینند که آن بهترین آجر و در و پنجره در آن به کار رفته است و اثاثیه و چیزهایی قیمتی و گرانبها در آن گذاشته شده است. در آن قصر قالی هایی از همه رنگ و ساعات و لامبها در آن نصب شده. طاهر گفت: چه مردی بوده که این قصر را ساخته و این همه انواع اثاثیه و لوازمات و در و پنجره های زیبا در آن به کار برده است؟ باقر می گوید: تو شخصی نادان و ابله و قدیمی می باشی، این قصر و محتویات آن را طبیعت ساخته است.

طاهر می گوید: چگونه طبیعت آن را ساخته است؟

باقر می‌گوید: این قصر سنگ‌هایی بوده که بر زمین ریخته بوده است، روزی از روزهای روزگار بارانی عظیم باریده و بادی تند و زیده و این سنگ‌ها را روی هم انباشته و به مرور زمان خود به خود به این شکل (قصر) درآمده و به دیوار تبدیل شده است.

طاهر می‌گوید: پس این فرش و قالی‌های رنگارنگ چگونه بافته و ساخته شده است؟ باقر می‌گوید: دسته‌ای از دام و حیوانات در صحراء و در زمین سبز و خرم می‌چریده‌اند، ناگهان بادی عظیم وزید و پشم‌های این حیوانات و گوسفندان را به زور کنده و خود به خود رنگارنگ گردیده و با هم آمیخته و بافته شده و به صورت گلیم و قالی درآمده است. طاهر می‌گوید: این ساعت‌ها چطور ساخته شده است؟

باقر می‌گوید: قطعه قطعه آهن‌هایی بر زمین ریخته بوده و خود به خود ریزه ریزه شده و به مرور زمان به هم چسبیده شده و بالاخره به شکل ساعات درآمده است. رایبی شما، در باره این گفتگو و درباره این دو نفر چه قضاوتی می‌کنید؟ آیا شما نمی‌گویید که این شخص یعنی باقر دیوانه است؟

آیا طبیعت بوده که در هر زبانی نه هزار گره کوچک قرار داده و برای شنیدن و ذوق‌کردن آماده نموده است؟ و در هر گوشی صد هزار خلیه مولکول برای شنیدن و در هر چشمی صدوسی میلیون خلیه که همه برای دیدن است گذاشته است؟ آیا طبیعت این همه عجائب و غرائب در زمین آفریده؟ آیا طبیعت این همه انواع و اشکال چیزهایی که به جز با (مکبر) میکروسکوب دیده نمی‌شوند، ساخته است؟ آیا گرمی آتش و سردی را نیز طبیعت آفریده و بالاخره آیا روح و روانی که در جسم این همه موجودات ذی روح می‌باشد طبیعت آفریده است؟

بنگر به زمین و آنچه در آن می‌باشد از معادن و انواع حیوانات و گیاهان و صحراهای وسیع و دریا‌های عمیق و کوه‌های بلند و دره‌های ژرف و دشت‌های بیابان سپس بنگر به خورشید چگونه نورش تمام نقاط جهان را فرا می‌گیرد، خورشیدی که میلیون بار از کره زمین بزرگتر است، بنگر به ستاره‌هایی که در آسمان منتشر گردیده و صحنه آسمان را

قشنگ کرده‌اند، بیندیش به خورشیدی که بیش از یک صد میلیون کیلومتر از کره زمین دور است و سرعت نور آن که بر زمین می‌تابد سیصد هزار کیلومتر در یک ثانیه است و مسافت آن با ما هشت دقیقه است. پس چگونه است ستارگانی که نور آن‌ها در مدت یک میلیون سال نوری به ما می‌رسد، سال نوری عبارت است از ده هزار میلیارد (کیلومتر). پس یک میلیون سال نوری چند کیلومتر خواهد بود؟

آسمانی که محتوی این همه ستارگان است که حتی ستاره شناسان چیزی هم از آن‌ها درک نمی‌کنند و در آن از کواکب و ستاره‌ها به اندازه‌ای موجوداند که به جز خداوند متعال کسی از آن اطلاعی ندارد.

این همه ستاره‌گان که در آسمان در گردش‌اند، هیچگاه با هم تصادف نمی‌کنند و با این که این همه به سرعت در گردش می‌باشند هیچوقت با هم برخورد نمی‌کنند. آیا می‌توان گفت که این‌ها همه از خلقت شده طبیعت است؟

مجله یکی از ستاره‌شناسان مطالعه نمودم در آن نوشته بود، احتمال تصادف کردن ستاره‌ها در آسمان همانند احتمال تصادف کردن شش زنبور عسل است که در این دنیا آزاد باشند و پرواز کنند، منظور این که گسترش این کون نسبت به شش زنبور عسل مانند گسترش آسمان نسبت به این همه ستارگان است.

یعنی: هرگاه شش زنبور عسل که در این دنیا آزاد باشند به هم تصادف کنند، آنگاه ممکن است این ستارگان به هم برخورد نمایند. زمین که به شکل کره و تخم مرغ است و به نظر بشر مسطح می‌باشد و دارای این همه موجودات از انس و جن و شیطان و کوه و درخت و دره و دریا است و آسمانی که دارای ماه و خورشید و این همه ستارگان باشد. آیا ممکن است که همه این‌ها را طبیعت آفریده باشد؟

و جای تعجب اینجا است که بعضی از جوانان امروز که به اصطلاح خود را متقدم و روشنفکر می‌نامند و به همدیگر لاف پیشرفت و تمدن می‌زنند اینگونه عقائد را قبول

کرده و این سخنان و نوشته‌های پوچ و بیهوده را با دل می‌پذیرند و آن‌ها را تصدیق می‌نمایند، نمی‌دانم چرا؟ و با چه دلیلی اینگونه عقاید را پذیرفته‌اند؟ اگر در باره ایشان فکر کرد واضح می‌شود که اینگونه افراد چیزی از تقدم و تمدن را درک نکرده‌اند، و تا امروز و فردا و تا مادامی که این عقائد را داشته باشند از جمله قدماء و ابلهان و کم‌فکران می‌باشند و اصلاً بوی تمدن و حضارت را نبویده و احساسی از آن ننموده‌اند، بلکه بالعکس‌اند.

خدا پروردگار جهانیان است:

قضیه دوم از ایمان آوردن به خدا، این که اعتقاد کامل داشته باش که خدا پروردگار جهانیان است و او است تنها که جهان را آفریده و عالم حیوانات و عالم گیاهان و عالم افلاک و عالم جمادات و عوالم ظاهری که می‌بینیم و عوالمی که نمی‌توانیم آن‌ها را ببینیم همه و همه خداوندی از عدم به وجود آورده و برای هر یک قانون عجیبی قرار داده که هنوز هم کشف نشده.

آنچه به چشم می‌بینیم و آنچه به وسیله میکروسکوب مشاهده می‌کنیم و آنچه از دیدگان بشر غائب است و شایسته دیدن نیست. علم طب (پزشکی) و علم فیزیک و علم ستاره‌شناسی و غیره، همه دلالت بر وجود الهی دارند. خداوندی که هر برگه از درختی به زمین افتد در علم او ثابت است، خداوندی که از تمام جراثیم و میکروب‌های زمین مطلع است و اندازه آن‌ها را می‌داند، خداوندی که عدد رمال و سنگ‌های دنیا را می‌داند. خداوندی که قطرات دریاها را می‌داند، خداوندی که از تمام حرکات و سکانات دنیا آگاه است. خداوندی که تمام دنیا همانند نگین انگشتری در کف دارد و جهان و جهانیان را هر طور میل بفرماید می‌چرخاند.

در حقیقت همان خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

و او (تنها او) خالق و آفریننده دنیا و ما فیها می‌باشد و بس، او است که دنیا را به وجود آورده و دنیا را به قدرت بی‌نظیر خود حفظ می‌فرماید و تمام روحداران آن را از

جن و انس و شیاطین و جانوران و حیوانات و حشرات و پرندگان و خزندگان و غیره روزی عطا می‌نماید و قبل از آفرینش آن‌ها را رزق و روزیشان تعیین فرموده است و هر امری کند به کلمه «کن» عمل می‌کند باید اعتقاد به این خدا داشت نه به طبیعت.

آیا اعتقاد داشتن به این چیزها (نشانه اعتقاد به خداوند) دلیل ایمان‌داری است؟ و تنها اینگونه عقاید برای پرستش و بندگی کردن خدا کافی است؟ هرگاه هشام به تو بگوید: من اقرار دارم که خدا خالق همه چیز است و او پروردگار همه کس می‌باشد، آیا تو یقین داری که هشام نامبرده مؤمن است؟ به عقیده من نه، هشام مؤمن واقعی نیست.

و این تنها برای ایمان‌داری کفایت نمی‌کند، زیرا که بیشتر امت‌های پیشین و ملت‌های گذشته این عقاید را داشته‌اند.

کفار قریش نیز بر این عقیده بوده‌اند: «خدا خالق همه چیز است» پیغمبر اسلام محمد مصطفی ﷺ موقعی که از کفار قریش می‌پرسیدند: چه کسی دنیا را آفریده؟ می‌گفتند: خدا، ابلیس علیه اللعنه هم این عقیده را داشت و می‌گفت: «رب بما أعویتني» و «رب أنظرنی» بدین معنی است: خدایا به سبب این که مرا اغواء نمودی و خدایا مرا مهلت بده. پس بنابراین، ابلیس هم اعتقاد به وجود خدا داشته و نام او را به زبان می‌برده است و به وحدانیت او تعالی اعتراف داشته است. خدا صاحب دنیا است: کون به معنی عالم وجود می‌باشد و خدا تبارک و تعالی صاحب اصلی آن است و همین موضوع قضیه سوم خواهد بود.

که عالم وجود برای خدا و از آن خدا است و هیچکس در آن با او شریک نیست و در چیزی از موجودات با وی شرک نمی‌نماید و وی شرکتی نخواهد داشت و خدا در این جهان هر طور بخواهد می‌نماید و او صاحب کل اختیار و آزاد و مالک و متصرف و مختار است می‌میراند و زنده می‌فرماید.

آیا تو می‌توانی مرگ را از خود برانی و در این دنیا جاوید بمانی؟ آیا قادر هستی بر این که خود را از مرض و بیماری نجات دهی؟ خداوند است که به هرکس بخواهد مرگ

می‌دهد و بعضی دیگر را حیات می‌بخشد، خداوند است که به یکی مرض می‌دهد و دیگری را از مرض نجات می‌دهد. خداوند است که بعضی شهرها را به سبب باران زیاد تلف می‌نماید و شهر دیگری را از تشنگی مردم و گیاهان و حیوانات را نابود می‌نماید.

یاد دارم در چند سال گذشته سیل (فیضانات یعنی: کثرت و روانی آب یا سیل) در شمال کشور ایتالیا تعدادی شهر و روستاها را نابود کرد، قصبات و شهرها را به نابودی کشانید و جمعیت فراوانی از مردم را به هلاکت رسانید.

در صورتی که در آن وقت و در کشور هندوستان قحطی و خشکی و بی‌بارانی و بی‌آبی بزرگی رسیده بود که درختان خشک شده و حیوانات از تشنگی تلف گشته و تا به جایی که آب جیره بندی گردیده و مردم آنجا بر حسب تعداد افراد خانواده و به وسیله معرفی شناسنامه آب آشامیدنی دریافت می‌نمودند.

بینید قدرت خداوند متعال در یک روز کشوری غرق آب و سیل نموده و کشور دیگری از تشنگی و بی‌آبی به هلاکت و نابودی می‌کشاند. خداوند متعال به یکی فرزندان (ذکور و اناث) عطا می‌فرماید و به دیگری تنها فرزندان ذکور و به دیگری فرزندان اناث می‌دهد و به کسی دیگر که آرزوی داشتن فرزندی در خواب می‌بینید هیچ فرزندی نمی‌دهد و بعضی مردان و بعضی زنان را نیز عقیم خلقت می‌نماید، کودکی که هنوز در سن طفولیت است روحش را می‌گیرد و پیرمردی که در فراش بیماری خوابیده و حس و حواس خود را از دست داده زنده می‌گذارد. جمعیت شهری را از برف و سردی نابود می‌کند و جمعیت شهر دیگری را از حرارت و گرمای طاقت‌فرسا تلف می‌کند، شهری از زلزله و زمین لرز، زیر و بالا می‌کند و در شهری دیگر آپارتمان‌ها را نگه می‌دارد.

خداوندی که باید پرستش شود:

به همین سبب بیشتر مردم اقرار دارند که خدا مالک دنیا و او متصرف مطلق است و لیکن آیا تنها این اقرار برای ایمان آوردن کافیهست؟ بلکه برای تکمیل شروط آن باید

اعتماد کامل داشت که از خدا باید پرستش شود. هرگاه شخصی به وجود خدا ایمان داشته باشد و یقین بداند که او پروردگار جهانیان است و این که او صاحب تمام دنیا است و لکن او را عبادت و اطاعت نکند، آیا می‌توان آن شخص را مؤمن صحیح دانست؟ خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۝ مَلِكِ النَّاسِ ۝ إِلَهِ النَّاسِ ۝﴾ [الناس: ۱-۳].

چرا خداوند در این سه آیه‌ها کلمه الناس را تکرار نمود. و نفرموده: «رب الناس وملكهم وإلههم» یعنی نفرموده که خدای مردم و صاحب ایشان و پروردگار ایشان. از این موضوع نتیجه می‌گیریم که در این آیه‌ها سه مسئله مهم وجود دارد. بدین جهت که هر کسی که خود را مسلمان واقعی می‌داند باید به این سه مسائل اعتقاد کامل داشته باشد و هر کسی که به یکی از این سه مسائل تصدیق کرده و به دو تای دیگر تصدیق صحیح نکند، مسلمان صحیح نمی‌باشد. و این مسئله‌های سه‌گانه عبارت‌اند از این که خداوند متعال پروردگار مردم و خدای مردم است و تبعیض و جدایی نمودن در این سه مسائل درست و شایسته نخواهد بود.

توحید الهی

ایمان داشتن به خداوند بزرگ و به این که او سبحانه پروردگار جهانیان است و این که او مالک دنیا و تمام موجودات می باشد. این امور از اعمال قلب و مربوط به دل بشر است که هر مسلمانی باید به آن‌ها اعتقاد صحیح داشته باشد. اما ایمان به این که خداوند یکتا و بی همتا است تنها به اعتقاد با دل کفایت نمی کند، بلکه با وجود اعتقاد به آن عمل و کردار هم باید به همراه داشته باشد. بنابراین، هر کسی که معتمد به وجود خدا باشد. ولی نماز و روزه و زکات و حج و حلال و حرام پیشش معنایی نداشته باشد. مؤمن حقیقی نیست، و اگر که اعتقاد صحیح به وجود خدا و این که او صاحب جهانیان است داشته باشد، عبادت چیست؟ نخستین چیزی که در ذهن انسان خطور می کند این است که مقصود از عبادت ذکر خدا و نماز و روزه و تلاوت قرآن و امثال این‌ها است از آنچه که انسان به درگاه خدا نزدیک می کند. در حقیقت این اندیشه صحیح و حق است. اما باید دانست که کلمه عبادت محدود بر این امور نیست، بلکه شامل امور و فرائض دیگری هم خواهد بود. و آن این است که معنی اصلی و واقعی کلمه عبادت شامل هر چیزی است که انجام دادن آن موجب رضایت خدا و خشنودی بندگان خدا است، به شرطی که شروع دین اسلام آن را ممنوع قرار نداشته باشد و به شرطی که انسان مؤمن منظورش از انجام دادن چنین کاری فقط جلب رضایت خدا و به دست آوردن خشنودی خداوند متعال باشد. نماز بهترین طاعت‌ها است. زکات از بهترین عبادت‌ها است. روزه و حج بهترین طاعات می باشد، امر به معروف و نهی از منکر مهمترین واجبات هر مسلمانی است. خوردن به قصد تقویت و قدرت داشتن بر طاعات خداوندی عبادت است، ازدواج نمودن به قصد عفت و پاکدامنی عبادت است، به دست آوردن مال و ثروت به منظور دادن زکات و صدقه و کمک به فقیران و مسکینان و محتاجان عبادت است. تحصیل علم و دانش به قصد پند و نصیحت و ارشاد نمودن و هدایت نمودن مسلمانان به طریق خیر و عدالت

عبادت است. انجام دادن امور خانوادگی و واجبات خانه اطاعت از شوهران و پرورش فرزندان و به صلاح آوردن شان برای جامعه در حقیقت برای زنان خانه دار عبادت است. بنابراین، همه این کردارها عبادت محسوب می شود، به شرطی که از انجام آنها فقط ابتغاء وجه الله تعالی و به دست آوردن رضایت خداوند بزرگ باشد. نمازگذار هرگاه به قصد شهرت و مدح دیگران نماز بخواند صحیح نیست. روزه دار هرگاه قصدش از روزه داری جلب توجه مردم و تعریف دیگران باشد روزه اش مردود است.

تاجری که به قصد ریاء و افتخار صدقه بدهد ثواب صدقه ندارد، بلکه به جای اجر و ثواب زکات گناه و معصیت مرتکب شده است. مقتدری که چون چیزی به کسی بدهد (صدقه بدهد) و یا به فقیر و بیچاره ای دست مساعدت دراز کند، سپس بر او منت نهد صدقه اش مردود و باطل است. پس عبادت بر کاری و گفتاری اطلاق می شود که مقصود از آن رضایت خداوند متعال باشد.

و همچنین عالم و دانشمند و واعظی که هدفش تنها ریاء و افتخار و مدح مردم باشد و این که دیگران او را تعریف کنند، در واقع از گفتار خود هیچگونه پاداش و نتیجه ای دریافت نخواهد کرد. زیرا عبادت واقعی باید فقط برای خاطر خدا و رضایت خدا باشد. و هر کاری را که انسانی انجام دهد و باعث رضایت خدا و استفاده مردم باشد عبادت می باشد. زیرا که انسان فقط برای عبادت آفریده شده. و خداوند در قرآن می فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾ [الذاریات: ۵۶].

«جن و انس را نیافریده ام مگر در حقیقت برای این که مرا عبادت و بندگی کنند.»

روح عبادت:

عبادت و بندگی نمودن خداوند متعال در حقیقت هم دارای روح است و هم دارای جسد. پس روح آن عقیده داشتن به خداوند بزرگ که او را به عبادت واداشته و آرزویی که به خاطر آن عبادت می آورده عبادت و انجام دادن آن با اعضاء و اندام انسان خواهد بود. مثلاً: نیت نماز و نیت روزه و نیت حج روح های عبادت محسوب شده که هر انسانی

در وقت نیت نماز یا نیت روزه و یا نیت حج امید پاداش نیک آن را در دل دارد و آن را برای به دست آوردن رضایت خدا به جا آورد و اما جد عبادت رکوع و سجود و قراءت در نمازها و خودداری کردن از جمیع مفطرات در روزه و احرام بستن به حج و طواف خانه خدا و ایستادن در زمین عرفه است، خلاصه هر نیت خوبی که مسلمانی در دل داشته باشد روح عبادت و هرچه به وسیله دست و پا و زبان انجام گیرد جسد عبادت می‌باشد.

و اما هرگاه یکی از عبادت الهی مثلاً نماز به قصد به دست آوردن رضایت خدا نباشد. جسدی بدون روح خواهد بود، صاحب آن هیچگونه نتیجه و پاداش نیکی از آن به دست نخواهد آورد.

اساس در توحید الهی:

اساس ایمان این است که معتقد باشیم که خداوند متعال تنها او است که هم نفع‌رساننده و هم زیان‌آور است. مقصود از آن این که خیر و شر همه به دست خدا و به اراده خود او است که هیچکس در این موضوع با او شریک نخواهد بود و ناچاریم که در این خصوص توضیح بیشتری بدهیم: خداوند متعال خالق و آفریننده همه چیز است. او تمام موجودات دنیا را به وجود آورده و خداوند به ما عقل و هوش عطا فرموده تا به وسیله آن خیر و شر و خوب و بد را از هم تمییز بدهیم و حق و باطل را از همدیگر تشخیص نماییم و به ما فرموده: به واسطه عقل و هوش خود در چیزهایی که خدا آن‌ها را خلقت نموده بیندیشید و در باره آن‌ها فکر کنید، و بنگرید چیست در آسمان‌ها و زمین؟

ما وقتی در این دنیا اندیشیدیم مشاهده کردیم که بعضی از آنچه خدا آن‌ها را آفریده بعضی بر بعضی دیگر تسلط دارند و به دیگران چیره و قاهر هستند. مثلاً: آتش درخت‌ها را می‌سوزاند و آب آتش‌ها را خاموش می‌کند و پشه هرگاه بنی آدم را نیش بزند او را به مرض مالاریا مبتلا می‌سازد و ماده‌ای که در پوست درخت (الکینا) وجود دارد، هرگاه

شخصی که به مالاریا (المالاریا) مبتلا شده به آن مداوتی گردد شفا می‌یابد. و خداوند متعال بین بعضی از مخلوقات خود را رابطه حسنه‌ای قرار داده. در صورت تنهایی مضر ولی در حالت اجتماع شدن با هم بسیار نافع و مفید خواهد بود.

مثلاً: کلور ماده‌ای است مضر و سودیوم نیز عنصری است زیان‌آور، ولی هرگاه با هم مخلوط و امتزاج شود بسیار مفید و نافع می‌باشند.

و ماده‌ای از آن دو به دست می‌آید که مورد احتیاج همه کس است و آن نمک طعام می‌باشد و آنچه که در زندگی با هم روابط محکم و علاقه ناگسستنی داشته باشند (قوانین الطبیعة) می‌نامند. و این رابطه‌هایی که بین برخی از این چیزها قرار دارد همه مانند علاقه آتش و هیزم و آتش و آب ظاهر و آشکار نیست، بلکه علاقه بعضی از آن چیزها دقیق‌تر و عمیق‌تر می‌باشند. خداوند متعال در این دنیا برای دفع هر بیماری داروی مخصوص معین فرموده و لکن داروی مرض و بیماری ثابت و آشکار در جلو چشم ما قرار نداده که بدون تفکر و اندیشیدن در آن استعمال کنیم. ولی آن دواها و داروها را در جایی دور از چشم ما گذاشته که حتی وجود آن را در چنین جاهایی قابل قبول ما نیست. پنسلین که شفادهنده است، خدا آن را در عنصر گندیدگی سبزی که ظاهر آن سمی خطرناک و کشنده است قرار داده است.

همانگونه که عطورات و بوی خوشی از ماده سیاه و زشتی که به نام قطران است به دست می‌آید (قطران) روغنی است که از بعضی دخترتان مانند صنوبر و غیره به دست می‌آید) بنابراین، بسیار چیزهایی است مفید و نافع که از ماده‌ای که ظاهراً مضر و زیان‌آور است به دست می‌آورند.

ولی در حقیقت باید یقینی داشت که خیر و شر و نفع و ضرر به دست خدا است و خداوند متعال است که می‌تواند نتیجه خیر یا شر نفع و یا ضرر را به بندگانش برساند. همانگونه که روشن است بعضی خیرها که به کسی می‌رسد، نتیجه کردار و زحمت همان بنده است و حصول شر هم چنین است. یکی ماده خطرناک و سمی را می‌خورد و

می‌میرد، و دیگری خوراک لذیذی تناول می‌کند و به سبب سکنه قلبی چشم از دنیا می‌بندد که سبب و علت آن را نمی‌دانیم.

و باید دانست که خیر و شر، نفع و ضرر به دست خود انسان است و انسان است که باید سرنوشت خود را بسازد و خیر و شر و خوب و بد را از همدیگر جدا سازد و باید به مغز خود فشار آورد و راه نیکی و سعادت‌مندی را برای خود و دیگران تشخیص بدهد و در این امور فقط از خداوند بزرگ استعانت و کمک بخواهد و طلب یاری و مدد نماید، از فکر و عقل خود استفاده کند و مغز خود را به کار اندازد و مسبب سرنوشت خود باشد، ناگفته نماند که استعانت و یاری‌جستن بر دو نوع است.

استعانتی که اسلام آن را مباح کرده است و استعانت دیگری که اسلام آن را ممنوع قرار داده است.

هرگاه یکی از فرزندان مریض شود و دو همسایه نزدیک داشته باشی. یکی از همسایگان پزشک باشد و دیگری ساحر و شعبده باز اگر تو بروی و پزشک را برای فرزند بیمارت بیاوری تا او را به وسیله قرص و آمپول تداوی کند، در حقیقت کار به جایی کرده‌ای و از استعانتی که خداوند متعال آن را حلال و مباح نموده استفاده و طلب کمک نموده‌ای ولو فرزند بیمارت بدین وسیله درگذرد.

اما اگر بروی و همسایه‌ات که جادوگر و ساحر است برای فرزند بیمارت احضار کنی، ساحر هم از طریق غیر مشروع فرزند تو را تداوی کند. مثلاً: بندی در گردنش ببندد و گلوی او را بفشارد. در حقیقت کار بی‌نمودی انجام داده‌ای و از راه غیر معقول و مشروعی که خدا آن را ممنوع نموده طلب کمک نموده‌ای ولو فرزندت از این راه شفا یابد.

طلب کمک و استعانت از بشر هم محدود است، مثلاً: هرگاه قنبر مریض شود و به خدمت پزشکی برود وی را تداوی کند و طلب شفایافتن از وی نماید درست است.

ولی هرگاه آن پزشک بمیرد و قنبر نامبرده مریض شده به سر قبر همان پزشک اولی

برود و با داد و فریاد طلب کمک و شفا نماید کار غلطی است که در شرع اسلام ممنوع است. پس از اینجا معلوم شد که کمک خواستن از هر بشری محدود است. اما کمک طلبیدن از ذات مقدس خدا همیشه در هر مکان و زمان و با هر لهجه و زبانی صحیح و مباح و واجب خواهد بود.

قنبر نامبرده در صورتی که از استعمال دواء و داروها عاجز شود و نتیجه‌ای از آنها به دست نیاورد، هرگاه به خدمت شخصی صالح الأعمالی برسد و از وی طلب دعاء خیر و یا به صدقه دادن پناه آورد کار به جایی کرده و از راه صحیح و مشروعی طلب کمک و یاری نموده است. همچنین هرگاه بعد از موت عالم و شخص صالح اگر قنبر بر قبر آنها برود و طلب کمک کند و دعاء خیر از ایشان بجوید کار خلافی کرده و مرتکب گاهی شده است. زیرا که از آنچه خدا آن را ممنوع فرموده کمک خواسته است.

بنابراین، کمک خواستن از طرق مباح و راه‌های مجاز مشروع و درست است و کمک خواستن از طرق غیر مباح و راه‌های غیر مجاز ممنوع می‌باشد. مثلاً: در صورتی که همسر خسرو زنی عقیم و نازا باشد، هرگاه خسرو وی را به خدمت پزشکی ببرد و به وسیله آمپول و قرص و داروهای دیگری که علم آنها را کشف نموده امید حمل و دارای فرزند شدن کند درست است. اما هرگاه خسرو همسر خود را به قصد چنگ زدن به حلقه‌های و (جامع الحنابله) در کوه فاسیون ببرد که همسرش حامله شود درست نیست، بلکه حرام است.

ملاحظه: جامع الحنابله در کوه قاسیون در سرزمین شام واقع است (سوریه فعلی) که مردم شام در زمان قدیم همسران نازای خویش را به قصد حامله و باردار شدن به آن کوه‌ها می‌بردند و مدتی همسرانشان را در آن کوه‌ها در روزهای جمعه از ماه رجب نگه می‌داشتند. از اینجا معلوم می‌شود که کمک طلبیدن از قوانین طبیعت و رجوع کردن به کسی که از آن امر با اطلاع باشد و کوشش نمودن از راه مشروع آن همه این‌ها جائز و مباح است. در صورتی که باید یقین داشته باشیم که نافع و ضار حقیقی همانا خداوند

متعال می‌باشد و احدی در امور او توانای تعرض و دخالت نیست و کمک خواستن از طرق باطله و راه‌های غیر صحیح از هرگونه و هر نحوی که باشد گناه می‌باشد. پس از این موضوع معلوم شد که یاری‌جستن غیر از خداوند اعم از جن و انس و ملائکه و شیاطین و قبور صالحین که به اصطلاح امروز (قبر پیر) نامیده می‌شود صحیح نیست و انسان در مقابل کمک خواستن مخالف قرآن و سنت و احکام دین مبین اسلام است.

تحلیل و تحریم به دست خداوند یکتا است:

ما نوع بشر اینگونه منافع را که به دست آوریم و با کمک قوانین طبیعت به منافع به خصوصی نائل گردیم در حقیقت منافع دنیوی محسوب می‌شود. چون که خداوند به ما عقل و هوش داده و ما با کمک عقل و هوش بر این چیزها مسلط می‌باشیم، ولی بر امور ماوراءالماده مسلط نخواهیم شد. امور ماوراءالماده اموری‌اند که عقل بشر در ادراک آنها عاجز می‌ماند و از چیزهای غیبی شمرده شده که دیدگان بشر توانایی دیدن آنها را ندارد. بنابراین، ما بشر سعی و کوشش می‌کنیم برای جلب و به دست آوردن منافع و برای دفع و دورکردن زیان‌ها. و لکن این سعی و کوشش ما در دائره ماده است، از حدود ماده نمی‌توان تجاوز کرد و برای جلب منافع و دفع زیان همین دنیا و توانایی هیچگونه جلب منافع و دفع اضرار اخروی نخواهیم داشت. و لکن خداوند متعال برای جلب منافع اخروی سببی برای بندگان خود معین نموده و آن سبب عمل کردن به فرائض و واجبات دینی است و همچنین برای دفع اضرار اخروی سببی معین نموده و آن سبب دوری‌جستن از محرّمات و مناهی می‌باشد. پس حلال و حرام‌گرداندن فقط به دست خداوند بزرگ است. ثواب و عقاب به دست خدا و حلال و حرام به دست خدا است و هیچ کس حق تعرض در دساتیر و امور الهی نخواهد داشت و احدی از پیش خود نمی‌تواند بگوید: این حلال است. و آن حرام، آن ثواب و این گناه است، هرچیز که خدا آن را حلال نموده (مثلاً: گوشت حیوانات گوشت کسی حق دخالت در آن ندارد). و هر چیزی که خدا آن

را حرام کرده مثلاً: ارتکاب زنا، کسی حق سخن یا اظهار نظر در آن ندارد و هر کسی که در امور خداوندی دخالت کند و حلالی را حرام یا حرامی را حلال بداند از دساتیر خداوندی مخالفت کرده و بدین سبب مرتکب مخالفت گردیده است.

محبت خدا و ترس از خدا:

انسان چیزهایی را در زندگی دوست می‌دارد و از چیزهای دیگری نیز متنفر است. وی خوراک لذیذ و خوش طعم و خوش مزه را دوست می‌دارد. مناظره زیبا را دوست دارد. معمولاً مردان با زنان محبت دارند، در جایی که بعضی از مردان زنان را به درجه عشق دوست دارند و با ایشان اظهار محبت می‌کنند و لکن همانطور که قبلاً گفته‌ایم در این دنیا دوست داشتن محبتی خواهد بود محدود که پایانی خواهد داشت.

ما معمولاً هرگونه سود و منافع را دوست داریم، خوراک لذیذ و بامزه پسند می‌کنیم، اما هرگاه گندیده شود به ضرر تبدیل گردد، بدون شک ما آن را نمی‌پسندیم، اما محبت و مودت و خاطرخواهی که انسان در برابر حق تعالی در دل دارد محدود نیست، بلکه آن محبت دائمی و ناگسستنی است که پایانی ندارد. همچنین ترس حقیقی باید فقط از خدا باشد و از هیچکس و هیچ چیز بدون او ترسیدن جائز نمی‌باشد. انسان در زندگی خود از بسیاری از مخلوقات می‌ترسد. از آتش سوزان می‌ترسد، از درندگان می‌ترسد، از سم و مواد خطرناک بیم دارد، از ظالم و ستمگر می‌ترسد، فرزند از پدر خود می‌ترسد، شاگرد از آموزگارش ترس دارد و لکن همه ترس‌ها محدود است و حتماً پایانی خواهد داشت. هرگاه آتش خاموش شود و دیگر از آن نمی‌ترسد، هرگاه از درندگان نجات یابد از آن‌ها نمی‌ترسد، هرگاه ستمگری بمیرد دیگر ترس از او ندارد، مواد سمی هرگاه کناره انداخته شود از آن ترس ندارند. هرگاه پدر مهربان شود از او نمی‌ترسد، در صورتی که آموزگار عوض شود دیگر از او هیچگونه ترس ندارد. پس ترسیدن بشر از بشر مانند خودش و حیوانات و اشیاء محدود است که پایان می‌یابد. اما خوف از خداوند متعال برای هیچکس و هیچ چیز محدود نیست، مسلمان واقعی باید در تمام مدت عمر خود از خدا بترسد و

در هر مکان و زمان باید خدا را در نظر داشته و از مخالفت با او بپرهیزد، در شب، در روز، در حضر، در سفر، در بیماری، در تندرستی، در کودکی، در پیری خلاصه در همه اوقات و لحظات عمر خود باید از خدا بترسد و در ابتداء هر کار خلاف بایستی اول خدا را به یاد آورد و هیچ لحظه‌ای از او غفلت نکند، زیرا که ذکر خدا را در نظر داشتن انسان را بسیاری از کارهای حرام و ناروا بازمی‌دارد و از کار حرام اجتناب می‌نماید، مثلاً: کسی که می‌خواهد روزه ماه رمضان را بخورد و با خوردن قطعه نانی و یا قطره آبی روزه را باطل کند، اگر در موقع دست‌بردن به نان یا به آب خدا را به یاد آورد و یقین داشته که در این هنگام خدا او را می‌بیند، یقیناً از این کار یعنی از خوردن و آشامیدن اجتناب می‌کند، دزد در موقع دزدی هرگاه خدا را در نظر بیاورد و بداند که او از نظر خدا پنهان و غائب نمی‌شود بدون شک از دزدی اجتناب می‌کند. زناکار در موقع زناکاری اگر خدا را به نظر خود آورد و یقین داشته باشد که خدا لازماً او را می‌بیند بدون شک از ارتکاب زنا پرهیز می‌کند. فرض کنید یکی از جوانان بخواهد در جای پنهانی استمناء کند و هنگام شروع به آن پدر خود یا یکی از دوستانش او را ببینند و آن جوان از پنجره‌ای پدرش و یا یکی از دوستانش که او را در نظر دارند مشاهده کند. آیا آن جوان از کارش پشیمان نمی‌شود و از پدر و دوستش خجالت نمی‌کشد؟ شکی نیست که پشیمان می‌شود و در مقابل ایشان همیشه خجالت‌زده است و تا مادام العمر هرگاه پدر و یا همان دوستش را ببیند حیثیت و شخصیتی در جلو آنها ندارد و هنگام ملاقات با آنها سر خود را به پایین می‌افکند، و همان کار غیر مشروع خویش را به یاد می‌آورد.

پس وقتی خلافکاری در برابر بشری مانند خودش این همه خجالت دارد، چرا در برابر خدا دانای آگاه که هیچ چیزی بر وی پوشیده نیست، خجالتی نمی‌کشد، با وجود این که خدا او را می‌بیند چرا دست از کارهای خلاف اسلام برندارد؟

چرا از بشری همانند خود می‌ترسد، اما از خداوند متعال که تمام دنیا را در کف

قدرت خود دارد شرم و حیاء و ترس نمی‌کند؟

چون در واقع ترس از خدا در قلب انسان باید اثر بگذارد و او را از انجام کارهای ناروا بازدارد و از اوامر او اهمال و کسالت ننماید، هرکس خدا را دوست دارد و از خدا بیم دارد باید مطیع او و پیغمبر او و قرآن او باشد. تابع شهوات و هواهای نفسانی نگردد. زیرا هر کسی که دیگری را دوست می‌دارد باید همیشه در فرمان او و در اطاعت او باشد:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾ [آل عمران: ۳۱].

«ای پیغمبر اسلام! به مردم ابلاغ کن که اگر شما خدا را از روی حقیقت و اخلاص دوست دارید. پس تابع من باشید.»

و باید دانست که خوف از خدا بر هر فرد مسلمان واجب و لازم است و ترس از خدا غیر محدود می‌باشد. اطاعت غیر از خدا هم محدود است. اما اطاعت از خدا محدود نیست، ما مطیع بعضی از بشر هستیم، مطیع علماء هستیم مطیع والدین خود می‌باشیم در اطاعت آموزگاران خود هستیم. اما همه این اطاعت‌ها محدود می‌باشند. مثلاً: ما از دانشمندان برای کسب علم اطاعت می‌کنیم. از پدر و مادر خود پیروی می‌کنیم، مطیع معلم خود هستیم. همسران مطیع شوهران خود هستند، سربازان مطیع فرمانده خود می‌باشند. اما تمام این اطاعت‌ها محدوداند، اطاعت از بشر یا برای تحصیل دانش و کسب علم و معرفت است. و یا به طمع مال و ثروت او است و یا به خاطر محبت با او است و یا این که به سبب ترس از او است که تمام این پیروی و اطاعت‌ها مطلق نمی‌باشند و بدون شک و ریب پایانی برای اینگونه اطاعت‌ها است. اما اطاعت از خدا نامحدود است که هر انسان با انصافی باید در خیر و شر و حلال و حرام و در خوشی و ناخوشی مطیع خدا باشد.

و آنچه قابل اهمیت است که باید فهمید: اطاعت بر دو نوع است. اطاعت مطلق و اطاعت غیر مطلق. اطاعت مطلق اطاعت کردن از خداوند متعال است که به هرچه خدا دستور فرموده بدون چون و چرا و بدون اظهار نظر در باره آن باید اطاعت و استجابت

کنیم. خدا نمازهای پنجگانه بر مسلمانان واجب نموده، بدون تردید باید آن‌ها را انجام دهیم. دیگر نگوییم که چرا نماز بر ما فرض نموده؟ چرا در پنج اوقات مقرر کرده؟ چرا نماز صبح دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت و نماز عشاء چهار رکعت باشد؟ چرا رکوع یکبار و سجود دو بار باشد؟ چرا نمازهای روز اخفاء و نمازهای شب جهر خوانده شوند؟ چرا نماز بر جمیع مسلمانان جهان فرض عین باشد؟ چرا و چرا؟ در حقیقت اینگونه سؤال‌ها و پرسش‌ها بیهوده دلیل ضعف ایمان است. و هیچکس نباید در اینگونه امور دخالت و انتقاد کند، زیرا که نماز یکی از مهم‌ترین عبادت الهی و از اطاعت مطلق محسوب شده که چون و چرا در آن لازم و صحیح نیست. زکات هم یکی از ارکان اسلام و یک نوع از اطاعت مطلق است. اُغنیاء باید اول هر سال مالی اموال خود را حساب کنند، و چون به حد نصاب برسد باید مطابق دستور خدا به فقیران و مستحقان بپردازند، دیگر نباید بگوییم: زکات چرا فرض شده؟ چرا باید به فقیران و مستحقان داد؟ در یک هزار تومان چرا باید بیست و پنج تومان پرداخت؟ چرا و چرا در این موضوع بی‌ارزش است. روزه چهارمین ارکان اسلام که بر هر شخص مسلمانی که باغ و عاقل باشد و قدرت بر روزه گرفتن داشته باشد باید ماه مبارک رمضان را از سحرگاه تا غروب خورشید از جمیع مفطرات اعم از خوردن و آشامیدن و جماع و دشنام و دروغ‌گفتن و غیره خودداری کند و بر مرد و زن و غنی و فقیری که به سن بلوغ رسیده باشد فرض عین می‌باشد. حالا اگر پرسنده‌ای سؤال کند چرا روزه فرض شده است؟ چرا روزه فقط در ماه رمضان فرض شده؟ چرا بر همه کس فرض گردیده است؟ در حقیقت این سؤال‌ها بیهوده و دلیل کم‌عقلی است. زیرا که روزه هم یکی از اطاعت‌های مطلق است چون و چرا در آن جایز نمی‌باشد. حج پنجمین ارکان اسلام است: و در مدت عمر فقط یک بار واجب می‌باشد، البته به شروط آن: داشتن توشه راه و مصرف آن و امن‌بودن طریق که از مشرق زمین و مغرب زمین در یک موسم و در یک ماه ذی‌الحجه و در یک لباس و در یکجا جمع می‌شوند، برای انجام فریضة حج بیت الله الحرام. حال اگر منافقی بپرسد چرا

حج فرض است؟ مقصود از حج چیست؟ طواف خانه برای چیست؟ ایستادن در زمین عرفه برای چیست؟ اینگونه سؤال‌ها بیخودی است. زیرا که نماز و روزه و زکات و حج و غیره آن‌ها از فرائض عبادت مطلقه است که به مجرد دستور خدا به آن‌ها بی‌درنگ و بدون چون و چرا باید انجام گیرد. به همین منوال محرمات هم از امور مطلقه است. زنا و ربا و خمر و گواهی به زور و دروغ و دشنام و قتل و قمار و غش در فروش و دزدی و ظلم به بندگان خدا از امور مطلقه هستند که اظهار رأی و ابراز نظر نمودن در آن‌ها درست نیست. و هرچه خدا امر فرموده به آن عمل نماییم و از هرچه بازداشته امتناع کنیم. اگر ضعیف‌الایمانی بگوید: چرا زنا و ربا و خمر حرام باشد؟ چرا قتل و غش و ظلم روا نباشد؟ بنابراین، همه این اطاعت‌ها از محلات و محرمات اطاعت مطلق می‌باشند که احدی حق تعرض و دخالت در آن‌ها ندارد. فقط به آن‌ها عمل کند. زیرا که خداوند متعال چیزی بر بندگان خود فرض نفرموده، مگر برای سعادت و نیک بختی بشر می‌باشد و چیزی بر بندگان خود حرام ننموده مگر این که برای مصلحت بشر خواهد بود. و خدا به نفع و ضرر و خوب و بد بندگان خود از همه کس داناتر و آگاه‌تر می‌باشد، ولی بشر نمی‌داند.

آیت‌های صفات الهی:

خداوند متعال در بسیاری از آیات قرآن خود را با الفاظی گوناگون وصف نموده و برای این که مردم او را بشناسد به الفاظی که بشر به آن‌ها آشنایی دارند خود را توصیف فرموده است. در صورتی که هیچ چیز مانند او و مثال او نیست، خدا خود را به این کلمات وصف کرده است. الرب: یعنی پروردگار، الخالق: آفریننده، علیم: دانا، بصیر: بینا، خدا در شأن خود می‌فرماید:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵].

«(خداوند) رحمان (است که) بر عرش استوا نمود.»

و کلمه الإستواء در قاموس عرب به معنی: قرار گرفتن در جایی بلند آمده است. (خدا

بر عرش نشست و جا گرفت، مانند معلمی که بر روی صندلی منشینند. ولی خدا که مانند بشر نیست و موجودی قابل دیدنی نیست که بر عرش بنشیند). پس برای تنگی الفاظ و محدود بودن علم بشر خود را اینگونه توصیف فرموده است. و اینگونه عبارات در واقع برای چیزی استعمال می‌شود که در زمین زندگی کند و هوش و عقل بشر قابل درک آن را دارد. مثلاً: کلمه «جمیل» به معنی قشنگی و زیبایی است. می‌گوییم: خدا زیبا است، باغ یعقوب زیبا است، شعر سعدی زیبا است، خانه یحیی زیبا است، دختر زکریا زیبا است. کلمه زیبا در هر جمله‌ای از این جمله‌ها معنی بخصوص دارد که نمی‌توان با هم تشبیه کرد، مثلاً: در زنان هزارها رنگ زیبایی و نمکین وجود دارد، ولی ما برای همه آن‌ها کلمه زیبا را به کار می‌بریم.

و کلمه «ویمکر الله» خدا مکر (پلانگذاری) می‌کند، و کلمه «فنسیهم» خدا آن‌ها را فراموش کرد و کلمه «جاء ربک» پروردگار تو آمد. به همین ترتیب‌اند چگونه خدا پلانگذاری می‌کند؟ چطور خدا مردم را فراموش می‌کند؟ خدا چطور می‌آید؟ ولی حقیقت آن است که خدا هیچوقت مکر ندارد، فراموش نمی‌فرماید و خدا هم نمی‌آید. پس به خاطر فهماندن مردم این کلمات را فرموده است.

خداوند متعال خود را در قرآن بر سه نوع وصف نموده است:

۱- مثل آیه قبلی:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵].

استواء به معنی بالا نشستن است. اگر ما بگوییم این آیه دورغ است و خدا بالا ننشسته، خلاف گفته‌ایم زیرا به چیزی که خدا بیان فرموده و آن را تصدیق نموده تکذیب کرده‌ایم، و اگر بگوییم خدا مانند معلمی که بر صندلی منشینند بر عرش نشسته است هم خلاف است، زیرا که خدا به بشری تشبیه کرده‌ایم و این خود گناه است. و لکن باید آن را تصدیق کنیم و به آن اقرار داشته باشیم که حتماً صحیح است.

۲- جمله دیگری از نوع المشاکله، مانند این جملات که شاعر می گوید:

قالوا: اقترح شيئاً نجد لك طبخه قلت اطحخوالى جبّة وقميصا

و مانند شعر ابی تمام که در رد ستاره شناسان می گوید:

تسعون ألفاً كاساد الشرى نضبحت جلودهم قبل نضبح التين والعنب

و جمله قرآنی:

﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾ [الحشر: ۱۹].

«کافران خدا را فراموش کردند، خدا هم ایشان را فراموش کرد». کافران در اثر بی اعتنایی و مخالفت، خدا را اطاعت نکردند و مثل این که او را فراموش کردند، ولی خدا چطور آنها را فراموش فرمود؟ به این که آنها را از بهشت بهره‌ای نداد و ایشان را وارد دوزخ نمود. و گرنه خدا که چی فراموش نماید،

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ [مریم: ۶۴].

«ای محمد! خدای تو هیچگاه چیزی را فراموش نمی کند».

و مثل آیه:

﴿وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۵۴].

«مردم مکر (پلانگذاری) کردند و خدا هم پلانگذاری کرد»، خدا چطور پلانگذاری

می کند؟

﴿يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ﴾ [النساء: ۱۴۲].

«به خدا فریب می زنند، ولی در حقیقت خدا گول زنده آن‌ها است». خدا چگونه گول

می زند؟

۳- آیه: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ

مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ [المائدة: ۶۴].

«یهودیان گفتند: دست خدا بسته است، دست‌های ایشان بسته شود، و لعنت و نفرین شدند به سبب گفتار ایشان، بلکه دو دست خدا همیشه باز است و هرگونه که بخواهد انفاق می‌کند».

آیه: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾ [الإسراء: ۲۹].

«دست خود را به سوی گردنت نبند و بی‌حد آن را باز نکن».

«بین یدی رحمته و بین یدی عذاب أليم، والقرآن لا يأتيه الباطل من بين يديه» در صورتی که ما یقین داریم: رحمت و عذاب و قرآن دست ندارند. این‌ها اموری‌اند که انسان بدون چونه‌زدن باید تصدیق و تأیید کند و بحث و مجادله در این‌ها ننماید، چون این‌ها از انواع اطاعت مطلق هستند که بدون تفکر باید آن‌ها را بپذیریم.

أما اطاعت غیر مطلق:

اطاعتی است که دستور آن از طرف یکی از بشر صادر می‌شود. و امرکننده در آن بنده است نه خدا که باید در انجام‌دادن آن‌ها نمود و به عقل و هوش خود مراجعه کرد. هرگاه معلوم شود که آن امر مطابق امور خداوندی و مایه رضایت خدا یا بنده‌گان است و یا به مصلحت جامعه است باید انجام داد. و چنانچه همان امر مخالف خداوندی و با دین اسلام مطابقت ندارد و یا این که باعث خشم خدا و ضرر مردمان باشد (نباید انجام داد، بلکه باید از آن اجتناب شود، مثلاً: پدرت برایت می‌گوید: برو نماز بخوان و یا روزه بگیر، در حقیقت این امور باعث رضایت خدا و سبب نیک بختی بشر است که بی‌درنگ باید انجام بدهی و اهمال و کسالت ننمایی. اما هرگاه پدرت بگوید: برو اسحاق را بکش و یا مال اسماعیل را غصب کن یا دزدی بکن، از انجام این کارها باید پرهیزی و نباید اسحاق را بکشی و نباید مال اسماعیل را از طریق غصب و دزدی بگیری، چون مخالف اسلام و باعث گنهگاری است. بنابراین، هر دستوری که از بشری صادر شود اعم از عالم الدین یا آموزگار یا حاکم و رییس باید بدان اندیشید و در آن خصوص به فکر مراجعه نمود. هرگاه آن امر مطابق احکام قرآن و اسلام و باعث رضایت خداوند باشد باید به انجام رساند، مثل: نماز برپاداشتن و زکات دادن و روزه گرفتن و به حج رفتن و امر به معروف

و نهی از منکر نمودن کمک به فقیران کردن، قرض حسنه دادن، پند و نصیحت و ارشاد نمودن و غیر آن. اما چنانچه آن امر مخالف اسلام و سبب خشم خدا باشد نباید انجام داد، مثل: ترک نماز و زکات و روزه و حج، و ظلم و ستم و گواهی به زور و کتمان شهادت و دروغگویی و امتناع ورزیدن از نکاح صحیح و غیر آن، چون اینگونه اوامر را اطاعت غیر مطلق می‌نامند و نمی‌تواند بدون تفکر و تعقل در آن‌ها به انجام رسانند:

آیات محکم و متشابه:

آیات قرآن بعضی محکم و بعضی دیگر متشابه‌اند، متشابه یعنی مجهول المعنی، تمام آیات قرآن از جمله آنچه در مکه یا در مدینه نازل شده محکم یعنی آن‌ها واضح و روشن است. ولی بعضی آیات دیگر متشابه است که علماء و دانشمندان و مفسرین قرآن تا امروز به معنی حقیقی آن پی نبرده و درک ننموده‌اند. اینگونه آیات عبارتند از: الم، الراء، طسم، عسق، کهیعص، حم، ن، ق، طه، یس، المر که در اوائل سوره‌ها ذکر شده است، هر مفسری به اجتهاد خود این آیات را طوری تفسیر کرده. بعضی می‌گویند: الم: الف الله لام جبریل م محمد است، ولی این تفسیر غلط و غیر صحیح است، برخی دیگر گفته‌ام: الم، الراء و باقی این‌ها أسامی خداوند متعال‌اند، و بعضی دیگری هم اظهار نموده‌اند که این کلمات رمزی است میان خدا و پیغمبر ﷺ که هیچکس نباید آن‌ها را بداند، ولی آنچه ثابت شده: یس و طه أسامی پیغمبر اسلام می‌باشد و باید اینگونه آیات را به خدا رجوع کرد. والله أعلم.

و تفسیر الجلالین در معنای این کلمات متقطعه می‌نویسد: «الله أعلم بمراده بذلك». یعنی: خدا از بیان و معنی این آیه از مراد و مقصود خودش داناتر است. ولی به هر حال، ما باید اعتقاد صحیح داشته باشیم که این آیات از طرف خدا نازل گشته و معنی و هدف معینی دارند که ما بشر آن را ندانسته و درک نمی‌کنیم.

مسلمانان اول:

صحابه پیغمبر و مسلمانان گذشته در این آیات هیچگونه بحث نداشته‌اند، و جلال نمی‌کردند، ولی معتقد صحیح بوده‌اند که این آیات مانند آیات دیگر قرآن فرموده خداوند متعال است که به واسطه جناب صلی الله علیه و آله بر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرود آمده و بدون معنی نخواهند بود. و باید دانست که دانشمندان امروز در خصوص اینگونه آیات بسیار اختلاف دارند و بعضی از ایشان بعضی دیگر را انتقاد می‌نمایند و هنوز به معنی و هدف و نتیجه اصلی نرسیده‌اند. و با وجود این که علم پیشرفت کرده و دانشمندان چیزهای تازه را اختراع کرده‌اند. ولی هنوز به معنی اصلی این آیات که چند کلمه معدودی بیشتر نیستند نرسیده‌اند.

مظاهر و جای بروز عبادت:

ایمان اصلی در دل است و دل است که می‌خواهد همیشه زنده بماند تا نفع و ضرر و حلال و حرام و خیر و شر را از همدیگر جدا سازد. نفع و ضرر در اصل به دست قدرت خدا است، تحلیل و تحریم چیزها به دست قدرت خدا است، حب مطلق برای خدا است، ترس مطلق از خدا است، اطاعت مطلق برای خدا است. هر مسلمانی موقعی که کلمه «الله اکبر» را به زبان می‌آورد و به معنی و مقصود آن توجه می‌کند. معلوم است تا چه اندازه این کلمه بر دل و جاننش اثر می‌گذارد که او را می‌لرزاند. با گفتن الله اکبر تمام موجودات در برابر انسان ناچیز و ناقابل جلوه می‌دهد و همه مخلوقات در مقابل این کلمه ارزش و اهمیت خود را از دست می‌دهند. «الله اکبر» یعنی: خدا بزرگتر است، خدا از هر بزرگی بزرگتر است و همه موجودات در برابر خدا کوچک‌اند.

عبادات و طاعات فقط برای خدا است، عبادات خدا شامل چیزهای بسیار است، دعاء کردن برپاداشتن نماز، دادن زکات، رفتنی به مکه معظمه نذر، ذبح تسبیح و تهلیل امر به معروف و نهی از منکر و غیره که تمام این‌ها برای خداوند و این عبادت برای غیر از خدا جائز نیست. نماز و دعاء و روزه و حج فقط برای خداوند متعال می‌باشد. کمک‌خواستن و مددجستن فقط از خدا درست است و این عبادات در حقیقت از اسرار

عبادت است. دعاء برای کمک تنها از خدا درست است. یا رب یا رب فقط برای خدا می‌باشد ولی مقصود این نیست که کسی از بنی آدم طلب کمک و استمداد نکند، نه، در موقع خطر کمک‌خواستن از بنی آدم زنده و قادر به رفع آن مشکل جائز است. کسی که بخواهد کالای خود را که طاقت بلندکردن آن را نداشته باشد و بخواهد آن را بلند کند، هرگاه از کسی کمک بخواهد درست است. کسی که درنده‌ای بر او هجوم آورد و به دیگری پناه آورد صحیح است. کسی که مریض باشد برای نجات خود به طبیعی مراجعت نماید جائز است. کسی که دست تنگ باشد و وجهی به عنوان سلف از دیگری بطلبد جائز است. خلاصه در هر کار و موضوعی که انسان توانایی آن را داشته باشد، اگر به بشری پناه آورد و از او کمک بخواهد جائز است و گناهی در آن‌ها نیست. و کسانی که می‌گویند: کمک‌خواستن به غیر از خدا جائز نیست، فی الواقع سخت اشتباه کرده‌اند. بنابراین، کمک و مدد‌خواستن برای جلب منافع دنیوی و دفع اضرار دنیوی از خدا و غیر از خدا جائز خواهد بود. و هیچگونه اشکال و ممانعتی در آن‌ها نمی‌باشد، کمک‌خواستن حتی از غیر مسلمان هم جائز است.

مقصود از عبادت:

قبلاً گفته بودیم عبادت هم دارای روح است و هم دارای جسد و توضیح دادیم که روح آن نیت صحیح و غایت از آن و آن انجام دادن و عمل کردن به آن است. اما در اینجا شایسته است که بدانیم مقصود از عبادت چیست؟ در حقیقت مقصود از عبادت اعم از نماز و زکات و روزه و حج و غیره، به دست‌آوردن رضایت خداوند متعال و تحصیل منافع دنیا و آخرت است. مقصود از عبادت خدا عادت نباشد. مقصود از عبادت خدا به دست‌آوردن مال و ثروت و یا رسیدن به جاه و مقامی و یا به قصد جلب‌نمودن سخنان مداحان و تعریف‌کنندگان نباشد. مقصود از آن ساختن نردبانی برای بهره‌مندشدن از اغراض دنیوی نباشد.

و هر کسی که مقصودش از عبادت خدا فقط به دست آوردن رضایت خداوند و جلب منافع دنیوی و اخروی باشد و از هرگونه مقاصد باطله بپرهیزد، یعنی قصدش از عبادات مال و ثروت و جاه و مقام و تعریف و زن نباشد مخلص نامیده می‌شود و کلمه «الإخلاص» بر عبادتی اطلاق می‌گردد که مخلصانه برای ذات مقدس خدا باشد و هیچگونه چشم‌طمعی به غیر از رضایت خداوند نداشته باشد. ولی متأسفانه در این روزهای تار و پر آشوب مسلمانی که کاملاً مخلص و جمیع اعمال و اقوال او مخلصانه باشد کم دیده می‌شود و از یک هزار نفر تنها یک نفر هم احتمال مخلص بودن او نمی‌باشد. ولی هرگاه کسی نمازها را در اوقات خود بخواند و زکات هم ادا کند و روزه بگیرد و هر سال هم به حج برود، ولی اعمالش مخلصانه نباشد و قصدش از این عبادات به دست آوردن مال و ثروت و مقام تعریف دیگران باشد، آن شخص (مرائی) یا ریاکار نامیده می‌شود که هیچگونه نتیجه‌ای و پاداش مثبتی از کردارش ندارد. بنابراین کلمه «الریاء» بر عبادتی استعمال می‌شود که مشوش به مقاصد و نیات باطله باشد و چه بسیارند اینگونه ریاکاران در این زمان.

در حدیث صحیح ثابت شده که هر بنده‌ای در برابر خدا باید بایستد و بر همه عبادات و کردار و گفتارش محاکمه شود. و هرکس عباداتش پاک و مخلصانه و صادقانه بوده پاداش نیکی از آن‌ها به دست خواهد آورد. و هر کسی که عباداتش مسوده و مشوش و ناپاک و آمیخته به ریاء و افتخار باشد به جز عذاب دردناک و عقاب طاقت‌فرسا نتیجه دیگری نخواهد داشت. نیت مهمترین چیز است. نیت در تمام اعمال و اقوال بشر سرچشمه خیر و شر می‌باشد. نیت عنصری است مخفی که به جز خداوند متعال دیگر هیچکس بر آن اطلاعی نمی‌تواند داشته باشد.

شکی نیست که نماز دومین ارکان اسلام و از مهمترین فرائض الهی است که بر هر فرد مسلمان از مرد و زن و غنی و فقیر و سفید و سیاه فرض است. ولی هرگاه کمال بلند شود و وضوء بگیرد و مثلاً به نماز صبح که دو رکعت بیش نیست تقریباً یک ساعت

کامل به آن مشغول شود و قصدش این باشد که زید و عمرو او را ببینند و بگویند: آری واقعاً جناب کمال مردی خداترس و أهل التقوی است. و هادی او را مشاهده کند و بعد از پایان نماز یک طبق رطب همه رنگه به عنوان هدیه دوستی به او تقدیم نماید. شکی نیست که نماز کمال ریا بوده است و به جای این که اجر و ثوابی از آن دریافت دارد گناه و عذابی بر دوش مبارکش افزوده می‌گردد. و به جز زحمتی که به خاطر آن نماز تحمل کرده، هیچگونه پاداش نخواهد داشت، نماز همان نمازی است که پیغمبر اسلام ﷺ می‌خوانده، ولی نیت آن و مقصود از آن خلاف اسلام می‌باشد که بی‌ارزش و بدون نتیجه می‌شود. عده‌ای از صحابه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و علی آله و صحبه وسلم و همین پیغمبر اسلام از مکه المکرمة به طرف المدینه المنوره هجرت کردند. اگر کاملاً رسیده‌گی نماییم و از هجرت ایشان بیشتر جستجو کنیم، خواهیم دید که اگرچه همه‌شان مقصدشان شهر یثرب قدیمی یعنی مدینه الرسول بوده. ولی در ثواب هجرت با هم متفاوت هستند و بعضی از ایشان ثواب و اجر بیشتری از آن هجرت به دست آورده‌اند و بعضی کمتر. این تفاوت در ثواب بر اثر چیست؟ مسلمانانی که همه با هم خانه و کاشانه خود را برای یک هدف معین (مدینه) ترک کنند، چرا در ثواب هجرت یکسان نباشند؟

در صورتی که همه به خاطر دستور یک پیغمبر خدا محمد ﷺ مهاجرت نمایند، زیاد و کمی در ثواب برای چه باشد؟ چرا همه مانند همدیگر مهاجر واقعی نباشند؟ جواب چراها اکنون بیان می‌شود. موقعی که پیغمبر اسلام صلوات الله و سلامه علیه دستور هجرت از مکه به مدینه فرمودند، مسلمانان و صحابه همه به سوی مدینه عازم شدند و مقصود همه شهر مدینه بود. ولی در نیت با هم اختلاف داشتند، بعضی از صحابه به قصد تجارت به مدینه می‌رفتند و بعضی دیگر به قصد نکاح زنی در مدینه سفر کردند و برخی دیگر به منظور نزهت و گردش و تفریح حرکت کردند و برخی دیگر به نیت افتخار و نمایاندن اسلام خود عزم مسافرت نمودند. اما صحابه و مسلمانان واقعی تنها به خاطر حفظ اسلام خود و حفظ دین اسلام و به قصد نگهداشتن دین مبین اسلام و انتشار دادن

اسلام در تمام نقاط جهان و به قصد فرار از شهر ظلم به شهر اسلام و آزادی به طرف مدینه الرسول گام برداشتند و ایشان مهاجر صحیح و واقعی می‌باشند، پس تفاوت از اینجا است در حقیقت نیت منبع و سرچشمه تمام اعمال و اقوال است و همه چیزها از آن صادر می‌شود، و اختلاف نیست است که در زیاد و کمی ثواب تأثیر دارد. مسلمان واقعی تمام حرکات و سکناش عبات است. نماز و زکات و روزه و حجش عبادت است، امر به معروف و نهی از منکر عبادت است. صحبت‌هایش عبادت است، نشستن و برخاستن و خوابیدنش هم عبادت محسوب می‌گردد، و هر کاری که کند به حسب نیتش برایش نوشته می‌شود، اگر نیتش خیر باشد نتیجه آن خیر است و اگر نیتش شر باشد نتیجه‌اش شر است. مسلمان کار و کسبش عبادت است، ازدواج کردنش عبادت می‌باشد.

﴿الذاریات: ۵۶﴾

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ ﴿الذاریات: ۵۶﴾

«بنی آدم فقط برای عبادت آفریده شده، همانندی که جنس جن که برای عبادت خلقت شده‌اند. پس مقصود خدا از آفرینش جن و انس تنها عبادت او است.»

خلاصه عبادت خدا:

خلاصه عبادت این است که هر مسلمانی باید یقین و اعتماد صحیح داشته باشد که نفع و ضرر بدست خداوند متعال است، و هیچکس در این دنیا قادر نیست که بدون اراده خدا نفع و ضرری به کسی برساند. هر مسلمانی باید هنگام تنگدستی و ضرورت از خدا کمک بجوید، البته کمک‌خواستن بر دو نوع است:

مباشره و غیر مباشره:

مباشره یعنی بدون واسطه از خدا مددخواستن. مثلاً: به وسیله دعاء و نیایش و خواهش نمودن به سوی او و دست برافراشتن به درگاه او، کمک‌طلبیدن مانند فرزنددارشدن یا برکت در اموال داشتن و غیره. و غیر مباشره یعنی خواهشی که با واسطه

صورت پذیر شود. مراجعه نمودن به طیب و فراهم آوردن وسائل نجاج و غیره که در این دو نوع باید فقط از خدا یاری طلبید و این که قصد هر مسلمانی از انجام عبادت خدا فقط و فقط به دست آوردن رضایت و خشنودی خداوند متعال باشد و مخلصانه عبادت نماید.

بحث علمی:

خداوند متعال به ما عقل و هوش عطا نموده و به امر فرموده که در موجودات دنیا بیندیشیم و این خود نوعی عبادت می باشد و انسان باشد در زندگی هوش خود در منافع بشر به کار اندازد و از اضرار و آنچه باعث ناراحتی بندگان خدا می شود بپرهیزد و در همه کار قصدش به دست آوردن رضایت خداوند متعال و خشنودی بندگان خدا باشد.

تردیدی ورد آن:

بسیار کسانی هستند که می پرسند کافری که کارهای خیر بکند صدقه به فقراء و مسکینان بدهد دار و خانه ها و بیمارستان ها و مدارس بسازد در باره همسایگان و خویشاوندانش به خوبی رفتار کند.

چرا اجر و ثوابی نداشته باشد؟ و از کارهای نیک خود چرا نتیجه ای به دست نیامورد؟
جواب: خداوند اجر و ثواب هیچ بنده ای را ضائع نمی فرماید، و هر کسی که کار خوبی کند اعم از مرد و زن و مسلمان و کافر نتیجه ثوابش بهره مند خواهد شد. آیا کسی که خوبی کند نباید پاداش خوبی به دست آورد؟

هرگاه مسلمانی که ایمان به خدا و روز آخر داشته باشد. کار خوبی کند خداوند متعال پاداش همان کارش را برای آخرت ذخیره می نماید و نتیجه کارش را در آخرت به او می رساند. و باشد که آن مسلمان نتیجه عملش در این دنیا بخواهد ولی خدا ثوابش را برای آخرت پس انداز می نماید.

خدا هم نتیجه عمل خوب کافر را در این دنیا به وی خواهد داد.

بحث بی مورد:

کتب علم کلام مملوءاند از بحث‌های بی مورد و در خصوص صفات و ذات خداوندی بسیار اختلاف نموده‌اند که آیا مثلاً: علم خدا از ذات او یا از صفات او است و اختلاف دارند میان صفات و ذات خداوندی مثلاً: در علم و قدرت خدا و صفات خدا مانند خلقت و روزی و همین جدال و بحث‌ها سبب فتنه و تفرقه‌اندازی شده است. و بعضی از دانشمندان بر این عقیده‌اند که قرآن مخلوق می‌باشد و در این خصوص اختلاف فراوانی دارند و در موضوع چیزهای دیگری مانند زیبایی و رشتی و خوب و بهتر و قضا و قدر و اراده انسان و امثال این‌ها که علم اصلی این‌ها با خدا است.

و جهت حق در خصوص عبادت:

من بندگان خدا را به چیز تازه دعوت می‌نمایم که آن چیز به حق نزدیک‌تر و برای بندگان خدا مفیدتر و سودمندتر خواهد بود. و آن منتقل نمودن افکار مردم از دائرهٔ جدال و بحث و خصومت به دائرهٔ فروتنی در برابر قدرت و ارادهٔ خداوند متعال و پذیرفتنی آنچه مورد خشنودی خدا و خلق خدا است. به جایی که بنشینیم و در خصوص قرآن خدا که آیا مخلوق است و یا این که مخلوق نیست بحث و مجادله نماییم، بهتر است که به قرآن حق که از جانب خدا به واسطهٔ جبریل بر پیغمبر اسلام نازل گشته ایمان و اعتقاد صحیح بیاوریم و به آنچه قرآن دستور داده عمل نماییم و از آنچه نهی نموده پرهیزیم و او امر و نواهی آن را از جان و دل پذیرا شویم و برای تعلیم و نشر آن جامهٔ عمل پوشیده و در جادهٔ عمل قرار دهیم و همیشه از آن دفاع کنیم و آن را برنامهٔ زندگی خودمان قرار داده و احکام و اوامر آن در تمام کشورهای اسلامی پیاده نماییم و در مخلوق یا غیر مخلوق بودن قرآن زبان به حرکت نیندازیم و در این بحث و مجادله‌هایی که انسان به گناه و معاصی و اعتراض بر خدا می‌کشاند اجتناب کنیم و این خود حق است.

و اما کسانی که در بارهٔ قرآن خدا بحث می‌کنند و دهان را به بیهوده و پوچ‌گویی می‌گشایند در حقیقت امر مانند شاگردان مدرسه هستند که به ایشان گفته شود آموزگارانی

که در این مدرسه به شما درس داده‌اند، امتحان از شما نخواهند گرفت، بلکه تعدادی آموزگاران که با شما هیچگونه آشنایی نداشته باشند، برای امتحان شما از وزارت فرهنگ آموزش و پرورش گسیل خواهند شد تا شما گردان در روزهای امتحانات تغلب نکنید و چشم طمع و مددکاری از هیچکدام آن‌ها نداشته باشید، از شاگردان آن مدرسه کسانی هستند که از استماع این خبر مهم هیچگونه هراسی ندارند و برای برگذاری امتحانات بیشتر سعی و دقت می‌نمایند و می‌گویند که ما دروس خود را کاملاً می‌خوانیم و بیشتر کتاب‌های درسی را مطالعه می‌کنیم، دیگر چون که ما به خود اعتماد راسخ داریم هرکسی امتحان از ما بگیرد برای ما تأثیری ندارد ما حاضریم.

ولی عده دیگری از شاگردان آن مدرسه که تنبل و کندفهم و عقب‌افتاده هستند و از کتاب‌های درس‌شان فقط ورق‌زدن چیزی دیگر نمی‌دانند از شنیدن این خبر (که آموزگاران جدید برای امتحان شما می‌آیند) در هراس و ناراحتی می‌افتند که از ترس و ناراحتی همانند کسی که سرماخوردگی دارد دندان‌هایشان می‌لرزد و به این طرف و آن طرف می‌نگرد و همان عده کسول و پست‌فطرت به همدیگر نگاه می‌کنند و از یکدیگر می‌پرسند: آن عده آموزگاران جدید که می‌خواهند برای امتحانات ما بیایند، کی می‌آیند؟ چگونه می‌آیند؟ پیاده می‌آیند یا سواره؟

با اتومبیل می‌آیند یا هواپیما؟ شب می‌آیند یا روز؟ چند نفر اند و مال کجا هستند؟ و چه سؤالاتی از ما می‌کنند؟ بلند هستند یا کوتاه؟ سیاهند یا سفید؟ خلاصه به همینگونه سؤال‌های بیهوده و مزخرف می‌پردازند تا موقعی که همان عده آموزگاران تشریف بیاورند، هرچگونه استعدادی و آمادگی برای امتحانات ندارند و شکی نیست که این عده از شاگردان مدرسه در موقع آزمون دادن‌شان به جای این که با قلم بخواهند بنویسند بینی‌های خود را به کاغذ می‌مالند و به جای این که روی صندلی می‌نشینند و صندلی‌ها را بر دوش خود می‌گذارند و ممکن است که به جای پاسخ‌دادن به سؤالات امتحانات عکس

خودشان یا عکس موش و گربه بکشند و دو دستی به آموزگاران شان تقدیم نمایند، چرا اینطور باشند؟

و به هر حال، باید بدانیم که خداوند متعال در روز قیامت از سؤال‌های که عقل بشر به آن‌ها نمی‌رسد، از ما نمی‌پرسد، تنها از چیزهایی که در حدود علم و عقل بشر است و در اختیار ما گذاشته از ما سؤال می‌کند. خدا هیچ وقت از ما بنی آدم نمی‌پرسد روح کجا است؟ روح انسان چطور است، قضا و قدر کدام است؟ من کجا بودم؟ عرش و کرسی و لوح محفوظ چیست؟ جن و دیو و پری چطور اند؟ من چگونه تو را آفریده‌ام؟ خیر، خدا هیچگاه اینطور سؤالاتی از بندگانش نمی‌کند. ولی از بندگانش می‌پرسد: چرا نماز نخواندی؟ چرا روزه نگرفتی؟ چرا زکات ندادی؟ چرا به حج نرفتی؟ چرا امر به معروف و نهی از منکر نکردی؟ چرا زنا کردی؟ چرا خمر نوشیدی؟ چرا گواهی به دروغ دادی و یا کتمان شهادت نمودی؟ چرا بر مردم ظلم و ستم کردی؟ چرا در خرید و فروش و کیل و وزن خیانت کردی؟ چرا ربا گرفتی؟ چرا در راه من جهاد نکردی؟ چرا تکبر کردی؟ چرا فتنه و فساد به راه انداختی؟ چرا غیبت و نیمیت مسلمانان کردی؟ چرا در حق همسایگان و خویشاوندان بدی کردی؟ چرا از مردم حسد می‌بردی؟؟

خدا اینگونه سؤالات از بندگانش دارد که هر مسلمانی در زندگی باید به این سؤالات احساس مسئولیت کند و جواب صحیح و قانع‌کننده‌ای برای این سؤالات آماده نماید. ولی متأسفانه عده‌ای از مردم امروز به ویژه طبقه جوانان سؤال‌های بیهوده از اهل علم و دانش می‌کنند که نه فرضی است و نه سنت و نه مباح، فقط به خاطر توهین به دین اسلام و اهانت به اهل علم و ادب اینگونه سؤال‌های بی‌مورد می‌نمایند، مثلاً: می‌پرسند: خدا چیست و کجا است؟ روز قیامت کی می‌آید؟ حساب آخرت چگونه است؟ فلسفه نماز چیست؟ روزه برای چیست؟ انسان از میمون خلقت شده یا نه؟ پیغمبر اسلام چرا پیش از چهار زوجه برای خود انتخاب نموده؟ کسانی که اینگونه سؤالات می‌کنند، فرائض وضوء

و ارکان نماز و فرائض روزه و واجبات حج را که باید هر فرد مسلمانی آنها را بدانند نمی‌دانند، فرائض غسل را نمی‌دانند و از عرش خدا و لوح محفوظ سؤال می‌کنند.

مظاهر ایمان

شاگردی که ممتاز و زیرک و روشنفکر است علاقه به امتحانات دارد و همیشه و در همه اوقات خود را برای دادن امتحان مهیا و آماده می‌کند و این علاقه خود سبب می‌شود که در امتحان قبول شود و موفق باشد. ولی شاگرد لهو کسول و عقب‌افتاده امتحاناتی نمی‌شناسد فقط به جای درس خواندن به لهو و لعب و بازی می‌پردازد و هیچگونه استعدادی از برای امتحان دادن ندارد و این کسالت و سستی سبب مردود شدن و عقب‌ماندن او می‌گردد.

ایمان و عمل:

ایمان از عمل کردن جدا نیست و ایمان هیچکس بدون عمل نتیجه‌ای ندارد، زیرا که عمل نتیجه ایمان و ثمره‌ای از ثمرات آن است و عمل، مظهر ایمان شخص می‌باشد. و بدین جهت است که خداوند متعال ایمان و عمل صالح در ردیف هم بیان فرمود:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٤﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ [الأنفال: ٢-٤].

«محققاً مؤمنان واقعی کسانی هستند که هرگاه نامی از خدا یاد شود دل‌هایشان می‌ترسند و چون تلاوت شود برایشان آیاتی از قرآن ایمان‌شان افزوده می‌گردد و بر خدای خود توکل می‌نمایند مسلمانان صحیح کسانی‌اند که برپا می‌دارند نماز را و از آنچه روزی‌شان فرموده‌ایم انفاق می‌کنند (زکات می‌دهند)، در حقیقت ایشان مؤمنان برحق‌اند».

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ﴾ [النور: ٦٢].

«و مؤمنان حقیقی کسانی هستند که ایمان صحیح بیاورند به خدا و پیغمبرش و هرگاه باشند

همراه او در کاری که مردم باید بر آن اجتماع نمایند مانند امور جهاد و غیره از پیش حضرت محمد ﷺ دور نمی‌شوند، تا این که اجازه از او دریافت نمایند».

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٥﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾ فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾﴾ [المؤمنون: ۱-۹].

«به راستی مؤمنان رستگار شدند. همان کسانی که در نمازشان خاشع (و فروتن) هستند. و کسانی که از لغو (و کارهای بیهوده) روی گردانند. و کسانی که زکات را انجام می‌دهند. و آنها که شرمگاه‌شان را حفظ می‌کنند. جز بر همسران‌شان یا (بر) کنیزان‌شان، پس بی‌گمان اینان (در بهره‌گیری از آنان) ملامت نمی‌شوند. پس کسی که فراتر از این بخواهد، آنانند که تجاوز کنند. و کسانی که امانت‌های‌شان و عهد خود را رعایت می‌کنند. و کسانی که بر نمازهای‌شان مواظبت می‌نمایند».

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ﴾ [البقرة: ۱۷۷].

«نیکوکاری نیست به این که روی خود را به طرف مشرق و مغرب برگردانید و لکن نکوکاری در کسی است که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد و همچنین به فرشتگان کتاب و پیغمبران خدا ایمان بیاورد و بدهد مال خود را با طیب نفس و آرامی دل خویش به کسانی که نزدیک و خویشاوندان او باشند و به یتیمان و مسکینان و کسانی که چون با دیگری عهد ببندند عهد خود را نگهدارند و صبر و شکیبایی پیشه کنند در اوقات فقر و ناراحتی و بیماری و در ایام جنگ».

ایمان می‌افزاید:

عده‌ای از دانشمندان به ایمان نظر مستقیم انداخته‌اند به اعتبار این که کلمه ایمان خودش برای هر فردی از بشر عقیده‌ای است ثابت و قابل تجزیه نمی‌باشد، یعنی منظور این عده از دانشمندان این بوده است که هر انسانی در دنیا از یکی از دو حالت خارج نیست یا مؤمن باید باشد یا کافر، میان ایمان و کفر هیچ راه دیگری وجود ندارد و بالآخره به این نتیجه رسیده‌اند که ایمان هیچگونه تأثیری در عمل انسان‌ها ندارد، نه آن را می‌افزاید و نه از آن می‌کاهد.

و لکن گروه دیگری از دانشمندان اسلام در باره ایمان نظر دیگری دارند و آن است این که ایمان منوط به عمل انسان است و به این عقیده‌اند که ایمان در عمل انسان تأثیر زیادی دارد تا به جایی که ایمان، ایمان بعضی از مسلمانان را می‌افزاید و همین عقیده برحق است و با فرموده خداوند متعال مطابق می‌باشد: خداوند فرموده:

﴿وَإِذَا ثَلَيْتَ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ وَزَادْتَهُمْ إِيمَانًا﴾ [الأنفال: ۲].

در آیه نخستین خدا فرموده: «و هرگاه تلاوت شود برایشان (یعنی مؤمنان) آیاتی از قرآن خدا، بر ایمان مسلمانان می‌افزاید».

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ [التوبة: ۱۲۴].

در این آیه می‌فرماید: «پس کسانی که ایمان آورده‌اند، ایمان‌شان بازهم افزوده و اضافه می‌گردد».

﴿وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۲۲].

خدا فرموده: «تذکر دادن مسلمانان به خدا و قرآن و پیامبرانش چیزی بر آن‌ها زیاد نمی‌شود، مگر ایمان و تسلیم شدن‌شان به درگاه خدا». پس از سه ایه مذکوره معلوم شد که تذکر دادن و توجیه نمودن مسلمانی به اسم خدا و احکام قرآن بازهم ایمان او زیادت‌ر می‌کند.

ترک کردن عمل (فرائض و واجبات دینی) دلیل کفر نمی‌باشد:

علماء اهل سنت اتفاق دارند بر این که به مجرد مرتکب شدن به گناهی یا ترک نمودن واجبی مانند نماز و روزه و غیره انسان کافر نخواهد بود. به شرطی که هرگاه انسان مرتکب گناهی شود، مانند زنکاری یا رباخواری و غیره اعتقاد به تحریم آن حرام داشته باشد و نگوید که مثلاً: زنا یا ربا حرام نیست و چون یکی از فریضه‌های دینی را انجام ندهند، مانند نماز و زکات، نگوید که این فرض نیست و اعتقاد به واجب و فرض بودن آن داشته باشد چنین کسی مسلمان ولی ضعیف‌الایمان می‌باشد. اما هرگاه کسی واجبی را ترک کند مثل نماز و عقیده‌اش این باشد که نماز قدیمی است و فرض نیست یا عادت است. همچنانکه بعضی از جوانان عصر اینطور عقیده‌های باطله را دارند و یا این که چون مرتکب به گناهی گردد مانند زنا یا ربا یا گواهی به دروغ باید اعتقاد کامل داشته باشد که این کار حرام و کردن آن گناه است و نگوید که مثلاً: زنا و غیره گناه نیست، یعنی به تحلیل آن اعتقاد و ایمان صحیح و ثابت داشته باشد. بنابراین، هرگاه کسی بگوید من نماز نمی‌خوانم، زیرا که نماز فرض نیست، قدیمی است، کافر محسوب می‌شود، و یا این که مثلاً بگوید: من زنا می‌کنم، زیرا که زنا حرام نیست و باز هم کافر شمرده می‌شود.

و در حدیث روایت شده: «لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ».

یعنی: «زناکار موقع زناکردن ایمان ندارد، دزد موقع دزدیدن ایمان ندارد».

مقصود این نیست که زناکار کافر است یا این که دزد کافر است، نه. مقصود این است که زنا کار کافر مطلق نیست، ولی زناکار در موضع شروع به زناکاری اگر خدا را به یاد آورد، یقیناً از عمل زنا پشیمان گردیده و دست به این کار نخواهد زد، دزد هم هرگاه خدا را به یاد بیاورد شکی نیست که از دزدی اجتناب می‌کند.

ثمرهای ایمان:

ثمرهای ایمان صحیح خلوص نیت و صفا دادن دل‌ها و آراسته نمودن مقاصد بشر است. پیغمبر اسلام محمد مصطفی ﷺ همه ثمرات ایمان را در یک کلمه جامع و شامل

بیان فرموده است، کلمه‌ای که محتوی تمام معانی و جمع‌کننده همه مقاصد می‌باشد، کلمه‌ای که هیچ‌گونه گوینده‌ای از نوع بشر نتوانسته مقابل آن کلمه دیگری بیان نماید و آن (احسان) می‌باشد:

«أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ».

«خدا را بندگی نمایی همانگونه که خدا را می‌بینی، ولی اگر تو خدا را نمی‌بینی، خدا تو را خواهد دید».

ذکر خدا:

اولین ثمرهای ایمان ذکر خداوند متعال است و من کتاب دانشمندی را که فعلاً اسمش فراموش کرده‌ام، مطالعه نموده‌ام. مؤلف نامبرده در باره خودش چنین حکایت کرده است: خالویی عبادتکار و خداترسی داشتم که پیوسته مشغول نماز و عبادت بود و من همیشه ملازم و همصحبت او بودم، روزی به او گفتم: خالو جان! چکنم که مانند تو عبادتکار شوم و خداترس باشم، گفت: روزی سه بار بگو: «إِنَّ اللَّهَ نَاطِرٌ إِلَيَّ» خدا مرا می‌بیند «إِنَّ اللَّهَ مُطَّلِعٌ عَلَيَّ» خدا از من اطلاع دارد. من یک هفته این جمله‌ها را تکرار کردم، سپس به من گفت: بعد از هر نماز این‌ها را تکرار بخوان من هم پس از هر نماز آن‌ها را می‌خواندم، سپس برایم گفت: این جمله‌ها را همیشه در دل بسپار و به خاطر خوددار به همین سبب من نیز مانند او خداترس شدم و هرگاه می‌خواستم گناهی کنم به یاد می‌آوردم که خدا مرا می‌بیند و از من کاملاً با اطلاع است و بدین جهت بود که دست به هیچ گناهی نزد من و پرهیزگاری را پیشه نمودم.

و خداوند متعال در قرآن ذکر را بر دو نوع بیان فرموده است: ذکر به دل و ذکر به زبان. از نوع ذکر به دل می‌فرماید:

﴿فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ﴾ [الكهف: ۶۳].

در شأن قصه حضرت موسی با همسفرش «یوشع بن نون» «من ماهی را فراموش کردم و در حقیقت مرا از یاد آن ماهی بازداشت مگر شیطان که آن را به یاد آرم».

در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿أَذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ﴾ [المائدة: ۱۱۰].

«به یاد آور نعمت مرا بر خود و پدر و مادرت».

و باز هم فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾ [الأحزاب: ۹].

«ای مؤمنان به یاد آورید نعمت خدا را بر شما».

نعمت خداوندی زیاد است، از قبیل نعمت سلامتی، نعمت فرزند نعمت مال و غیره و

از ذکر به زبان خدا فرموده:

﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ﴾ [مریم: ۴۱].

«و به یاد آور در کتاب حضرت ابراهیم را».

﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ﴾ [مریم: ۱۶].

«و به یاد آور در قرآن مریم را».

﴿أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾ [یوسف: ۴۲].

«مرا یاد کن پیش آقایت».

﴿وَأَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾ [المائدة: ۴].

«و به یاد آورید نام خدا بر آن یعنی بر ذبیحه».

هرگاه بشر بخواهد ایمان خود را امتحان کند و نیروی ایمانش را درک نماید، باید اولین کاری که بخواهد بکند به عقل و هوش خویش مراجعه کند و در تنهایی و در میان مردم، در بازار، در راه و در همه اوقات از عمرش خدا را در نظر داشته باشد و یقینی بداند که در هر جا این زمین پهناوری که باشد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وی را می‌بیند و در هیچ مکان و زمانی از نظر خدا پنهان نمی‌گردد، از کوچک‌ترین حرکاتش مطلع و آگاه است. بنابراین، هر مسلمان واقعی باید از هرگونه کردار و گفتاری که باعث خشم و ناراحتی خدا می‌شود، دور شود و کردار و گفتارهای را عادت نماید که موجب رضایت خدا باشد،

هرگاه یکی از واجبات دینی را انجام دهد، باید به خاطر آورد که به خاطر جلب رضایت خداوند متعال این واجب را انجام دادم، و هرگاه از یکی از محرمات در شرع بپرهیزد باید به خاطر آورد که به خاطر جلب خشنودی خدا از این کار ناروا دست کشیدم و در این دو حالت یعنی انجام واجبات و اجتناب محرمات باید فقط مقصودش به دست آوردن رضایت خدا و تحصیل اجر و ثواب باشد. و هرگاه دو راهی در اختیار (ای مسلمان) گذارده شود، پس هرکدام که تو را به بهشت می‌رساند انتخاب نما و از راه دیگری که سبب نابودی و هلاکت تو باشد بپرهیز، اگر مسلمان واقعی هستی. و همیشه در زندگی به فکر خود باش و از عمر کوتاه خود نتیجه‌ای بگیر و دلباخته مال دنیا نباش که همه این اموال رفتنی است و تنها عمل صالح است که عمل‌کننده را در دنیا نیکبخت و در آخرت سعادت‌مند می‌کند و از تفکر و تعقل در قدرت الهی غافل مباش و به واسطه خطاب و مواظطه الحسنه و پند و اندرزهایی که از اهل علم و ادب می‌شنوی ایمان خود را بیفزای و خود را از جمله این آیه کریمه قرآنی به حساب آور:

﴿وَإِذَا ثَلَيْتَ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ وَزَادْتَهُمْ إِيمَانًا﴾ [الأنفال: ۲].

«و چون آیات او بر آنها خوانده شود، ایمان‌شان افزون گردد».

و در آیه‌های دیگر که قبلاً بیان و ترجمه شده.

اهل تقوی کسانی هستند که شامل این آیه باشند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾

[الأعراف: ۲۰۱].

«محققاً اهل ورع و تقوی کسانی‌اند که هرگاه فراموشی و نسیان از شیطان به ایشان برسد به زودی خدا را به یاد می‌آورند و از نسیان و اشتباهات خود به خود می‌آیند، ناگهان ایشان دارای بصیرت می‌شوند».

و بهترین ذکرها ذکر است که با دل و زبان همراه باشد یعنی تلفظ و حضور قلب با هم باشند. اما اگر خدا فقط با زنان باشد و هیچگونه دخالتی از دل در آن ذکر نباشد

ذکری بی نتیجه و بی ثمر خواهد بود مانند فروشنده گان کیک و سایر شیرینی های دیگر کشور شام (سوریه) که در کوچه و بازار صدا می زنند: «الله کریم» خدا کریم است، و همچنین فروشنده گان کاهو (خس) که در کوچه و خیابان ها با صدای خشن و بلند می گویند: «الله الدایم» خدا دایم است. در حقیقت اینگونه جملات دعایی نظر به این که قصد دعاء و طلب ثواب از خدا است گذشته از این که بدون نتیجه و بدون ثمر است، بلکه باعث گنجهاری هم خواهد شد. مانند کسی که در ابتداء کاسه خمر به دهان بردن بسم الله الرحمن الرحیم می گوید و مانند کسی که چون قصد زنا یا دزدی و یا ظلم داشته باشد نام خدا می برد و مانند کسی که در موقع رقصیدن و ترانه های باطل و عشق آمیز و شهوت انگیز و در موقع خمر و شراب و قمار و لهو و لعب و فسادکاری یا وادار نمودن زنان مغنیه و فاحشه به رقص و پاکوبی نام خدا را می برد. در حقیقت نام خدا در همه این مواقع حرام و از گناهان کبیره محسوب می باشد و کسانی که این کار را بکنند فاسق اند و اگر قصدش از این عمل استهزاء و استخفاف و مسخره کردن به نام حق تعالی باشد کافر مطلق خواهد بود.

و بهترین ذکرهای خدا تلاوت قرآن و رکوع و سجود و تسبیح و تهلیل و آوردن مأثوره که از خود پیغمبر اسلام ﷺ روایت شده است. و بعضی جمله های دعایی که از فرموده های خداوند متعال در قرآن ذکر شده است:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾ [الحشر: ۱۰].

«پروردگارا! ما را و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند ببامرز».

﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [البقرة: ۲۰۱].

«پروردگارا! به ما در دنیا نیکی عطا کن، و در آخرت (نیز) نیکی (عطا فرما) و ما را از عذاب آتش ننگه دار».

﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۹۳].

«پروردگارا! ما شنیدیم که ندا دهنده‌ای به ایمان فرا می‌خواند، که: «به پروردگار خود ایمان بیاورید»».

﴿وَأَعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَأَرْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾

[البقرة: ۲۸۶].

«(پروردگارا!)... ما را بیامرز و به ما رحم فرمای. تو مولا و سرور مایی پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان».

و از این دعاها در قرآن بسیار بیان گردیده‌اند. و اما آنچه بعضی از مردم امروز به آنها عادت دارند و از رسوم قدیمی خود می‌دانند مانند جشن‌های ذکر دستجمعی نظر به این که شامل رکوع و سجود و خم کردن کمر و بلندشدن و حرکات‌هایی بیهوده به طرف راست و چپ و عطریختن و عود و بخور سوزاندن و لحن‌های بیجا است در حقیقت تمام این‌ها حرام می‌باشد. و دانشمندان اسلام اینگونه اعمال را ناپسند می‌دانند، چون هنگام ذکر دستجمعی حرکات‌های ناروا و گفتارهای ناشایسته و بی‌معنی مانند آه و آخ از خود نشان می‌دهند. در حاشیه کتاب (ابن عابدین) که عمده مذهب حنفی است اینگونه برپاداشتن ذکر حرام نوشته شده و گفته است که کسی به جز این که نادان، بیخرد و بی‌شعور باشد ذکر بدین ترتیب انجام نمی‌دهد و هرکس چنین اعمالی در ذکر خداوند انجام می‌دهد دارد و عقیده داشته باشد که درست است ممکن است ای رشته از کفر و بی‌ایمانی در او باشد.

امید و بیم از خدا:

مسلمان واقعی باید میان امید و بیم از خدا باشد تا از خدا بترسد و هم به او امید داشته باشد. و یقینی بداند که خدا هم سریع الحساب است و هم شدید العقاب. در قرآن مجید هدایت شده که:

﴿عَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ﴾ [غافر: ۳].

یعنی: «خداوند متعال هم آمرزنده گناه، قبول کننده توبه‌ها و هم انتقام گیرنده سخت است».
 وعفو، رحیم و أرحم الراحمین هم می‌باشد، عفو، رحیم، عفوکننده و مهربان، وأرحم
 الراحمین: مهربان‌ترین مهربانان. بنابراین، خدا بخشنده مهربان است و خدا هیچکس از
 بندگان خود را از رحمت خود محروم نمی‌فرماید، و رحمت‌های بیکران او شامل همه
 موجودات بوده است و درین باره می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّكَ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ [یوسف: ۸۷].

«پس ایمن نشوند از فکر خدا مگر زیانکاران».

﴿فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾ [الأعراف: ۹۹].

«از مجازات خدایی ایمن نمی‌باشد مگر زیانکاران».

در اوائل این کتاب گفته بودیم که خدا هیچوقت ممکن نیست با یکی از مخلوقاتش
 تشبیه داد. بار دیگر اینجا هم با مثال‌های در این باره روشنی خواهیم انداخت، مثلاً: ایوب
 از شیر درنده‌ای که در جلوش ایستاده و نیش‌های تیز خود را برایش نمایان کرده
 می‌خواهد به او حمله‌ور شود، شکی نیست که ایوب از آن شیر می‌ترسد، ولی ترسیدن او
 از شیر محدود است. هرگاه صیادی که تفنگ به دست دارد و بیاید و آن شیر را از پای
 درآورد و آن را در جلو ایوب درازش کند دیگر ایوب از آن ترس ندارد.

داود چون در وسط دره‌ای رفته باشد ناگهان باران عظیمی بیارد و سیل بزرگی در آن
 دره جریان یابد، شکی نیست که داود از این رود می‌ترسد و به زودی خود را از آن
 نجات می‌دهد، ولی چون از آن رود بدر رود یا آب آن پایان یابد دیگر داود از آن نخواهد
 ترسید. پس ثابت شد که ترسیدن داود از رود و جریان آب عظیم در آن محدود است. اما
 ترسیدن از خدای تبارک و تعالی همیشگی و غیر محدود است. الرحمن الرحیم یعنی
 بخشنده مهربان به جهت این که رحمت خدا از غضبش بیشتر است، در اول هر سوره از
 قرآن خداوند رحمت و بخشایش خود روشن فرموده و تمام سوره‌ها را به الرحمن
 الرحیم افتتاح نموده است.

مالک یوم الدین صاحب روز قیامت و در بعضی قراءت ملک یوم الدین یعنی پادشاه روز جزاء می‌باشد. و لکن با کمال تأسف باید گفت که بیشتر مسلمانان امروز امید را بر ترس از خدا ترجیح داده‌اند. از خدا هیچگونه نمی‌ترسد و عقوبت و عذاب‌های سخت و دردناک او را هیچگاه به خاطر نمی‌آورند، فقط می‌گویند: خدا کریم است، خدا رحیم است، خدا آمرزنده است، این جمله‌ها را می‌گویند. ولی هیچوقت عذاب دردناکش به خاطر نمی‌آورند. دوزخ و آتش‌های سوزنده‌اش به یاد نمی‌آورند، می‌دانند که همیشه و در همه جا خدا ایشان را می‌بیند، ولی خلاف می‌کنند در موقع انجام گناه مانند روزه‌خوردن، زناکردن از نظر مردم پنهان می‌شوند. ولی از خدا که همیشه آن‌ها را در نظر دارد، شرم و حیاء نمی‌کنند و دست به هرگونه بدکاری می‌زنند، و مسلمانی که واقعی باشد و جمیع فرائض و واجبات دینی را انجام بدهد و از همه محرمات و خلافکاری بپرهیزد، نزد خدا از فرشته‌گان مقرب‌تر و بهتر است و به بهترین درجات عالیة الهی دست یافته است.

ولی مسلمانی که واقعی نباشد همه فرائض و واجبات دینی را انجام بدهد و کارهای گناه و ناشایسته مانند زنا و دزدی و گواهی به دروغ و ظلم و غیره بنماید به درگاه خدا مسلمان است. ولی نه مسلمان واقعی و صحیح. و چنین شخصی مانند شاگردی است که در امتحانات ثمره خوب و معدل خوب به دست نمی‌آورد فقط دقت می‌کند که از شماره ۷ کمتر به دست نیآورد تا نه به درجه ممتاز برسد و نه مردود و تجدید شود فقط به اندازه‌ای که در صنف نماند.

توکل بر خدا:

خداوند می‌فرماید:

﴿إِنْ كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا﴾ [یونس: ۸۴].

«اگر شما ایمان به خدا آورده‌اید، پس بر او توکل نمایید.»

و باز هم فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«به راستی که خدا توکل‌کننده‌گان را دوست می‌دارد».

توکل یعنی چه؟ و حقیقت آن چیست؟

قبلاً گفته‌ایم که نفع‌رساننده و ضرررساننده اصلاً خدا است. خدا عقل و هوش به بشر عطا فرموده تا به وسیله آن راه خیر و شر را از همدیگر جدا سازند، طرق خیر را بگیرند و از راه‌های شر و زیان‌رساننده پرهیز کنند.

پس آیا توکل بر خدا یعنی ترک اسباب نیک بختی و عدم تفکر و اندیشیدن در امور زندگی است؟

بعضی از متصوفین عقیده دارند که معنی اصلی توکل ترک هرگونه اسباب و عدم تفکر در زندگی است. برای امرار معاش و به دست‌آوردن روزی زحمت و کوشش نکند و بنشیند به انتظار این که بدون عمل و کار خدا روزیش را از آسمان بر او بیندازد و هرگاه انسانی مریض شود، هیچگونه دواء و دارویی نخورد و خود را به قصد و معاینه به خدمت طبیب نرساند و امیدش بر این باشد که بدون تشخیص طبیب و استفاده‌نمودن از دوا، خدا او را شفا دهد و هرگاه عزم سفر کند هیچگونه زاد و توشه‌ای با خودش نبرد که خدا او را بدون حساب روزی می‌دهد و برای کسب علم و دانش به خدمت هیچ عالمی نرود به امید این که بدون تعب و دقت و کوشش و کسب فیض از علماء کاسه سر او از همه نوع علم و دانش پر می‌شود. در حقیقت تمام این امید و آرزوها باطل و از نظر شریعت محمد مصطفی ﷺ کاملاً غلط است. چونکه خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿فَأَنْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: ۱۰].

«پس شما ای مسلمانان! پخش و منتشر شوید در زمین و بجوئید و طلب کنید از فضل و نعمت‌های خدا».

مقصود خدا از این آیه قرآن این نیست که شما در خانه بنشینید و پا روی پا بگذارید و یا این که روی پشت بخوابید و دست به هیچگونه کار و کسبی نزنید که خدا روزی شما را در دستمالی بسته و بر سر شما نازل می‌نماید، خیر بلکه مقصد سوره الاحرام این است

که شما در کره زمین پخش گردید و به همه اطراف و نواحی زمین خدا سفر کنید تا روزی تان به دست آورید و از خدا طلب کمک و موفقیت و یاری و خیر و برکت نمایید و به انتظار دستمال آماده و غذای مهیا از خدا ننشینید که خدا بدون سعی و کوشش به هیچکس غذای نمی‌دهد. بنابراین، در زندگی هر فردی موظف است که به کاری مشغول گردد و برای امرار معاش و به دست آوردن رزق و روزی دست به عملی که در شرع اسلام مباح و جائز است بزند و بیکار و بدون عمل در خانه نشیند، کارهایی که در اسلام روا و جائز است بسیارند مانند: تدریس علوم دینی و تعلیم قرآن و نجاری و حدادی و پارچه‌فروشی و دکان‌داری و قصابی و رانندگی و بنایی و صنعت‌کاری و غیر این‌ها، اما کارهایی که در اسلام حرام است هر مسلمان باید از آن‌ها اجتناب کند مانند: خمر و شراب‌فروشی و قماربازی و رباخواری و رشوه‌گیری و دلالی نمودن بر فاحشه و غیر این‌ها. و فروختن کتاب‌های ضد دین و تبلیغات ضد مذاهب و برخلاف دین مبین اسلام. پس از هر فردی از ما باید به نوعی از کارهای مجاز اشتغال یابد و کمک و یاری از خدا بخواهد، «مَنْ جَدَّ وَجَدَ» «جوینده یابنده است».

و همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَتَزَوَّدُوا﴾ [البقرة: ۱۹۷] «برای خودتان توشه‌ای بپندوزید»، و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «یا عباد الله! تداووا» «ای بندگان خدا هرگاه مریض شدید دواء استعمال نمایید». و و باز هم فرموده است: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» «طلب دانش فرض است». بنابراین، هر کسی که در خانه به انتظار سفره بنشیند و دست به هیچ نوع عملی نزند، و هر کسی که مریض شود به پزشک نرود و به امید رسیدن دواء و شفاء در خانه پادراز کند. و هر کسی که در سفر توشه با خود حمل نکند و به امید روزی بدون کوشش از خانه حرکت کند. هر کسی که برای تحصیل علم و ادب به خدمت دانشمندان نرود و به انتظار علم و ادب در خانه جای بگیرد، در حقیقت چنین کسانی مخالف شرع اسلام‌اند و از احکام قرآن و اوامر اسلام هیچگونه نتیجه‌ای نگرفته‌اند. و می‌توان گفت که ایشان نادانند و دست به خودسری و بی‌باکی و بی‌پروایی زده‌اند و باید یقین داشت که نه

واگذار نمودن کارها به سوی خدا سبب توفیق و پیروزی است و نه هم سبب بتنهایی و بدون کمک از خدا توفیق‌دهنده بشر می‌باشد، بلکه هر کسی که امید توفیق و آرزوی رسیدن به مراد و مقاصد خود داشته باشد باید از هردو یعنی هم از خدا و هم از عمل کردن کمک بطلبد تا موفق گردد. چون قصد سفر کند باید توشه همراه داشته باشد و وسائل سفر برای خودش مجهز کند تا به کمک توشه و وسائل سفر و به یاری خدا به مقصدش برسد. و چون قصد تحصیل علم و دانش نماید. لابد خود را به دانشمندی برساند و کتب لازمه برای خود فراهم آورد و آن‌ها را مطالعه نماید و برای درک مطالب و معانی آن‌ها ذهن خود را روشن کند و از خدا هم کمک یاری بخواهد تا علم و دانش بیاموزد. و چون گرسنه شود و بخواهد سیر گردد باید گندم کاشته شود. سپس آبیاری و درو و خرمن جمع‌آوری شود آنگاه به آسیا برده و به آرد تبدیل شود. سپس خمیر کرده و در تنوری نان پخته شود و بالآخر با دست لقمه کند و بخورد.

و در ضمن کسانی هم هستند که به خدا هیچگونه اعتقادی ندارند و قدرت و اراده الهی را در کار مریض دخالت نمی‌دهند. و می‌گویند که هرگاه خدا مریضی را شفا دهد، پس چرا آن مریض باید به دکتری متوسل شود و از او دواء و سوزن طلب کند و کمک از آن دکتر بخواهد؟ و می‌گویند که فقط همان دکتر و دواء و سوزن است که مریض نامبرده شفا می‌بخشد نه اراده خدا، چون اگر شفای بیمار به اراده خدا باشد، لازم به استعمال دواء نیست. اما من در جواب این کسان می‌گویم: برای روشن نمودن پاسخ‌تان سؤالی دارم: فرض کنید سعد و سعید هردو مریض باشند و به یک نوع مرض مبتلا شده باشند و در یک بیمارستان بستری و زیر نظر یک دکتر متخصص قرار گرفته باشند. دکتر نامبرده هم یک نوع دواء و یک نوع سوزن و آمپول به آن دو تزریق کند، سعد شفا یابد و سعید چشم از جهان ببندد؟ چرا؟ سؤال دوم: نجیب و حیب برادراند و در یک مساحت زمینی که کنار هم واقع شده و از هم جدا گردیده می‌خواهند گندم بکارند، هردو با هم با یک نوع وسائل شخم، شخم می‌کنند و با یک وسائل آبیاری می‌نمایند، مثلاً:

هر دو از آب چاه یا چشمه و یا از باران آبیاری می نمایند و با هم می خواهند خرمن و درو کنند و چون گندم هایشان به خوشه می رسد و موسم درو فرا می رسد (ملاحظه: باید روشن کرد که گندم هایشان از یک بذر بوده) یک روز یا دو روز قبل از شروع به درو کردن باد عظیمی و یا سیل خروشان می آید و به گندم های نجیب هیچگونه آسیبی و اذیتی نمی رسد، و گویا که از آن باد یا سیل خبری ندارد و زحمات و خستگی های نجیب بی نتیجه نمی ماند و در عوض ده کیلو هزار کیلو گندم پاک و درست به دست می آورد. اما گندم های آقای حبیب چنان از آن باد یا سیل زیان می بیند که صبح که حبیب به دیدن گندم هایش برود به جای آن ها خاکستر گرم و نرم و سیاه مشاهده کند و همه زحمات و خستگی هایش به همراه آن بار یا سیل برود. در صورتی که قدرت و اراده خداوند متعال در کارهای نجیب و حبیب دخالت نداشته باشد، در حالی که بذر یکی، زمین شخم یکی و سائل شخم یکی و آب هم یکی باشد، چرا اینطور به سر حبیب دربیاید که تا مادامی که نفس زندگی می کشد دیگر هیچگاه دست به تخم و شخم نبرد و با دست خالی و پای خسته در کنج خانه اش زمین گیر شود؟

و نجیب در عوض ده کیلو گندم هزار کیلو گندم جمع آوری نموده و آن ها را در کنج یکی از خانه هایش صف دهد تا سقف خانه اش هم پیدا نباشد؟ چرا؟

بنابراین، ثابت و روشن است که اراده حق تعالی در همه امور و کردار بشر دخالت دارد و بدون اراده و خواست خدا هیچ چیز انجام نمی گیرد. پس هر کسی که بخواهد بر خدا توکل کند نه این که بگوید: توکلت علی الله یا بر خدا توکل نمودم. بلکه مقصود از توکل فراهم آوردن وسائل لوازم کار مورد نظر و سعی و کوشش نمودن به حد الامکان و واگذار کردن عاقبت به خدا و کمک خواستن از او است. زیرا که لفظ توکل بدون عمل نتیجه بخش نخواهد بود. و باید به علاوه توکلت علی الله با امل و عمل همراه باشد.

شکر خدا:

انسان باید همیشه از خدا راضی و خشنود باشد در خیر و شر و خوشی و ناراحتی مطیع خدا و از خدا کاملاً رضایت داشته باشد. هر غنی و فقیر و تندرست و مریض در هر حال باید از خدا راضی باشد. اگر خدا او را غنی و توانگر یا فقیر و ضعیف الحال بگرداند باید از خداوند متعال راضی باشد. و شکر خداوند به أحسن الحال به جا آورد. خداوند می فرماید:

﴿وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ﴾ [النمل: ۴۰].

«هرکسی که شکر خدا را به جا آورد در حقیقت شکر خود را به جا آورده»، زیرا که پاداش و اجر شکرکردنش برای خود او است.

﴿وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

«و خدا شکرکننده گان را پاداش خواهد داد».

مقصود این که هر کسی که به درگاه خدا شکر نماید و شکر او را به جا آورد خدا ثواب و پاداش او را ضائع نمی فرماید و یقیناً در مقابل شکرگزاردانش اجر و ثواب به او عطا خواهد نمود. و شکر از ثمرهای ایمان است. هرگاه در دنیا یکی از رفقاء و دوستانت در باره تو ای مسلمان خوبی کند، مثلاً: تو را به خانه اش و یا به قهوه خانه ای دعوت نماید و یک لیوان چای و یا یک شیشه نوشابه برای تو تقدیم دارد. اگر تو قدرت داشته باشی که خوبی او مثلاً لیوان چای و یا نوشابه ای که به تو داده جبران کنی. ولی به عمد جبران نکنی و در عوض چیزی به او ندهی در حقیقت مقصر می باشی و شایسته است که هرگاه تو او را ببینی به خانه و یا به قهوه خانه ای ببری و نیکی او جبران نمایی. بنابراین، احسان و خوبی کردن باید در عوض آن خوبی و احسان به جا آورد. پس چرا خوبی ها و نعمت های خداوندی که بی شمار است جبران نمی کنی، نعمت اسلام نعمت تندرستی نعمت قدرت نعمت فرزند، نعمت مال، نعمت عقل و نعمت های دیدن و شنیدن و غیره این ها همه نعمت های الهی است که تو از آن ها بهره مند شده ای. پس چرا مطیع او نیستی و در مدت کوتاه عمر خود او مخالفت می کنی، ولی انسان تا به مرضی دچار نشود قدر

تندرستی را نمی‌داند و تا فقیر نشود، قدر غنا و توانگری را نمی‌شناسد. و تا سیم برق کهرباء بر او قطع نشود قدر نعمت روشنی را نخواهد دانست.

و از قدیم گفته‌اند: سواره قدر پیاده را نمی‌داند و سیر قدر گرسنه هم نمی‌داند، در اینجا به جا است پرسیده شود، به جا آوردن شکر خدا چگونه است؟ هرگاه فردی از مسلمانان غنی و توانگر باشد و زکات و صدقه نهد و روزی هزار بار بگوید: الشکر لله شکر خدا، شکی نیست که او شکر به جا نیاورده و گنهکار خواهد بود. چون مقصود از شکر خدا کردن نه تلفظ کردن کلمه شکر به زبان است. بلکه مقصود خدا از به جا آوردن شکر او ادانمودن تمام فرایض و واجبات و اجتناب نمودن از تمام محرمات است. و منظور از شکر فی الواقع اعتراف نمودن به نعمت‌های الهی و اقرار کردن به منت و کرم و فضل الهی است. خدا می‌فرماید:

﴿اعْمَلُواْ ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا﴾ [سبأ: ۱۳].

«ای قوم پیغمبر داود به شکر خدا عمل کنید».

از این آیه روشن است که مقصود خدا از شکر نه به گفتن و تکرار کردن کلمه شکر است، بلکه عمل نمودن به آن می‌باشد. هرگاه شخصی پنج نوعی از خوراکی‌های لذیذ و خوش طعم در سفره‌اش باشد و همسایه‌ای فقیر و گرسنه داشته باشد. چگونه ممکن است او شکر خدا به جا آورده باشد؟ پس شکر کردن به عمل است نه به زبان، و هر کسی که بخواهد واقعاً شکرگذار خدا باشد باید جمیع واجبات را ادا نماید و از جمیع گناهان پرهیزد. و کمک کردن او به فقیران و مستضعفین فقط لوجه الله و به قصد به دست آوردن رضایت خدا باشد. به این که قصدش افتخار و تکبر و منت نهادن بر مسلمانان و بندگان خدا باشد. باید طوری با دست راست صدقه بدهد که حتی دست چپش از آن بی‌خبر باشد. و شاکر حقیقی باید همیشه خدای خود را در نظر داشته و تمام اعمال و اقوالش مخلصانه برای خدا باشد.

صبر و شکیبایی:

هر مسلمان بین دو نعمت خدایی قرار دارد، هرگاه خیر و خوبی به او برسد و شکر خدا کند اجر و ثواب دارد. و هرگاه شر و ناراحتی به او برسد و صبر و شکیبایی پیشه کند بازهم اجر و ثواب دارد. و اجر و ثواب غنی و توانگری که شکر خدا نماید و اجر و ثواب فقیری که بر فقر خود صابر باشد، نزد خدا یکسان است و خدا فرموده است:

﴿وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾﴾ [النحل: ۹۶].

«و باید اجر و پاداش صابران و شکیبایان وافی و کامل نماییم به بهتر از آنچه می کردند».

و هر مسلمان واقعی باید یقین داشته باشد که نظر به این که این دنیا خانه جاوید و همیشگی نیست. انسان در زندگی به بسیاری از مشکلات و ناراحتی‌ها برخورد می‌کند. ولی انسان باید در برابر همه آن مشکلات و ناراحتی‌ها ثابت قدم بوده و قوت قلب داشته باشد تا اجر و ثواب آن‌ها برایش نوشته گردد ناراحتی‌ها و مشکلات این روزگار که به انسان‌ها می‌رسد بسیار است از آنچه بیماری و تلف شدن مال و از دست دادن عزیز و فقد دوستان و آحبه و غدرکردن دوستان نادان و نبودن امن و ناراحتی‌های قلبی و غیره و باید دانست که خدا انسان را به بعضی از این مصائب می‌کشاند. به خاطر این که او را آزمایش نماید و آشکار سازد که آیا او بر این مصائب و سختی‌ها صبر پیشه می‌کند و یا این که بی‌تابی و جزع می‌نماید و خدا بدین جهت می‌فرماید:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِيرٍ
الصَّابِرِينَ ﴿١٥٥﴾﴾ [البقرة: ۱۵۵].

«و باید ما شما را بیازماییم و تجربه کنیم به چیزهایی از ترس و گرسنگی و تلف شدن مال و از بین رفتن نفس مانند فرزندان و تلف گشتن ثمرها و برها، پس مژده بده صابران را».

مصیبت و دشواری‌ها یکی از طبائع روزگار است که خواهی نخواهی بر هر انسانی نوشته شده که باید به آن‌ها برخورد کند و زیاد یا کمی از آن‌ها نصیبش شود. از ابتداء دنیا جنگ و آشوب و دل‌تنگی و تنگدستی و خوشی و ناخوشی و خیر و شر و راحت و ناراحتی و نیک بختی و بدبختی در ردیف همدیگر جریان داشته و هر جاننداری و

خزنده‌ای باید به این‌ها برسد. و هیچکس ممکن نیست که از اول عمرش تا رسیدن اجلس هیچگونه ناراحتی برایش رخ نداده باشد و همیشه از مصائب و ناراحتی‌های زندگی محفوظ بماند، خیر و شر، سردی و گرمی بالا و پایین شب و روز، خوشی و ناخوشی، روشنی و تاریکی، خوشحالی و بدحالی، خنده و گریه، سیری و گرسنگی، همه این‌ها از خصائل و پیش‌آمدهای روزگار زمانه می‌باشند که حتی بر پیغمبر اسلام محمد مصطفی ﷺ که گرامی‌ترین و بهترین بندگان خدا بوده نوشته شده است. پیغمبر اسلام روزی در خیر و خوشی بود، روزهای دیگری در شر و ناخوشی به سر می‌برد، روزی سیر بود، و روزهایی دیگر از گرسنگی سنگ بر شکمش می‌بست، خلاصه این‌ها از امور زندگی‌اند که بر هر فردی از بشر واجب و نوشته شده‌اند. و انسان عاقل باید در برابر همه این ناراحتی‌ها ثابت‌قدم و پابرجای باشد، و در مقابله این همه آشوب‌ها از همه نوع باید صبر پیشه خود قرار دهد و این‌ها را تحمل کند.

و باید فهمید که صبر کردن بر دو نوع است:

نوع اول: صبر کردن بر پیش‌آمدهای ناگوار زندگی:

از قبیل صبر کردن بر فقر و دلتنگی و تنگدستی صبر کردن بر موت فرزند یا عزیزی، دیگر صبر کردن بر گرسنگی و تلف شدن مال، صبر کردن بر مرض و بیماری‌های متعدد زمانه، صبر نمودن بر عدم موفقیت در امور زندگی و صبر نمودن بر حوادث و سائر ناراحتی‌های این دنیای فانی که بر هر مسلمان واقعی واجب است که بر جمیع این‌ها صبر و شکیبایی نماید.

و نوع دوم: صبر کردن بر تقوی و طاعات خدا:

انسان در زندگی باید منتظر همه انواع امور زندگی اعم از خیر و شر باشد و باید منتظر تحولات و چرخ خوردن امور دنیا باشد. مسلمان که هنگام شنیدن اذان فجر در

شب‌های زمستان از فراش گرم و نرم خود برمی‌خیزد و روی به مسجد می‌آورد صبر بر طاعت خدا است. همسر مؤمنه‌ای که در نبودن شوهرش با وجود تنگدستی و فقر و ناراحتی‌های بی‌شمار صبر کند و فراق زوج خود را متحمل گردد و فرزندانش را پرورش نماید صبر بر طاعت خدا است. کارمندی که وظائف خود را به درستی به انجام برساند و با قدرت داشتن بر تغلب و هدیه و رشوه گرفتن. اما از گرفتن این‌ها صرف نظر می‌نماید و وظایف خویش را مخلصانه انجام می‌دهد صبر بر طاعت خدا است. و بالآخره جوان مجردی که توانا یا ناتوان بر تقدیم مهر و نکاح باشد و خود را از محرمات نگهدارد. این هم نوعی از صبرکردن بر طاعت خدا است. کسی که در ماه مبارک رمضان با این همه تشنگی و گرسنگی از خوردن و آشامیدن می‌پرهیزد، در حقیقت صابر بر طاعت خداوند است، در حقیقت فرمودهٔ پیغمبر اسلام ﷺ که فرموده‌اند: «يَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ يَكُونُ الْقَابِضُ عَلَى دِينِهِ كَالْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرِ» حالا رسیده است و معنی آن چنین است: «زمانی بر امت خواهد آمد که دین اسلام به حد ضعف و سستی می‌رسد و در آن زمانه کسی که دین خود را بگیرد مانند کسی است که اخگری از آتش را به دست گرفته باشد». یعنی همانطور که مردم از اخگرهای سرخ آتش فرار می‌کنند و خودشان از آن‌ها دور نگه می‌دارند مردم آن زمان همانطور از دین اسلام دوری می‌جویند، و در واقع همان زمانه که مقصود پیغمبر اسلام بوده فعلاً رسیده است. و این مسئله به حدی واضح و روشن می‌باشد که لازم به توضیح و بیان نیست، مثلاً: در این روزها هر کسی که بی‌ایمان و بی‌دیانت باشد و خدا و پیغمبر و قرآنی را نشناسند بیشتر مورد احترام و پذیرایی مردم می‌باشد.

اینگونه افراد در همه جا و در همهٔ دل‌جا دارند و بی‌اندازه برای ایشان احترام قائل‌اند. اما کسانی که خداترس و خداشناس باشند و از اهل علم و دانش و ادب و عرفان هستند. در هیچ جا و در هیچ قلبی جایی ندارند و از نظر و دل همه کس بی‌ارزش‌اند. اگر مشاهده کرده باشید در این روزهایی که از اسلام به جز شمس نمانده و از قرآن به جز رسمش باقی نمانده، کسانی که با تقوی و پرهیزگارند یا به اصطلاح ملا یا آخوند یا

طالب العلم هستند و راه عبادت و طاعت خدا را پیش گرفته‌اند، اینگونه اشخاص در این روزها مورد مسخره مردم قرار می‌گیرند و با چشم حقارت به ایشان می‌نگرند و حکام و رؤساء نیز ایشان را بی‌ارزش می‌پندارند و حقوق و رواتب ماهیانه ایشان از همه کس کمتر می‌باشد و بیشتر عمر خود را در خاک غربت و در کشور خارجی و بیگانه و دور از اهل و فرزند و وطن و خویشاوندان خود می‌گذرانند، در حقیقت چنین کسانی مؤمنان واقعی خدا می‌باشند و از مسلمانان حقیقی خداوند متعال محسوب می‌گردند، و ایشانند که شامل معنی این آیه هستند:

﴿الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ [النحل: ۴۲].

«مسلمانان واقعی خدا کسانی هستند که بر همه ناراحتی‌ها صبر می‌کنند و بر خدای خود توکل می‌نمایند».

﴿أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا﴾ [القصص: ۵۴].

«ایشان کسانی هستند که اجر و پاداش‌شان را به سبب صبرکردن‌شان دو بار به ایشان داده می‌شود».

﴿وَمَا يُلْقِنَهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِنَهَا إِلَّا ذُو حِظِّ عَظِيمٍ﴾ [فصلت: ۳۵].

«و به مقام عالی و ثواب عظیم نمی‌رسند، مگر کسانی که در طاعت خدا صابر باشند و به مقام عالی و ثواب بزرگ نمی‌رسند، مگر کسانی که دارای بخشی خوب و عظیم باشند».

پیروی نمودن از احکام شرع:

در گذشته گفته بودیم که ایمان عملی از اعمال قلب انسان است و سری از اسرار دل انسان می‌باشد که به جز خداوند متعال احدی دیگر بر آن اطلاع کامل ندارد و مردم ظاهر آن را می‌گیرند و بین دو کلمه مؤمن و مسلم بسیار فرق است. مسلمان کسی است که تسلیم خدا شده و برای همه احکام شرع اسلام سر خود را فرود می‌آورد، دیگر کسی نمی‌داند که تسلیم شدن او و فرودآوردن سرش در برابر احکام اسلام از روی حقیقت و اخلاص باشد و یا این که به خاطر ترس و اجبار باشد، فرزندی تسلیم پدرش شده و از

دستورهای او اطاعت می‌کند، شاگردی تسلیم معلم خود شده و از اوامر او پیروی می‌نماید، جوانی تسلیم دوشیزه مورد قلبش گشته و از حرف‌های او پیروی می‌کند، حیوانی برای صاحبش تسلیم شده و به هر جا برود به همراه او قدم برمی‌دارد، ملتی برای رئیس دولت خود تسلیم شده و از دستورهای پیروی می‌نماید، ولی در تمام این تسلیم‌شدنی‌ها ممکن است بدون رضایت و خشنودی تسلیم شده باشد. ممکن است از ترس ظلم و از خوف قتل و اعدام و ضرب و شکنجه تسلیم گردیده باشد، و اینگونه استسلام و تسلیم‌شدن بر ظلم و جور و زور و غضب می‌باشد و با اطمینان قلب و آرامش دل و آسودگی خاطر نمی‌باشد.

اما مؤمن شخصی است که با رضایت کامل و خشنودی تمام و با اطمینان دل از خدا پیروی و اطاعت می‌نماید و در خیر و شر و خوشی و ناخوشی، از خدا اطاعت کامل می‌نماید و نظر به این که عشق و محبت او در دلش می‌جوشد و به او مهر و می‌ورزد در همه احوال با ایمان و عقیده راسخ و پاک و بی‌شائبه از وی پیروی می‌کند و در پیروی او هیچگونه بغض و ناراحتی در دل ندارد.

خدای تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ [النساء: ۶۵].

«ای محمد! قسم به پروردگارت که مردم ایمان نمی‌آورند، تا این که در مورد اختلافاتی که با همدیگر دارند به سوی تو آیند و از تو حکم و داوری طلب نمایند، و این در حقیقت جانب عملی است.»

سپس می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيْ أُنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵].

«و بعد از طلب حکم و داوری نمودن ایشان از تو ای محمد ﷺ هیچگونه ناراحتی از حکم تو در دل نداشته باشند و تسلیم امر تو شوند.»

و این در حقیقت جانب عقیده و ایمان‌داری می‌باشد، ملاحظه: ایة اول مقصودش این است که هر مسلمان واقعی باید در موقع اختلاف و ناراحتی که بین ایشان رخ می‌دهد، باید برای رفع آن به خدمت پیغمبر آیند و مقصود آیة دوم این که هر طوری که پیغمبر حکم و داوری فرماید باید پذیرند. و نظر به این که پیغمبر اسلام هیچگاه در حکم خود تبعیض نمی‌فرمایند، باید حکم او پذیرفته شود و از حکم و داوری نمودنش احساس ناراحتی و دلتنگی نکنند. و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۵۱﴾﴾ [النور: ۵۱].

«محققاً باید گفتار مؤمنان واقعی هرگاه دعوت شوند به سوی خدا و پیغمبرش برای این که میان ایشان حکم نماید، این باشد که بگویند شنیدیم و پیروی نمودیم و در حقیقت ایشانند که رستگارانند».

متأسفانه بسیاری از مردم امروز بالاخص طبقه جوانان بیشتر از حکمت‌ها می‌پرسند.

حکمت نماز چیست؟ حکمت روزه چیست؟ فلسفه عبادت کدام است؟

البته شکی نیست که هر فرض در اسلام دارای حکمتی و فلسفه‌ای بخصوص است و هیچ امر و نهی در اسلام بدون حکمت و مصلحت بشر نمی‌باشد. ولی باید دانست که حکمت و فلسفه هر چیزی نمی‌توان درک نمود و هر موقع نیز وقت بیان و توضیح حکمت‌ها و فلسفه‌ها نیست. مثال مختصر: امین دارای فرزندی است و هر موقع که امین به آن فرزندش دستوری می‌دهد که مثلاً: برو فلانجا، فلان چیز را بیاور، فلانکس را فرا خوان، فلان کتاب و روزنامه را مطالعه کن، به فلان مکان برو، و هر موقعی که امین اینگونه دستورها را بر فرزندانش صادر می‌کند، فرزندش می‌گوید: حکمت یا فلسفه آن چیست؟ اگر برایش بگوید: فلانکس را فرا خوان در جواب می‌گوید: چرا؟ از او چه می‌خواهی؟ و اگر بگوید: فلانجا برو در جواب می‌گوید: چرا نروم؟ مگر آنجا چیست؟

آنجا چه خبری است؟ و اگر برایش بگوید: فلان کار را بکن یا مکن، می‌گوید: چرا بکنم یا چرا نکنم؟ و به همین منوال در هر امر و نهی از او حکمت می‌خواهد چرا و چرا؟ آیا شما نمی‌گویید که این فرزند امین ناقص العقل است و یا این که مقصر می‌باشد؟ حالا فرض نمایید دختر امین در تنوری افتاده باشد، و یا این که سر چاهی بازی کند، امین به فرزندش بگوید: زود برو و دست خواهرت را بگیر تا نسوزد، و یا این که برایش بگوید: زود برخیز و خواهر کوچکت را از سر چاه دور کن، اما در آن موقع پسر امین بگوید: چرا بروم و این کار را بکنم؟ حکمت این دستورها چیست؟ حالا شکی نیست که اگر ملا امین بنشیند و حکمت‌های آن‌ها را برای پسرش توضیح دهد و پسرش هم پا روی پا بگذارد و به شرح پدرش گوش فرا دهد، آن دختر کوچکش یا در تنور می‌سوزد، و یا این که در چاه می‌افتد. پس بنابراین، از حکمت و فلسفه چیزی خواستن و شرح دادن اوقات بخصوصی دارد و گذشته از آن عقل بشر محدود است و بسیار علم‌ها و چیزها آیند که نمی‌تواند درک کند و اینگونه امور از اطاعت مطلق‌اند که چون و چرا در آن‌ها مطرح نیست و به مجرد صدور امر از خدا باید انجام بگیرد.

و شکی نیست که دین اسلام هر دستوری بدهد کاملاً به مصلحت بشر است امر و نهی برای بشر و به خاطر پیشرفت بشر است. حلال و حرامش به جهت تقدم و سرفرازی نوع بشر می‌باشد. دین اسلام همه امر و نهی رحمتی برای پیروانش می‌باشد. دین اسلام از هیچ خیر و نفعی نهی نکرده و از هیچ مصلحت و پیشرفتی منع ننموده است و از هیچ کاری که مورد رضایت خدا و رسولش باشد باز نداشته و در مقابل به هیچ شر و ضرری دستور نداده و به هیچ فساد و بدی و کاری که مخالفت خشنودی خدا و رسولش باشد امر ننموده است، پس اسلام همه رحمت و لطف الهی است و کوچک‌ترین ظلم و ناراحتی در آن نمی‌باشد. اسلام با پیشرفت و ترقی مخالف نیست، اسلام با تقدم و حضرات دشمنی ندارد، اسلام با هر کردار و گفتاری که مایه نیک بختی و سعادت بشر باشد. عداوت ندارد ولی اسلام با تمدن بی‌روح و لگام گسیخته غرب صلیبی صهیونی و

برق ملحد کمونیستی که بشر را آلتی برای چرخاندن کارخانه‌های خود می‌راند مخالف است. اسلام پیشرفتی را می‌خواهد که از قرآن سرچشمه گرفته باشد. تقدیمی را می‌خواهد که بر راه و عدالت عمومی و باعث استقامت صحیح جامعه باشد، چون قرآن بر نامه زندگی بشر و محتوی تمام وسائل پیشرفت و تقدم است. بنابراین، اسلام مسلمانان را به پیشرفتی امر می‌کند که فقط از سوره‌های قرآن اقتباس گردیده و از پرتو نور درخشان قرآن به دست آمده باشد.

پیشرفتی که نه از شرق باشد و نه از غرب، فقط از قرآن باشد و بس، چون پیشرفتی که از قرآن نباشد و از شرق یا غرب به دست آمده باشد با اسلام و احکام قرآن منافات دارد، پیشرفت قرآن: عمل کردن به آن و پیاده‌نمودن احکام قرآن از امر و نهی و فرض و سنت و حلال و حرام می‌باشد که هر مسلمانی باید از نور قرآن اقتباس کند و قرآن را برنامه زندگی خود بداند و همه احکام و دستورهای آن را تصدیق و با عمل همراه نماید تا به کمال نیک بختی و سعادت دنیا و آخرت برسد.

اما تمدن و بهتر گوئیم توحش شرق و غرب در هیچ چیز با قرآن مطابقت ندارد و آن عبارت از: بی‌ایمانی و نپذیرفتن اسلام، بی‌احترامی به انسان. و حتی کوشش در نسخ و استحاله کردن انسان، اشاعه فساد برای تمهید استعمار و استثمار انسان‌ها مسابقه برای نابودی و تدمیر نسل انسانی که جنگ‌های اول و دوم جهانی جنگ‌ها بیانگر این مدعی‌اند. و به راه‌انداختن جنگ‌های تحمیلی بر ملت‌های مستضعف جهان، اختراع سلاح‌های مخرب و خطرناک و هزاران تفاوت‌های دیگر که وقتی به این موارد رسیدگی می‌شود عظمت قرآن و اسلام به آسانی آشکار می‌شود، فقط دیده‌ای حق بین می‌خواهد و بس.

سختی و آسانی:

و مهمترین مظاهر ایمان این که شخص مسلمان محبت به خاطر خدا و بغض هم از برای خدا داشته باشد. ما مسلمانان باید دوستدار هر شخص مسلمان و ایماندار باشیم و اگرچه از او استفاده‌ای ننماییم و باید و بغض و عداوت با هر شخص کافر و خدانشناس

داشته باشیم و اگرچه هیچ ضرری از او به ما نرسد. بنابراین، به خاطر خداوند متعال باید محبت هر شخص مسلمان و بغض هر فرد کافر در دل داشته باشیم و آن هم باید به خاطر خداوند باشد، هرگاه همسایه کافر ذمی داشته باشیم، نباید بدون سبب بر او تجاوز کنیم یا به حریم، مال و ناموسش تعدی نماییم به شرطی که او هم در کار ما مسلمانان هیچگونه دخالت و تجاوز نکند.

زیرا که در حکومت اسلامی در اسلام هر فردی از مردم چه مسلمان و چه کافر چه یهودی و چه نصرانی و غیره حقوقی دارند و هر قشری از ایشان باید در دایره‌ای معین زندگی کند و هیچکدام از آنها حق تجاوز و تعدی بر دیگری ندارد. چون اسلام به حقوق همه احترام می‌دارد و هر گروهی از آنها باید با همدیگر زیست آسایش داشته باشد و در کوچکترین حقوق دیگران دخالت نکند. ولی همانطور که از معنی قرآن استنباط می‌شود دوستی و محبت مخلصانه نمودن با کافران هرچند از خویشاوندان و فامیل نزدیک باشند روا نیست. خداوند بزرگ در قرآن فرموده:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ [المجادلة: ۲۲].

«ای محمد! نمی‌یابی گروهی که ایمان به خدا و روز آخرت داشته باشند و آنگاه دوستی بگیرند با دشمنان خدا و رسول او».

در واقع مقصود این آیه این است:

هر کسی که ایمان صحیح به خداوند متعال و روز قیامت داشته باشد نباید با کافران و دشمنان خدا و پیغمبرش دوستی حقیقی بگیرند و از روی اخلاص به آنها احترام بگذارند. بنابراین، هر مسلمان واقعی باید شدت و لین یعنی سختگیری و آسانگیری داشته باشد. مسلمان باید در برابر مسلمانی مانند خود اعم از غنی و فقیر و مرد و زن و بزرگ و کوچک، آسانگیر و خوش اخلاق و خوش رفتار باشد. و هیچگاه بر آنها نباید تکبر و خودپسندی به خرج دهد و خود را از ایشان بهتر و گرامی‌تر بداند، بلکه باید خود را در ردیف آنها قرار دهد. اما در برابر کافر و خدانشناس باید خود را بزرگ و سختگیر و

محترم بدانند و هیچگاه سر ذلت و تسلیم برای کافری فرود نیاورد یعنی بر کافران محارب سختگیر و بر مؤمنان با اخلاق و نیکخوی باشد و در برابر هر مسلمانی باید سر خود را فرود آورد و تواضع کند و احترام نماید.

خداوند فرموده:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد پیغمبر و فرستاده برحق خدا است و مسلمانانی که با او هستند بر کافران سختگیر و میان خودشان رحیم و مهربانند».

﴿أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۵۴].

«در برابر مؤمنان ذلیل و سر فرو برده و در مقابل کافران عزتمند و سربلنداند».

﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ [المائدة: ۵۴].

«در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمی ترسند».

پس جهاد در راه خدا یکی از تعالیم اسلام و وظایف هر شخص مسلمان است. جهاد برای اعتلای اسلام و از بین بردن کفر و ظلم و فساد لازم می باشد و باید دانست که به سبب ضعف اسلام و متفرق بودن مسلمانان جهان است که کمونیست ها و دشمنان اسلام و مسلمین این اندازه بر ما مسلمانان امروز چیره شده اند.

و بر بیشتر کشورهای اسلام تسلط پیدا کرده و قسمتی از زمین های ما را گرفته و بعضی از شهرهای ما را مانند (قدس) نیز به تصرف خود درآورده اند. و المسجد الأقصى که نخستین قبله مسلمانان بوده تصرف نموده اند و باید یقین داشته باشند که همه این ها معلول این اسباب می باشد:

۱- ضعف مسلمین.

۲- متحد نبودن مسلمانان.

۳- عدم تطبیق شریعت اسلامی در ممالک اسلامی.

۴- فساد و خیانت و خودفروشی حکام مسلمین.

توبه و استغفار:

خداوند متعال به قدرت خود انسان را از گل آفریده و شش خصال ناپسند در آن قرار داده است و شیطان رجیم نیز بر او مسلط نموده که راه‌های شر و فساد و گناه را برایش آماده و تزئین کند.

آن خصال ششگانه ناپسند عبارتند از:

۱- دوست داشتن دنیا.

۲- امید و آرزوهای بی‌پایان.

۳- جمع کردن مال.

۴- شهوت نزدیکی به زنان.

۵- خشم و غضب.

۶- ظلم و گرفتن انتقام.

و آن چیزی که انسان را به این امور ناپسند ششگانه می‌کشاند و طرق شر و زشتی‌ها برای مردم مهیا کرده و ایشان را به سوی اینگونه راه‌ها جذب می‌کند، شیطان می‌باشد که دشمن دیرینه و اصلی خمیر مایه انسان‌ها است، به هر وسیله‌ی که بتواند انسان‌ها را گمراه و منحرف می‌نماید. و قبلاً گفته بودیم که گناه و معصیت یکی از طبائع و سرنوشت بشر می‌باشد و احدی نمی‌تواند خود را از تمام معاصی و گناهان نگهدارد، نظراً لهذا خداوند متعال وسیله معین و راه‌های مخصوصی نیز جهت پاکسازی انسان‌ها از گناهان تعیین فرموده است. و آن رجوع نمودن به درگاه خدا و نادم‌شدن بر گناهان و توبه نصوح و واقعی به پیشگاه الهی است. توبه نصوح توبه‌ای است حقیقی که مورد قبول خداوند متعال خواهد شد.

چگونگی توبه:

اظهار ندامت و پشیمانی و برافراشتن دو دست به سوی خدا و تکرار نمودن جملات و عبارات دعایی که مورد قبول «الله» باشد توبه می‌نامند، خطا و گناه کردن کار هر انسانی است که به سبب غفلت و نادانی و جهالت و یا به سبب شعف ایمان و غرور و تکبر از انسان‌ها صادر می‌گردد و باید یقین داشت که رحمت خداوندی نامحدود و غیر قابل تصور و مقایسه است. و خداوند بنده را از گل سیاه آفریده و شیطان بر وی چیره نموده. و همانگونه که در حدیث شریف روایت شده: شیطان در بدن انسان حتی به جاهایی نفوذ می‌کند که خون به آنجاها جریان می‌یابد. و خداوند بنده‌ای را بیشتر دوست دارد که گناه کند و به سوی او رو آورد، در باره لطف و رحمت خداوند در این کتاب قبلاً ذکر گردیده لازم به تکرار آن نیست.

فرض کنید مرزوق پیش تاجری باشد از قرار ماهی هزار تومان کار کند. ولی پس از این که یک ماه پیش تاجر نامبرده کار گردد و هزار تومان از او طلب کند یعنی یک هزار تومان حقوق یک ماهه که کار کرده یک هزار تومان دیگر بابت قرض حسنه از وی بگیرد و مرزوق قبل از این که دو ماه کار کند بر اثر حادثه‌ای یا ناراحتی بخواهد از کارش دست بکشد. شکی نیست که تاجر مبلغ هزار تومانی که به عنوان قرض از او گرفته از وی درخواست می‌نماید و یا این که ماه خود را تکمیل کند. ولی هرگاه مرزوق از او خواهش و التماس نماید و طلب عفو و گذشت از او نماید در صورتی که همان تاجر از اهل فضل و کرم باشد، هزار تومان را به او می‌بخشد و ممکن است با طیب نفس خود مبلغی هم برایش اهداء کند. بنابراین، خداوند متعال هم موقعی که یکی از بندگانش گناهی کند، سپس به درگاه او رو آورد و دست دعاء و نیایش به سوی او دراز نماید در عوض گناهی که مرتکب شده. خداوند متعال در مقابل آن گناه، ثواب و اجر برایش می‌نویسد، مثلاً: کسی که ده سال یا بیشتر از عمر خود در گناه و معاصی گذرانده باشد. اگر از روی اخلاص و حقیقت توبه کند و توبه نصح نماید. خداوند متعال همان گناهان ده سال یا بیشتر او را به اجر و ثواب مبدل خواهد فرمود و این آیه بدین معنی است:

﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الفرقان: ۷۰].

«مگر کسی که به درگاه حق تعالی توبه کند و به خدا ایمان صحیح بیاورد و کار شایسته انجام دهد».

در حقیقت ایشان کسانی هستند که خدا گناهان ایشان را به ثواب مبدل می‌فرماید و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

و باید روشن کرد که درهای توبه همیشه برای بندگان خدا باز است. و انسان در هر مکان و زمان باشد می‌تواند دست به سوی خدا دراز کند و از او طلب آمرزش نماید و تا مادامی که انسانی به احتضار نرسیده باشد خدا توبه او را می‌پذیرد (احتضار به معنی فرارسیدن اجل و هنگام سكرات مرگ می‌باشد) یعنی اوقات توبه کردن زیاد است. و همیشه و در تمام لحظات از شب و روز و در هر جا در خانه در مسجد در بازار و غیره. در همه جا و در همه وقت، وقت توبه است سواره، پیاده، در زمین در هواء در دریا. نشستن خوابیدن و راه رفتن و غیره. انسان تا لحظه‌ای که به احتضار نرسیده در هر جا و در هر وقت توبه نصح کند خدا توبه او را پذیرا است. ولی هنگامی که به احتضار برسد، دیگر وقت توبه نیست و درهای توبه بر او بسته خواهد شد.

و خدا در این باره می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۷-۱۸].

«محققاً خداوند متعال توبه کسانی را قبول می‌فرماید که از روی نادانی گناه کنند. سپس به زودی توبه نمایند. پس ایشان کسانی هستند که خدا توبه ایشان را می‌پذیرد و خدا دانا و پر حکمت است. و خدا توبه کسانی که کارهای زشتی می‌کنند و هنگام رسیدن مرگشان توبه

می‌کنند نمی‌پذیرد و می‌گوید: من حالا توبه کردم و نه هم توبه کسانی که در حالت کفر و بی‌ایمانی می‌میرند».

و شروط توبه خودداری نمودن از محرمات و همه گناهان است و پشیمان گردیدن بر گناهان و این که قصد کند که هیچوقت به آن گناهان دست نزند. و چنانچه حق بنده‌ای در گردنش باشد باید به زودی ادا کند و تا این شرط در کار نباشد توبه معنی ندارد و باعث ازدیاد گناهان خواهد گشت و کسی که توبه می‌کند و از کاری پشیمان می‌شود باید دیگر هیچوقت آن کار را انجام ندهد و همیشه توبه و خدایش را در نظر بدارد و چنانچه از گناهی توبه کند، سپس آن گناه را انجام دهد، دلیل ضعف ایمانش بوده و همانند کسی است که خدای خود را استهزاء می‌کند. توبه در واقع امر دارای روح است و جسد، روح توبه پشیمان شدن و احساس ناراحتی نمودن از کردن گناه و باورداشتن به این که آن کاری که انجام داده خلاف خدا و رسول ﷺ و قرآن و اسلام بوده. و جسد توبه خودداری کردن از ارتکاب مجدد آن گناه است.

و بدیهی است که انسان تا راه خطاء را شناسد راه درست و صواب را نمی‌تواند بشناسد، تا گرمی احساس نکند، سردی را تشخیص نمی‌دهد تا گرسنه نشود قدر سیری را نمی‌داند، تا خسته نشود قدر راحتی را نمی‌داند. بنابراین، تا گناه نکند و به شری دچار نگردد، درجه ثواب و قدر خیر و خوشی را نداند.

مثال: نوح راهی پیش گرفته و به مقصدی روانه شده است. چون به نیمه راه برسد نشانه‌هایی از قبیل کوه یا درخت ببیند و بداند که در راهش خطا کرده و غیر راه مقصدش در پیش گرفته است. در آن موقع نوح به عقل خود این اشتباه واضح را درک کرده، در این موقع احتیاجی به نصیحت دیگران ندارد، مسلمان واقعی هم باید همینطور باشد و با ادله و راهنمایی‌هایی که در اختیار خود به خود به راه راست برود و به فکر خود راه خطا و راه صواب را بشناسد و از همدیگر تمییز بدهد. چون علماء و دانشمندان نیز مانند او بشر اند و به جز تفکر و تعقل در امور زندگی هیچگونه امتیازات دیگری ندارند و از

قدیم گفته‌اند: «العاقِل بالإشارة» (اشاره برای خردمند کافی است). و بهترین مردم کسانی می‌باشند که به اندرز و نصیحت عمل کرده و برای سعادت خود در دنیا و آخرت هم از مغز خود استفاده نموده و به وسیله عقل و هوش خود به نیک بختی دو جهان می‌رسند و بدترین مردم کسانی‌اند که نه می‌دانند و نه می‌پرسند و نه نصیحتی را می‌پذیرند.

خداوند در خصوص رحمت خود می‌فرماید:

﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [الأَنْعَامُ: ۵۴].

«پروردگارتان رحمت بر خودش نوشته برای کسی که از شما زشتی و گناهی را از روی نادانی نماید، سپس بعد از آن توبه کند و کارهای خود را اصلاح سازد، چون خدا آمرزنده و مهربان است.»

﴿فَمَن تَابَ مِن بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ﴾ [المائدة: ۳۹].

«و پس کسی که توبه کند بعد از ستمی که به خود کرده و کارهای خود را شایسته نماید پس در حقیقت خدا توبه او را می‌پذیرد.»

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا﴾ [آل عمران: ۸۹].

«بعد از ارتکاب گناه توبه کنند مگر کسانی که کردارهای خودشان را اصلاح نمایند.»

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ﴾ [البقرة: ۱۶۰].

«مگر کسانی که توبه کنند و کردارشان را خوب کنند و حقیقت امر را بیان نمایند.»

در واقع ایشانند که توبه‌هایشان را قبول می‌کنم:

و مخفی مباد که توبه تا استغفار دو تا است. توبه: ترک کردن زشتی‌ها و گناهان و برگشتن به معروف و کردارهای شایسته است. اما استغفار: طلب نمودن غفران و آمرزش از خداوند متعال می‌باشد. و اسلام بر این دو امر بی‌نهایت تأکید نموده و به انجام آند و دستور داده است. و خدا در این موضوع می‌فرماید:

﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوا لَهُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ﴾ [هود: ۶۱].

«او شما را از زمین پدید آورد، و شما را در آن به آباد کردنش گمارد، پس از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید (و توبه کنید)».

﴿وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ﴾ [هود: ۹۰].

«و از پروردگارتان آمرزش بطلبید، سپس به سوی او باز گردید (و توبه کنید) همانا پروردگام مهربان دوستدار است».

﴿وَيَقَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ﴾ [هود: ۵۲].

«و ای قوم من! از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او باز گردید (و توبه کنید)».

همانگونه که از قرآن اقتباس می‌شود، خداوند همه گناهان بندگان را می‌بخشد. مگر شرک آوردن با خدا را نخواهد بخشید و خدا در این باره می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸].

«بی‌گمان الله این را که به او شرک آورده شود، نمی‌بخشد، و غیر از آن را برای هر کس بخواهد می‌بخشد، و هر کس که به الله شرک ورزد، یقیناً گناهی بزرگ بر بافته است».

بنابراین، کافر مطلق کسی است که اعتقاد به وجود خدا نداشته باشد. و به تمام نعمت‌های خداوندی کفر ورزد و بگوید: اصلاً خدایی نیست. و مشرک کسی است که اعتقاد به وجود خدا داشته باشد. ولی با او شریکی هم قرار بدهد. مثل این که بگوید: خدا دوتا است یا بیشتر از یکی است. و مانند نصاری که پیغمبر عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ و مادرش مریم خدایان می‌دانند (پدر، پسر، روح القدس).

و أهل کتاب مردمی هستند که صاحب کتاب آسمانی باشند همانند: یهود و نصاری که کتبی به نام تورات و انجیل داشته‌اند و قوم پیغمبر داود که کتابی به نام زبور و پیغمبر ابراهیم که ده صحیفه بر او نازل گردیده است. و درست و جائز نیست که به کافری گفته شود: رحمه الله × غفر الله × المرحوم یا المغفور له فلان کافر، اما گنهکاران از مسلمانان

که بدون توبه بمیرند، امرشان واگذار به سوی خدا است. هرگاه میل بفرماید گناهان ایشان را آمرزد و اگر بخواهد آن را به دوزخ می‌کشاند.

و در پایان این باب باید توضیح داد که کافران و مشرکان اصلی در آتش دوزخ همیشه و جاوید می‌مانند و هیچگاه از دوزخ نجات نمی‌یابند. اما هر مسلمانی که گنهگار باشد به اندازه گنااهش باید عذاب دوزخ بچشد، ولی در دوزخ مانند کافران و مشرکان همیشه و جاوید نخواهد ماند. فقط به قدری که گناهایش عفو گردد و ذنوبش محو شود و سپس به بهشت برده می‌شود. و بنابه روایات احادیث نبویه ورود مسلمانان گنهکاران و ماندن‌شان در جهنم. متفاوت است و با هم یکسان نمی‌باشند و هر فردی از ایشان به قدر گنااهش باید عذاب بکشد، یکی یک ساعت در دوزخ می‌نماند یکی یک روز یکی یک هفته دیگری یک ماه و دیگری یک سال در دوزخ خواهد ماند. و بعضی از ایشان تا پشت پاهایشان و برخی دیگر تا زانوهایشان و برخی دیگر هم تا سینه و بعضی تا زنخدان و بعضی که بسیار گناه کرده باشند، همچون کسی که در دریا غوص می‌کند، در آتش‌های سوزاننده دوزخ غوص می‌کنند و باید مخفی و پوشیده نباشد که در این دنیا هر کسی که قصد انجام گناهی کند، مثلاً: بخواهد زنا کند یا خمر بیاشامد و آن کار را انجام نداد و در اثر ندامت و پشیمانی دست از این کار بکشد، خدا ثواب عظیمی برای او می‌نویسد.

و همچنین کسی که قصد کار حرامی بکند ولی قادر به انجام آن عمل حرام نباشد و دستش نرسد و از آن عمل حرام باز بماند خداوند در مقابل این نیتی که دستش به آن نرسیده باز هم اجر و ثواب عظیمی برایش خواهد نوشت. ولی اگر آن کار حرام را انجام بدهد خدا فقط یک گناه بر او ثبت خواهد فرمود. بنابراین، در این روزگار تار و مظلم هرکسی که طالب سلامتی و خواهان نیک بختی دو جهان باشد باید از جمیع محرّمات پرهیزد تا از عمر زودگذر خود نتیجه‌ای بگیرد و به اوامر الهی تا حد امکان عمل نماید. و از اشخاص پست فطرت و نادان و بی‌خبران از خدا و پیغمبرانش اجتناب کند و با افرادی که اهل علم و دانش و معرفت باشند، آشنایی پیدا نموده. از علم، معرفت و اخلاق‌شان

استفاده کند و یقین بداند که خدا همیشه او را می بیند و از او بترسد و در همه سختی ها از خدا کمک بجوید.

ایمان به آخرت

ما و مرگ:

ما یعنی بشر با مردن یا مرگ پنج اصناف می‌باشم:

صنف اول:

همصنف و همقدم هستند با شاعر احمقی که در ضمن اشعار خود گفته:

مما مـضی فـات والمؤمـل غـیب
ولـك السـاعة التـی أنت فیها

«هرچه گذشته گذشته است و امیدهای آینده، غیب و نامعلوم می‌باشد، فقط تو ای انسان یک ساعتی که در آن هستی برای تو است».

مقصود این شاعر احمق این است که بشر هر چه گذرانده گذشته است و در آینده و مستقبل نباید هیچگونه فکری کند. دیروز رفته و فردا خواهد آمد، و این گفتار غلط است، چون هرچه گذشته، گذشته است ولی نگذشته. نتیجه آن‌ها نگذشته اگر می‌بینی که خورشید دیروز غروب کرده و از نظر مردم پنهان گشته ولی نتایج اعمال نگذشته و در برابر آن‌ها باید محاکمه شوی و هرچه آینده است باید به فکرش باشی چون از قدیم گفته شده: «کل آت قریب» «هر آینده‌ای نزدیک است». بنابراین، هر مسلمان واقعی باید از هرچه گذرانده نتیجه نیک بگیرد و از هر آینده‌ای هم نتایج حسنه‌ای به دست آورد. مسلمان باید در همه چیز برای امور آخرت به فکر مستقبل خود باشد و هیچ لحظه‌ای از عمر گرانبهای خویش را بدون نتیجه نگذارند.

صنف دوم:

گروهی که هیچگاه و به هیچ نوع عقیده به خدا و رسول او و به آخرت نداشته باشند و به بعثت، زندگی مجدد، حساب، جنت، دوزخ هیچگونه ایمان و اعتقادی نداشته باشند مانند کمونیست‌ها، ملحدین و مخالفین اسلام.

صنف سوم:

به مردن اعتقاد دارند ولی یاد کرد نشان برای مرگ مانند به خاطر داشتن شاعر فارسی است به نام عمر خیام که به سبب شعر خود بعضی از مردم را در فتنه و باطل انداخته و باعث تردید دیگران شده است. شاعر نامبرده، شعر خود گفته است: هرگاه مرگ حق باشد و یکی در آن روا نباشد و زندگی در این دنیا زودگذر باشد. پس این دنیا را از عشق و شوریدگی پر کنیم، و هرگاه خواهی نخواهی ما بدون اراده و دلخواه مان به سختی‌ها و ناراحتی‌ها باید برخورد نماییم. تا بتوانیم از آن‌ها فرار کرده و خود را به لیوا نهایی از خمر و شراب برسانیم و همه عمر خود را در شعر و آوازخواندن و مستی و ناپاکدامنی بگذرانیم. و این گفتارها نیز در حقیقت اشتباهات بزرگی است که نباید سبب انحراف از دین باشد.

صنف چهارم:

دسته‌ای از مسلمین می‌باشند که مرگ را به خاطر می‌آورند، مانند ابی العتاهیه که در کتاب خود در بسیار جاها مرگ را به خاطر آورده از مرگ و از بین رفتن تذکری داده، ولی فقط تذکر از مرگ و بخصوص از بعثت و زنده‌گی، حساب و کتاب هیچگونه تذکری ننموده و گویا مقصودش این بوده که مرگ غایت هر زندگی است و گوینده دومی که می‌گوید: زیر گورستان خوابی دراز می‌باشد. این دو نفر (ابی العتاهیه و گوینده شعر دومی) از گفتارشان چنان فهمیده می‌شود که چندان اعتقاد صحیحی به زندگی پس از مرگ نداشتند و می‌گویند که هدف و غایت از زندگی مرگ است. و زیر گورستان خوابی دراز می‌باشد، و در حقیقت همه این چهار اصناف باطل و اشتباه است.

و صنف پنجم:

و صحیح مسلمانان هستند که حقشناس باشند و به این حدیث نبوی اعتقاد صحیح و راسخ دارند:

«الناس نیام فإذا ماتوا انتبهوا»^(۱).

«مردم در خوابند و هرگاه مردند بیدار می‌شوند» و یقین دارند که این دنیا و ما فیها فانی و زودگذر است و یقیناً بعد از این زندگی مرگ و بعد از مرگ زندگی و حساب، کتاب و میزانی وجود دارد، جنت و دوزخی هم در پیش است که جنت جای نکوکاران و دوزخ جای بدکاران است، این گروه مسلمانان حقیقی خواهند بود.

حیات دوم:

حیات دوم یعنی زندگی در آخرت زندگی حقیقی است که هرکس کوتاه‌نظر باشد آن زندگی را نمی‌بیند و هر کسی که به مرض ضعف عقل دچار شده باشد آن را باور ندارد و هر شخصی که دارای بصیرت و عقل سالم باشد، یقین دارد که این دنیا جاویدان نیست و زندگی در این دنیا یکی از مراحل است که هر انسان باید آن را طی کند. مرحله‌ای در کمر پدرش به صورت آبی بوده و مرحله‌ای دیگر به شکل جنینی در شکم مادرش بود، مرحله‌ی دیگر زندگی در این دنیا است که بعد از زندگی می‌میرد مرحله بعد از مرگ و مرحله‌ی اخیر که یا در بهشت و یا در دوزخ باید بماند. پس این مراحل چنین‌اند:

۱- منی.

۲- جنین.

۳- زندگی در دنیا.

۴- زندگی برزخی.

۱- حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، لأبی نعیم الأصبهانی: ۷ / ۵۲.

۵- زندگی بعد از مرگ.

همه این‌ها مراحل‌اند که باید انسان آن‌ها را طی کند و بگذراند و حیات برزخ مدتی است که انسان مرده و در قبر خوابیده تا آن که دوباره زنده گردد، یعنی از مرگ تا زندگی مجدد برای حساب برزخ گویند.

مستعدبودن برای مرگ:

انسان یک نوع حیوانی است که امیدهای دراز و آرزوهای بی‌شمار در سر می‌پروراند. هر انسانی امید و آرزوهای زیادی دارد که می‌خواهد تمام این‌ها برایش تحقق یابد و به همین جهت است که مرگ که نزدیک‌ترین چیزی به انسان‌ها است. در فکرش دورترین چیزها جلوه می‌دهد. ما نوع بشر همراه جنازه به گورستان می‌رویم و نماز میت بر مرده می‌خوانیم و لکن دل‌مان در این دنیا و در آرزوهای بی‌شمار است. گورستان‌ها را می‌بینیم دوستان‌مان را مشاهده می‌کنیم که مهمان زمین می‌شوند. مردگان خود را با دست خودمان حمل می‌کنیم و به قبرستان تحویل می‌دهیم. و لکن بازهم در فکر مرگ نمی‌باشیم، استغفر الله. در حقیقت ما قمیص و لباس‌هایمان چرک می‌گیرد آن‌ها را از جسد خودمان بیرون می‌کنیم کفش خود را که پوشیده‌ایم از پاهایمان خلع می‌نماییم. به همین منوال باید یقین داشت اجل‌مان که رسید باید جسدهایمان را به زمین بسپاریم. انسان مرگ را فراموشی می‌کند و لکن انسان مؤمن باید مرگ را همیشه به یاد داشته باشد و پیوسته آن را در نظر داشته خود را برای آن آماده کند آمادگی برای مرگ این که در خانه به انتظار عزرائیل بنشیند که بیاید روح او را بگیرد و دست از کار و حرکت بازداشته در خانه پا دراز کند. بلکه مقصود از استعداد برای مرگ توبه‌کردن بسیار و استغفار و اعاده حقوق دیگران خواهد بود، محافظت بر نمازهای فرض پنجگانه و سائر عبادات خداوندی و اجتناب از جمیع محرّمات است. صبح که آمد به انتظار عصر نباشد، عصر که رسید منتظر بامداد فردا نشود از تندرستی خود برای بیماریش نتیجه‌ای بگیرد، از زندگی‌اش برای مردنش نتیجه‌ای بجوید، یک لحظه عمر گرانبهای خود را بیهوده تلف ننماید. و از روز قیامت که

سخت‌ترین روزها است بترسد و شکر خدا را به جا آورد و روزهایی یا سال‌هایی که باید در قبر بالای خاک بخوابد فراموش نکند از خاک‌هایی که به جای بالش باید زیر سرش بگذارند غافل نشود. کرم‌های قبر که باید گوشت و پوست و استخوان‌های او را بخورند به یاد خود آورد، از شب‌های تاریک و دراز و روزهای گرم و طولانی که باید خودش تنها زیر زمین باشد، غافل نگردد، مدت‌هایی که باید زیر خاک بدون پدر و مادر و برادر و خواهر و زن و فرزند و بدون دوست و رفیق بگذراند همیشه در نظرش باشد، سؤال و جواب منکر و نکیر از یادش نرود. از سال‌های پهلوی راست بخوابد و چهره به سوی قبله، غافل نباشد و مهمتر از همه روز قیامت که اسرافیل در صور می‌دمد و جمیع موجودات دنیا را برای پس دادن حساب و میزان زنده می‌شوند همیشه به فکرش باشد. بنابراین، هر کسی که تمام این امور را انجام دهد خودش برای مردن در هر آن مهیا نموده است.

ساعت مردن از آدله‌ی ایمان است:

در معنی این آیه بیندیشید:

﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿٨٣﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿٨٤﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿٨٥﴾ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨٦﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٨٧﴾﴾ [الواقعة: ٨٣-٨٧].

«منظور کسانی که به مردن اعتقاد صحیح ندارند. پس موقعی که روح از برای خارج شدن از جسد انسانی به حلقوم و گلوی آن انسان می‌رسد و هنگام روح‌دادن فرا رسید و شما اهل و دوستان آن مختصر پیش وی نشسته و به او نظر مهر و عطف دارید، در حالی که ما به او از شما نزدیکتر هستیم، ولی شما ما را نمی‌بینید. و اگر شما به زعم خود صحیح می‌دانید که برای امر خداوند متعال خاضع نمی‌باشد، آن روح را به سوی جسد صاحبش برگردانید اگر راستگو هستید».

هدف این آیه‌هایی قرآنی خطاب به کسانی است که مردن را باور نمی‌کنند و یا این که خودشان را خاضع و ذلیل در برابر اراده و قدرت الهی نمی‌دانند از ایشان سؤال می‌شود. هنگامی که یکی از شما عمرش به پایان رسیده و اجلس فرا می‌رسد و شما اهل و اصحابش کنار او نشسته‌اید و روح او از برای خروج ابدی به گلویش می‌رسد، و شما برای نجات او و رهاکردنش از موت اطباء و پزشکان و داروها را برایش فراهم می‌نمایید و تا اندازه‌ای که می‌توانید بر وی مهر و عطف می‌ورزید و به خاطر نگهدارنش از هیچ چیزی دریغ ندارید. پس چرا نمی‌توانید که روح او را به جسدش بر بگردانید و او را از مرگ نجات داده و از عزت عز و کرامت حفظ کنید؟

در حقیقت این مهمترین سؤالی است که باید از کافران و ملحدین و از کسانی که اعتقاد صحیح به مردن و خضوع در برابر قدرت خداوندی ندارند پرسیده شود و این آیه‌ها بزرگترین معجزه‌هایی‌اند که هر انسان هوشمند و روشنفکری باید در برابر آن‌ها تسلیم گردد.

بنابراین، باید اعتقاد صحیح و راسخ داشت که خداوند روح تمام موجودات را می‌گیرد و سپس همه آن‌ها را زنده می‌فرماید و هر کسی باید به نتایج اعمال و گفتارش برسد: «إن خيراً فخير وإن شراً فشر» «هرگاه اعمال او خیر باشد، پس نتیجه‌اش نیز خیر است و هرگاه اعمالش شر باشد، پس نتیجه‌اش هم شر می‌باشد». و باید یقین داشت که خداوند بزرگ نه تنها انسان‌ها را برای حساب زنده می‌فرماید. بلکه انسان‌ها و تمام روح‌داران و جنبنده‌گان اعم از فرشتگان و انس و جن و حیوانات و غیره در آخرت زنده خواهند شد و هر کدام از این‌ها به نتیجه کردارش خواهد رسید. همانگونه که از حدیث پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فهمیده می‌شود. هرگاه در دنیا دو قوچی که یکی از آن‌ها شاخ داشته باشد و دیگری بدون شاخ باشد. و در این دنیا با هم نزاع کنند و قوچ شاخدار به قوچ بی‌شاخ، شاخ بزند. در آخرت خداوند هر دو قوچ‌ها را زنده می‌نماید تا قوچی که بدون شاخ بوده به شاخدار شاخ بزند و حق خود را از آن بگیرد.

اشتباهی آشکار:

فصلی از یک کتابی که ملحدی آن را نوشته بود خواندم، در آن کتاب این سؤال مطرح شده است.

در صورتی که عزرائیل که مأمور به گرفتن ارواح است، یکی باشد و در یک لحظه یک نفر در امریکا و نفری دیگر در چین درمی گذرند، چگونه ممکن است همان عزرائیل در یک لحظه روح آن دو نفر را بگیرد؟

جواب: اول باید دانست که مثال آن فرشته (عزرائیل) نسبت به تمام کره زمین مثال یکی از ما است که کمر خود را بر مشکی که هزاران موجه در آن باشند خم می کند. یا همانند شخصی است که یک لیوان آب به دست گرفته باشد و در آن لیوان میلیون ها مکروب وجود داشته باشد. و در واقع همه کره این زمین از شرق تا غرب از شمال تا جنوب آن مانند یک دانه گندم است که در دست یک بشر باشد. به همین منوال تمام کره زمین و ما فیها مانند یک دانه گندمی است در کف دست عزرائیل علیه السلام باشد. ثانیاً: باید فهمید که عزرائیل خودش تنها مأمور به قبض ارواح نیست. بلکه در گرفتن ارواح معاون و کمک کارانی هم دارد که در قبض ارواح با او همکاری می کنند. و خداوند متعال در این باره می فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾ [الأنعام: ۶۱].

«هرگاه اجل یکی از بندگان خدا برسد مأموران ما (فرشتگان) روح او را می گیرند و ایشان از حکم خداوندی هیچگونه کوتاه کاری نمی کنند».

بنابراین آیه معلوم است که حضرت عزرائیل علیه السلام در گرفتن ارواح تنها نیست، بلکه از طرف خدا کمک کارانی نیز دارد که با او همکاری می نمایند. چون خداوند در این آیه کریمه ضمیر جمع را بیان فرموده ﴿رُسُلُنَا﴾ فرستادگان ما یا مأموران ما و باز هم می فرماید: ﴿وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾ ایشان اهمال نمی کنند. و اگر که عزرائیل در گرفتن ارواح تنها و بدون معاون بود، خداوند می فرمود: «رسولي وهو لا يفرط» یعنی به ضمیر

مفرد بیان می‌نمود. ولی نظر به این که فرموده: ﴿رُسُلْنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾ فهمیده می‌شود که موکلین به قبض الأرواح از یکی بیشتراند.

روز قیامت:

ایمان به روز قیامت رکنی از امکان عقائد است. و در قرآن خداوند متعال در هر آیه بیکه ایمان بالله ذکر نموده ایمان به آخرت نیز بیان فرموده است. هر مؤمن در زندگی باید ایمان به آخرت داشته باشد و از برای سعادت‌مندی آن روز سعی و کوشش مبذول دارد و از هرگونه شر و معاصی اجتناب ورزد. مؤمن واقعی باید هر موقعی که بخواهد دست به کار ناروایی بزند آخرت به یاد خود آورد تا از آن دور گردد. و هرگاه واجبی یا فریضه‌ای بخواهد انجام دهد شایسته است که ثواب آخرت به یادش آید. مؤمنان واقعی کسانی هستند که خداوند متعال از ایشان راضی باشد و شامل معانی این آیه‌ها باشند:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ﴾ [السجدة: ۱۶].

«پهلوی خود را از فراش خواب دور نگه می‌دارند».

﴿الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ﴾ [آل عمران: ۱۳۴].

«در موقع خوشی و ناخوشی انفاق می‌کنند».

﴿يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹].

«انفاق می‌کنند و بر خودشان سختگیری می‌نمایند گرچه در سختی و گرسنگی باشند».

و همیشه در فکر قبر حساب و ترازوی سنجش اعمال و در فکر قیامت می‌باشند. و چون نامی از نام‌های خداوند متعال بشنوند دل‌هایشان از ترس خدا می‌ترسند و هیچگاه دلباخته متاع دنیا نمی‌شوند، قلوب‌شان از نام‌های مبارک خداوند بزرگ آسایش و آرامش پیدا می‌کنند.

موعد روز قیامت:

در چند آیه قرآن روشن گردیده که به جز خداوند متعال دیگر هیچکس از آمدن روز قیامت اطلاع و آگاهی ندارد.

و خطاب پیغمبر اسلام محمد بن عبدالله ص نازل شده.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَلُهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ﴾
[الأعراف: ۱۸۷].

«ای محمد! از تو سؤال می‌کنند در باره روز قیامت که کی می‌آید؟ بگو در جواب ایشان: در حقیقت علم آمدن روز قیامت نزد پروردگارم می‌باشد و نمی‌رساند آن را در حین رسیدن وقت خودش مگر خداوند متعال».

و در آیه دیگری خداوند فرموده:

﴿كَلِمَاتٍ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾ [النحل: ۷۷].

«آمدن قیامت به غفلت و ناگهانی است».

و آمدن آن در واقع مانند بهم‌زدن چشم یا بازهم نزدیک‌تر از آن است. و لکن در قرآن ذکر شده که قبل از رسیدن قیامت حادثه‌ها و پیش‌آمدهای گوناگونی می‌آید که در این دنیا واقع می‌شود. از آن حوادث یکی خارج شدن جانوری از زمین که با مردم سخن می‌گوید «دابة تخرج من الأرض تكلم الناس» «جانداری از زمین خارج می‌شود و با مردم صحبت می‌کند». در حقیقت این حادثه ناگواری است که عقل بشر آن را کاملاً درک نمی‌کند و به چگونگی آن جاندار نمی‌رسد. و خدا در باره آن که با مردم سخن خواهد گفت بیشتر توضیح نداده که آن حیوان چه جانداری است؟ صفت آن چیست؟ از کجا خارج می‌شود؟ به مردم چه می‌گوید؟ به چه لغتی صحبت می‌کند؟ سپس به کجا می‌رود؟ خدا این چیزها را برای ما روشن ننموده ولی باید اعتقاد به خروج آن از زمین و صحبت‌کردنش با مردم داشته باشیم و هیچگونه شکی در آن به خود راه ندهیم. چون این موضوع از فرموده قرآن است و هر مسلمان واقعی باید به آن عقیده و ایمان راسخ داشته باشد. و از علامت دیگری که قبل از برپاشدن قیامت می‌آید گروه یا جوج و مأجوج

هستند که سدیکه دور آن‌ها احاطه کرده خواهند شکست. ولی خداوند متعال در باره قبیله یاجوج ماجوج بیشتر توضیح نداده که این قبیله چه کسانی می‌باشند؟ و شهر آن‌ها کدام است؟ و آن سدی که باید بشکنند در کجا است؟ و لکن باید باور داشت که این خبر هم از قرآن است که هیچگونه شک و تردیدی در آن جائز نمی‌باشد، خدا در این باره فرموده:

﴿حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿۹۶﴾ وَأَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [الأنبياء: ۹۶-۹۷].

«وقتی که یاجوج ماجوج سد را شکستند از هر تپه ماهورهایی برمی‌خیزند و روز قیامت که وعده حق است نزدیک می‌گردند آنگاه خواهید دید که صورت‌ها و چشم‌های کافران از ترس آن روز در ناراحتی و شگفت‌اند.»

و در حدیث بازم حادثه‌ها و امور دیگری بیان گردیده که رسیدن آن‌ها دلیل بر نزدیکی قیامت است از آنجمله: از بین رفتن علم و دانش، کثرت جهل و نادانی افزونی، خمر و شراب، بروز عمل زنا، تقلیل تعداد مردان و افزونی تعداد زنان و کم‌شدن عهد و امانات، زیادگشتن آشوب‌ها و متلاشی شدن امور کشورها، و بالارفتن اشخاص سفله و پایین آمدن اشخاص عالمی، بلندمقام و مرتبه سپس آمدن دجال و فرود آمدن حضرت عیسی ابن مریم علیهما السلام و تأیید او برای دین مبین اسلام و شریعت محمد ابن عبدالله المصطفی خاتم الرسل علیه وعلی أخوانه صلوات الله وسلاماته.

ابتداء آمدن قیامت:

همانگونه که از قرآن استنباط می‌شود، دلالت بر این دارد که نخستین حادثه‌ای که علامت رسیدن قیامت و نهایت این دنیا است لرزه زمین‌های عظیمی‌اند که هیچگاه و در هیچوقت مردم زمین همانگونه لرزه زمین‌هایی را ندیده و نشنیده باشند. خدا داناتر است، این زلازل موقعی در زمین رخ می‌دهد که زمین آباد و خلق خدا بر آن زندگی می‌نمایند و به آمدن اینگونه زلازل زمین شکافته گردیده و مردم همه در ترس و ناآرامی به سر

می‌برند و بعضی بیهوش شده و از بیم و ناآرامی حواس خود را از دست می‌دهند، تا به جایی که بعضی زنان بادر بچه و جنین خود را می‌اندازند و برخی دیگر از زنان مرضعه و شیرده بچه‌های خود را فراموش می‌کنند. چون آن روز ابتداء قیامت است و هرکسی به فکر خودش خواهد بود.

و در این خصوص خداوند بزرگ بیان فرموده است:

﴿تَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿۲﴾﴾ [الحج: ۲].

«در آن روز بینی مردم را مست و سکران در حقیقت سکران نیستند و لکن عذاب خدا سخت است.»

و این ایه‌ها دلالت می‌دهند که اینگونه زلزله ابتداء قیامت خواهد آمد:

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿۱﴾ وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿۲﴾ وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ﴿۳﴾﴾

[الزلزلة: ۱-۳].

«هرگاه زمین بر اثر زلزله به لرزان درآمد و سنگینی‌های خود را بیرون ریزد. (سنگینی‌های زمین مانند معادن و گنجینه‌ها) در آن موقع انسان می‌گوید: زمین چرا اینطور می‌کند؟»

پس بنابراین، معلوم است که هنگام آمدن اینگونه زلزله‌های شدید انسان بر زمین وجود داشته و این زلزله‌ها را مشاهده می‌کند و در باره آن سؤال می‌نماید و در اسباب آن بحث می‌کند.

حادثه‌های فلکی (مدار ستاره‌گان):

در حقیقت روز قیامت، آنچه در آن روز می‌آید و آنچه بعد از آن روز خواهد آمد. همانطور که قبلاً گفته بودیم از امور غیبی است و عقل هیچ بشر نمی‌تواند چگونگی و کیفیت آن را بفهمد و آن‌ها را درک نماید. زیرا که عقل بشر محدود است و به اینگونه حادثه‌های غیبی دسترسی ندارد، تنها باید به آنچه قرآن در این باره فرموده کاملاً تصدیق و باور کند و در قرآن بیان شده که بسیاری از سنن این جهان که به اصطلاح امروز (قوانین طبیعه) نامیده می‌شود، تبدیل و تعویض می‌گردد و در باره آن‌ها تجدید نظر و

تعدیلاتی نیز ایجاد می‌شود و تبدیل آن‌ها منوط به صلاحیت و استمرار این دنیا است. هر وقت که مدت صلاح آن به پایان برسد از درجه اعتبار ساقط یا تبدیل خواهد گردید و این دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم و آن را می‌بینیم که محتوی زمین و ستارگان و کوه‌ها و درختان و دریا و غیره می‌باشد. همه این‌ها برای مدتی معین و محدود آفریده شده و برای غرض معینی آفریده شده‌اند و به آمدن قیامت باید تمام این‌ها متلاشی و درهم گردند، مثلاً: کوه‌ها به آمدن قیامت باید به اثر زلزله‌های شدید به هم بریزند صخور و سنگ‌های آن‌ها همچو پنبه در فضاء پراکنده گردند. و کوه‌ها با این همه عظمت و شکوهمندی مانند تپه‌ای از شن به پایین بریزند و کره زمین همه با هم مساوی و بدون بالا و پایین خواهد شد، و دریاها نیز آب‌های آن‌ها باید فائض گردد و سرآید و به آتش افروخته شده مبدل شود، سپس تبدیل به بخار گردد، و ستارگان هم باید تنظیم خود را از دست بدهند، راه و مسیر حرکت خود را فراموش کنند و بر زمین بریزند، و ماه به خورشید جمع کرده شود، و آسمان پاره پاره گشته و همانند کاغذی که برای بهم پیچیده باشد، و درهم و گرد آورده می‌شود. نوشتن خلاصه این زمین مبدل به زمینی دیگر و این آسمان هم به آسمان دیگری تبدیل می‌شود همه این اخبار قرآن خدا به ما داده و برای ما توضیح نموده است، ولی اصلاً فکر هیچ فردی از بشر هرچند روشنفکر و تیزهوش و سریع الفهم والدرك باشد به حقیقت و واقعیت اصلی این خبرها نمی‌رسد و به طور دقیق نمی‌توان درک کرد. بنابراین، تصدیق و باور و تأیید کردن همه این خبرها نظر به این که عقل بشر محدود و از خود قرآن گرفته شده بر هر فرد مسلمان فرض و لازم است و هرگونه شک و تردید نمودن در آن‌ها جائز نمی‌باشد.

دمیدن در صور (صور یعنی شاخ که در آن بدمند):

در حقیقت ما نمی‌دانیم صور چیست، ولی بنابه بیان قرآن سورة الاحقاف و احادیث پیامبر ص می‌توانیم بدانیم که صور سورة الاحقاف همچو شاخی است که در آن می‌دمند و چگونگی آن صور و چگونگی دمیدن در آن هم نمی‌دانیم. ولی یکی از دلایل رسیدن قیامت دمیدن

اسرافیل در صور است و آن دمیدن هم دو بار می‌باشد. برای این که همه مردم که مرده‌اند برای حساب و کتاب برخیزند و خود را برای محاکمه الهی آماده نمایند. و مدت میان دو بار دمیدن بر ما آشکار نیست ولی تصدیق آن بر ما مسلمانان ضروری و واجب است.

و در روایت بعضی مفسرین قرآن چنین گفته شده که نفخ اول (دمیدن اول) برای روح دادن همه موجودات و نفخ دوم برای زنده کردن آنها است و مدت میان آن دو نفخه به جز خداوند متعال هیچکس نمی‌داند.

زنده شدن برای حساب:

هرکسی از ما بر حالتی که در گذشته در دنیا زندگی می‌نموده زنده کرده می‌شود. و اگر صدها یا هزارها سال بر او گذشته باشد، موقعی که زنده می‌شود و از قبر بیرون می‌آید، گمان می‌کند که یک ساعت یا فقط چند ساعتی است که در گذشته و مدت زیادی بر او نگذشته است و از روزها و ماه‌ها و سال‌ها و قرن‌ها هیچگونه خبری ندارد. مانند کسی که تومبیلی به او تصادف کرده باشد و بیهوش گردیده و او را به خانه یا به بیمارستان می‌برند و بعد از یک ساعت یا دو ساعت و یا بیشتر به هوش می‌آید، وقتی که دیدگان خود را می‌کشاید، خود را در خانه و یا در بیمارستان می‌بیند، همان سه یا چهار ساعتی که بی‌حس و بی‌هوش بوده به یاد ندارد و بسیار اشخاصی هستند که هنگام خریدن و یا فروختن در بازار بر اثر حادثه‌ای بیهوش می‌گردد و او را به خانه و یا به بیمارستان می‌برند و دو یا سه روز در حالت، و بیهوشی می‌گردد و هنوز صحبت خرید یا فروش خود را ادامه می‌دهد و به گمان خودش که هنوز در بازار است و در معامله می‌باشد و از این دو یا سه روز هیچ به یاد ندارد. پس مردمی که در آخرت برای محاکمه الهی زنده می‌شوند به همین منوال می‌باشند و بر حالتی که مرده‌اند زنده می‌شوند. و خداوند متعال برای توضیح و روشن نمودن این موضوع چند مثال آورده است.

یکی از آن مثال‌ها:

﴿أَتَىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتُمْ مِائَةَ عَامٍ﴾ [البقرة: ۲۵۹].

این قصه‌ای است در باره یکی از گذشتگان به نام عزیر که روزی از نزدیک قریه خراب‌شده‌ای در حالی که بر الاغ خود سوار بود عبور می‌کرد، ناگهان در قدرت خداوندی فکر کرد و چنین گفت: ﴿أَتَىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ الخ.

«خداوند چگونه مردم این قریه را در آخرت زنده می‌فرماید؟ پس خداوند متعال روح وی را گرفت و یک صد سال مرده بود، سپس او را زنده فرمود و از او پرسید: چه مدتی مرده بودی؟ گفت: یک روز یا قسمتی از یک روز، خدا به او فرمود: در حقیقت یک صد سال در اینجا مرده بودی.»

و قصه این عزیر در قرآن ذکر شده که سپس خداوند الاغش را نیز زنده می‌نماید و او هم الاغ خود را زنده می‌بیند و یک سید از انجیر و یک شیشه از سرکه که به همراه داشته نیز می‌خورد و هیچگونه تغییری در آن دو نشده است. آیه دیگری هم که در این خصوص نازل شده این است:

﴿يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ﴾ [الروم: ۵۵].

«و سوگند می‌خورند گنهکاران را که در قبر خوابیده‌اند و نمرده‌اند، مگر یک ساعت.» و باز هم فرموده است:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الروم: ۵۶].

«و کسانی که دانش و ایمان داده شده‌اند، گویند: «به راستی شما به فرمان کتاب الله (لوح محفوظ) تا روز رستاخیز درنگ کردید، پس این روز رستاخیز است، لیکن شما نمی‌دانستید.» و آیه‌ای دیگر هم دلالت بر این دارد که در روز قیامت هیچگونه نسب و فامیل و خویشاوندی وجود ندارد.

﴿فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ﴾ [المؤمنون: ۱۰۱].

«پس در آن روز هیچگونه نسب و خویشاوندی مطرح نیست».

در آخرت مردم همه دوستان خود را می‌بینند، ولی اصلاً در فکرشان نمی‌باشند. در آن روز کسی که برادر یا مادر یا پدر یا همسر و یا فرزندان خود را ببیند و از او فرار می‌کند و هیچگونه اعتنایی به او ندارد، بلکه اگر بتواند آن همه را قربانی خود می‌کند و راضی است که همه آن‌ها نابود و هلاک شوند و فقط خود را از دوزخ نجات دهد. چون در آن روز شدید و بسیار سخت و ناگوار هرکسی به فکر خود و تنها از برای نجات خود می‌اندیشد و به غیر از خویشتن در فکر هیچکس نمی‌باشد. در آن روز که نه پولی و اسکناسی وجود دارد و نه مال یا زمینی که بتواند آن‌ها را فدای جان خود سازد و تن خود را از آتش دوزخ نگهدارد. آن روز روزی است که سخت‌ترین و مهم‌ترین تمام روزها است و همه خلایق باید در آن روز در یک میدان جمع شوند و خودشان را برای محاکمه الهی که کوچک‌ترین حرکتی بر او غائب نمی‌گردد. حاضر نمایان و همه با هم برای محشر گردهم می‌آیند. در آن روز عرب و عجم و غنی و فقیر و بزرگ و کوچک و مرد و زن و سفید و سیاه همه در یک میدان باید حاضر گردند. یعنی همه بشر از هر صنف و قبیله و گروه و لغت و کشور باید جمع شوند از زمان حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا آخرین واحد از ذریه او باید حاضر شوند دیگر فرقی ندارد، کسی که در فراش خود مرده و کسی که در دریا غرق شده و کسی که جانوران و درندگان او را خورده‌اند و کسی که از هواپیما افتاده و کسی که در آتش سوخته و خاکسترش در هوا منتشر گردیده و غیره همه با هم باید جمع شوند و در یکجا برای محاکمه حضور بهم رسانند از جن و انس و شیاطین و جانوران. و خدای تعالی در این موضوع می‌فرماید:

﴿مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكٰفِرُونَ هٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ﴿۸﴾﴾ [القمر: ۸].

«در آن روز مردم همه شتابان به سوی محشر (فرشته‌ای که برای اجتماع همه صدا می‌زند) برمی‌خیزند و کافران در آن روز می‌گویند: این روز سختی است».

آنگاه خداوند متعال امر به دوزخ می‌فرماید که برای همه مردم نمایان گردد. و خدا در

این مورد فرموده:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٦٠﴾ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿٦٢﴾ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾﴾ [یس: ۶۰-۶۳].

«ای پسر آدم! مگر انذار و تذکر به شما ندادم که مطیع شیطان نشوید؟ چونکه شیطان دشمنی آشکار است برای شما؟ و این که فقط مرا عبادت نمایید و این راه مستقیم است؟ و در حقیقت شیطان گروه‌های بسیاری از شما را گمراه کرده آیا شما نمی‌دانستید و عقل نداشتید؟ این دوزخی است که در دنیا از آن وعده داده می‌شد.»

و در آن روز هر بنده‌ای از بندگان خدا در برابر عدالت خداوندی قرار گرفته و از تمام اعمال و گفتارشان که در دنیا کرده یا گفته پرسیده می‌شود و نامه‌های اعمالش باید بررسی گردد و کوچک‌ترین حرکتی که در دنیا انجام داده بهدر نخواهد رفت و باید از آن سؤال شود. نیکوکاران به طرف بهشت و بدکاران به سوی دوزخ روانه می‌گردند، و جانوران و حیوانات هم بعد از محاکمه و رسیدگی به حق آن‌ها خداوند همه آن‌ها را به خاک مبدل می‌نماید. و کافرانی که به سوی دوزخ رانده می‌شوند چون حیوانات را به خاک مبدل گشته می‌بینند هر کافری آرزو می‌کند که او هم مانند آن حیوانات به خاک تبدیل گردد و بدین جهت است که:

﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ﴿٤٠﴾﴾ [النبا: ۴۰].

«کافر می‌گوید: کاش که من به خاک مبدل می‌شدم.»

در روز قیامت خداوند متعال مردم را با همه آن چیزهایی که جز خدا آن‌ها را عبادت می‌کرده‌اند زنده و جمع می‌نماید و آنچه از نوع جن و شیاطین باشند همه زنده می‌نماید. مانند آنچه که مردم یونان آن را عبادت می‌کرده‌اند. به نام زیوس و افرو دیت و مردم رومان عبادت جوبتیر و فینوس و اهل فرس عبادت هرفرو اهریمن و اهل مصر عبادت می‌کرده‌اند. حابی و اهل فینیقیون، و هبل و لات و عزى خدایان اعراب بوده و مردم یونان

و رومان گمان می کرده اند که ابولون خدای خورشید است. و باخوس خدای خمر و دیانا (ارتیمیس خدای صید و شکار و مینرفا خدای حکمت نبتون خدای دریا بوده است.

در آن روز خداوند می فرماید:

﴿تَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ﴾ [الکھف: ۵۲].

«صدا بزیند شریکان من را که می گفتید: آن‌ها خدایان‌اند و ایشان آن‌ها را صدا می زنند پس

صدایش ایشان را استجابت نمی کنند»، خداوند در جواب ایشان می فرماید:

﴿مَا لَكُمْ لَا تَنَاصِرُونَ﴾ [الصافات: ۲۵].

«چرا به همدیگر یاری نمی کنید؟».

و در آن روز مستضعفین به مستکبرین می نگرند و به آن‌ها می گویند:

﴿إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَنُونَ عَلَانَا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [إبراهیم: ۲۱].

«در دنیا ما تابع شما بوده ایم، پس آیا دفع می کنید از ما چیزی یا قسمتی از عذاب خداوندی

را؟».

اما مستکبرین در جواب ایشان عاجز می مانند و هیچگونه پاسخی به جز تسلیم شدن

به درگاه خدا و اعتراف نمودن به عجز و ناتوانی نخواهند داشت.

شیاطین هم در آن روز به پیشگاه خداوند یکتا تسلیم شده و به ذل، عجز و حماقت

خود اقرار می کند و می گوید:

﴿لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتَكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ﴾ [إبراهیم: ۲۲].

«وقتی که حاکمه‌ها و امور پایان یافت شیطان می گوید: محققاً خداوند وعده به شما داد وعده

حق و راستی، و من وعده به شما دادم و لکن وعده خلاف و دروغ». و بنی آدم به شیاطین

می گویند: سبب اصلی در گمراهی ما شما بوده اید.

و سوسه و خیال‌های باطل در دل‌های ما افگندید و ما را از طریق هدایت و راه اسلام

منحرف کردید، شیاطین در جواب می گوید:

﴿وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ اِلَّا اَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاَسْتَجِبْتُمْ لِي فَلَا تُلْمُوْنِي وَّلَوْلٰٓءَا اَنْفُسَكُمْ﴾ [إبراهيم: ۲۲].

«من هیچگونه تسلطی بر شما نداشتم، مگر این که من شما را دعوت کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید. پس ملامت من نکنید و خودتان را ملامت ننمایید».

و خداوند بزرگ فرموده است:

﴿اِنَّ كَيْدَ الشَّيْطٰنِ كَانَ ضَعِيْفًا﴾ [النساء: ۷۶].

«به راستی مکر و حيلهٔ شیطان ضعیف و سست است».

حساب:

هر بنده‌ای از بندگان خدا لابد باید بایستد برای حساب، و برپا می‌شود ترازوی عدالت مطلق، آن که ضائع نمی‌کند هموزن دانه‌ای از خردل را (خردل نباتی است که دارای تخم سیاه‌رنگی است که آن را در طعام استعمال کنند) و نه ذره‌ای از غبار و نه واحدی از «الکترونات» که در فضا شنا می‌کند و نه کوچک‌تر از آن در موقع حساب هر فردی باید بر آنچه در دنیا کرده و گفته محاسبه شود و در مقابل هر نیت و قصدی که نموده باید محاسبه گردد. و در آن روز هر احدی از بشر به نیت خوب و بد و خیر و شر خود باید مؤاخذه شده و به نتیجهٔ اعمال و اقوالش برسد، در آن روز هیچکس و هیچ چیز به غیر از عمل صالح نمی‌تواند کوچک‌ترین نفعی به انسان برساند نه مال و ثروت نه جاه و مقام، نه اسکناس و دارایی، نه زن و فرزند، نه پدر و مادر و نه خواهر و برادر و غیره.

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِيهِ ﴿۳۲﴾ وَاُمِّهِ ﴿۳۳﴾ وَاَبِيهِ ﴿۳۴﴾ وَصَحْبَتِهِ وَّبَنِيهِ ﴿۳۵﴾﴾ [عس: ۳۴-۳۶].

«روز قیامت روزی است که هر شخص فرار می‌کند از برادرش و از مادرش و پدرش و همسرش و پسرش».

و تنها اعمال صالحه و گفتار شایسته‌ات که به درد صاحبش می‌خورد و صاحب خود را از دوزخ ننگه می‌دارد. در آن روز از مالی استفاده می‌کند که در حیات خود در راه خدا انفاق کرده باشد. از جاهی استفاده می‌نماید که به وسیلهٔ آن کوشش برای حفظ و

پیشرفت دین اسلام و ترقی مسلمانان کرده باشد. از علم و دانشی استفاده می‌کند که در راه خدا و به خاطر اعتلاء دین اسلام و راهنمایی خلق خدا به کار رفته باشد. بنابراین، هر انسانی در آن روز فقط از اعمال صالح خود نتیجه خوبی به دست می‌آورد و چه بسا آرزو می‌کند که کاش که در دنیا بیشتر اعمال شایسته کرده بود تا امروز بیشتر از آن‌ها استفاده کند و باید دانست که شفاعتخواهی کردن در قیامت مانند شفاعت کردن در این دنیا نمی‌باشد، شفاعت کردن در این دنیا نزد قاضی می‌رود و به خار نزدیکی و قرابتی یا مهر و محبتی که با آن قاضی با آن حاکم دارد برای عفو گذشت نمودن از طرف دوم خواهش و التماس می‌نماید و یا این که به وسیله هدایا و بخشش‌های گرانقیمت التماس عفو و ترحم می‌کند.

اما شفاعت نمودن در قیامت هرگاه خداوند متعال میل رحمت به بنده‌ای بفرماید و بخواهد که او را بیامرزد یک سبب ظاهری برای این عفو و روشن می‌فرماید و آن این که به اجازه خودش دیگری از فرشتگان را وادار به شفاعت می‌نماید.

گواه‌ها و بینه‌ها:

این مراجع تقلید و محاکمه‌های دنیا یکی از بشر آن‌ها را به عهده می‌گیرد و به واسطه عقل خود در آن‌ها در میان مردم حکم و داوری می‌نماید و معلوم است عقل بشر محدود است و در موقع محاکمه برای اثبات حقیقت داعی یا مدعی درخواست گواه و مدرک معتبر می‌کند و یا این که رجوع به قسم می‌کند، ام محاکمات الهیه در آخرت قاضی آن و حاکم آن فقط خود ذات مقدس لایزال الله رب العالمین می‌باشد و عدالت او مطلق و نامحدود است و گواهان آن روز در برابر خداوند متعال پیغمبران و فرشتگان هستند که اعمال بندگان را ثبت می‌نموده‌اند و دو فرشته‌ای که بر دوش انسان‌ها نشسته و تمام اعمال و اقوال آن‌ها را در دفاتر خود یادداشت می‌نمایند و اعضاء و اندام انسان‌ها است که به امر خداوند متعال به سخن‌گفتنی درمی‌آیند و اقرارکردن خود شخص به گناهان خود، پس شهود در آخرت این‌ها می‌باشند.

گواهی پیغمبران:

در روز قیامت خداوند متعال همه پیغمبران را حاضر می‌نماید، و خدا در این باره می‌فرماید:

﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِئَءَ بِالنَّبِيِّينَ﴾ [الزمر: ۶۹].

«آورده و گذاشته شود کتاب را و تمام پیامبران خدا حاضر شوند».

و هر گروهی و امتی ماطبق شریعت خود و به حضور پیغمبر خود باید محاکمه شوند. و خدا می‌فرماید:

﴿وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا﴾ [الجماعه: ۲۸].

«در آن روز می‌بینی هر امتی به زانو نشسته، هر امتی دعوت می‌شود به سوی کتاب خود».

و نیز فرموده است:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ [النساء: ۴۱].

«ای محمد! چگونه است آن روز هرگاه حاضر کردیم از امتی شهیدی را (پیغمبران خود آن امت را) و تو هم ای محمد ﷺ حاضر نمودیم برای گواهی دادن بر امت خود».

در حدیث صحیح روایت شده که روزی پیغمبر اسلام به سیدنا ابوبکر رضی الله عنه یا به سیدنا عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرموده: قرآن برای من بخوان، گفت: قرآن بر تو نازل شده، من چگونه آن را بر تو بخوانم؟ حضرت فرمود: «أحب أن أسمع من غيري» یعنی: می‌خواهم از غیر خودم گوش کنم و بشنوم آنگاه آن صحابی (سیدنا ابوبکر یا سیدنا عبد الله بن مسعود) قرآن را از اول سوره النساء بر حضرت می‌خواند تا به این آیه می‌رسد:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ﴾ حضرت می‌فرماید: «حسبك» یعنی کفایت است. وقتی آن صحابی به حضرت می‌نگرد می‌بیند که «عیناه تذر فان» چشمانش را اشک می‌ریزد.

کتاب‌های آسمانی و صحیفه‌ها:

دو فرشته بر دو دوش هر انسانی نشسته و همه اعمال او را که در زندگی انجام داده ثبت می‌کنند و پیش آن محفوظ می‌باشد و احدی غیر از خدا و دو فرشته محتویات آن را نمی‌داند و هرگاه خیری یا شری انجام دهد در آن می‌نویسند. و چنانچه انسانی از کردار بد خود پشیمان شده و توبه نصح نماید خدا آن گناهی را محو می‌فرماید و اگر نه در گردش ثبت می‌گردد و چون روز حساب بیاید تمام آن اعمالش منتشر و پخش خواهد شد. مانند نتایج امتحانات که در آخرین روزها روشن و تکلیف هر شاگردی معین و معلوم می‌شود. در آن روز اگر کسی بدکار بوده باشد، نتیجه اعمالش روشن و همچنین اگر کسی نیک عمل کرده باشد بازهم نتیجه اعمالش معلوم خواهد شد مانند شاگردان مدرسه که در روز آخر امتحانات اگر شاگردی ممتاز باشد کارنامه قبولی و اگر عقب‌افتاده باشد کارنامه مردودی او به دستش می‌سپارند. و تکلیف وی خودش و تمام شاگردان و همصنفانش خواهند دانست. ولی باید دانست که بین مردودشدن در امتحانات دنیا و مردودشدن در آخرت فرق بسیاری است. چون شاگردی که در امتحانات مدرسه‌اش مردود شود تنها یک سال به عقب می‌افتد و در همان درجه می‌ماند، ولی مردود گردیدن در آخرت باعث خسران همه عمر و از دست دادن سعادت‌مندی دو جهان و سبب جاویدماندن در عذاب دوزخ است. در آن روز صحف و نامه‌های تمام بندگان خدا توزیع می‌گردد و هر بنده‌ای نامه اعمال خود را تحویل می‌گیرد. و برای او گفته می‌شود:

﴿أَقْرَأُ كِتَابِكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾ [الإسراء: ۱۴].

«بخوان نامه اعمال خود را کفایت است از خودت که امروز بر خودت گواهی بدهی.»
و هر کسی که اعمالش خوب و از اهل بهشت باشد، ملائکه خدا نامه او را به دست راستش تحویلش می‌دهد و به آسانی او را محاسبه می‌کنند. و او چون نامه خیر خود را می‌بیند خوشحال شده و اظهار شادی و مسرت می‌نماید و می‌گوید:

﴿هَآؤُمُ أَقْرَأُوا كِتَابِيَّةً ﴿١٩﴾ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلْقٍ حِسَابِيَّةً ﴿٢٠﴾﴾ [الحاقة: ۱۹-۲۰].

«بایید کارنامه مرا بخوانید من در دنیا می‌پنداشتم که محاسبه می‌شوم.»

و هر کسی که اعمالش بد و از اهل دوزخ باشد ملائکه خدا نامه او را به دست چپش تحویلش می‌دهد و به سختی او را محاسبه می‌کنند، و او چون نامه شر خود را می‌بیند اظهار ندامت و ناراحتی و بدبختی می‌نماید و می‌گوید:

﴿يَلِيَّتِي لَمْ أُوْتْ كِتَابِيَهٗ ﴿٢٥﴾ وَلَمْ أُدْرِ مَا حِسَابِيَهٗ ﴿٢٦﴾ يَلِيَّتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَهٗ ﴿٢٧﴾ مَا أَعْنِي عَنِّي مَالِيَهٗ ﴿٢٨﴾ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ ﴿٢٩﴾﴾ [الحاقه: ۲۵-۲۹].

«کاش که داده نمی‌شد نامه‌ام را و نمی‌دانستم حسابم را، کاش که آن مردن و آن دنیا پایان من می‌بود، به دردم نخورد مال مرا نابود شد از من قدرت و توانییم را».

و گنهکاران نیز نامه‌های اعمال خود را می‌خوانند و تمام خیر و شری که در دنیا کرده‌اند، در آن نوشته می‌بینند، به گشت آمده می‌گویند:

﴿يُوَيْلِتُنَا مَا لِهٰذَا الْكِتٰبِ لَا يُعَادِرُ صَغِيْرَةً وَّلَا كَبِيْرَةً اِلَّا اَحْصٰهَا وَّوَجَدُوْا مَا عَمِلُوْا حٰضِرًا ﴿٤٩﴾﴾ [الكهف: ۴۹].

«وای بر ما چطور است این کتاب را نمی‌گذارد از اعمال ما کوچکی و نه بزرگی مگر این که آن را حساب و ثبت کرده؟».

و می‌یابند آنچه نموده‌اند حاضر شده، و یقین حاصل می‌کنند که ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ اَحَدًا ﴿٤٩﴾﴾ خدایت به احدی ظلم و ستم نمی‌فرماید، آنگاه گنهکاران و کافران از کردار خود در دنیا پشیمان می‌گردند و از این که تابع وساوس شیاطین و پیر و دلخواه و هوای نفسانی خود شده‌اند ابراز پشیمانی می‌نمایند. و در آن موقع صدا زده می‌شوند:

﴿يُنَادُوْنَ لَمَقْتُ اللّٰهِ اَكْبَرُ مِنْ مَّقْتِكُمْ اَنْفُسِكُمْ اِذْ تُدْعَوْنَ اِلَى الْاِيْمٰنِ فَتَكْفُرُوْنَ ﴿١٠﴾﴾ [غافر: ۱۰].

«کسانی را که کافر شدند روز قیامت صدا می‌زنند که عداوت و خشم خداوند نسبت به شما از عداوت و خشم خودتان نسبت به خودتان بیشتر است، چرا که بسوی ایمان دعوت می‌شدید، ولی انکار می‌کردید!»

دفاع پس از اذعان:

موقعی که کافران محاسبه می‌شوند ناچار می‌گردند که تمام اعمال بد خود را انکار کنند و به دروغ قسم یاد می‌نمایند که ما هیچگونه عمل بدی نکرده‌ایم و گمان می‌کنند که در برابر دادگاه بشری در دنیا ایستاده‌اند. و لکن خداوند متعالی که هیچ چیز بر او پنهان و غائب نمی‌گردد چگونه ممکن است از اعمال ایشان بی‌اطلاع باشد؟ و خداوند فرموده:

﴿فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ﴾ [المجادلة: ۱۸].

«کافران و گنهکاران قسم می‌خورند همانطور که برای شما قسم می‌خورند».

و می‌گویند:

﴿وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾ [الأنعام: ۲۳].

یعنی: «قسم به خدا که ما مشرک نبوده‌ایم». آنگاه خداوند متعال زبان‌هایشان را بند فرموده و نمی‌گذارد که سخنی بگویند، و امر می‌فرماید به اعضاء گنهکاران تا به گناهان و خلاف خود اقرار کنند و خدا می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾

[یس: ۶۵].

«امروز مهر سکوت می‌زنیم بر دهان‌هایشان و صحبت می‌کنند دست‌هایشان با ما و گواهی می‌دهند پاهایشان را به آنچه در دنیا می‌کردند».

آنگاه انسان‌ها اعضاء خود را سرزنش می‌کنند و به اعضاء‌شان می‌گویند:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا جَلُّودُهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [فصلت: ۲۱].

«گویند به پوست‌هایشان چرا شما بر ما گواهی دادید؟ گویند گویا کرد ما را آن خداوندی که

همه چیزها را گویا کرده است. و به همین جهت تمام اعمال و گفتارشان ثابت می‌گردد».

گنهکاران در دنیا خود را از نظر مردم پنهان می‌کردند، فحشاء و کارهای ناروا و خلاف اسلام عمل می‌کردند. ولی از خداوند متعال که همه چیز و همه کس را زری نظر گرفته غافل بودند، مثلاً: امروز کسی که در دستگاه تلویزن سخنرانی می‌کند و یا سخنی می‌گوید در صورتی که خود او در اطاق دربسته می‌شیند و هیچ کس او را نمی‌بیند، ولی

به وسیله دستگاه تلویزن هزاران بلکه میلیون‌ها نفر او را مشاهده می‌کنند و صحبت وی را می‌شنوند، در حالی که بشر به این درجه رسیده که از مسافت هزاران کیلومتر شخصی را می‌بیند. پس معلوم است که خداوند بزرگ تا چه اندازه و به چه وسیله می‌تواند از اعمال و کردار و گفتار بندگانش با اطلاع و آگاه باشد. و در روز قیامت خداوند متعال به بندگانش می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ﴾

[فصلت: ۲۲].

«شما چرا خود را ستر نمی‌کردید از این که گواهی بدهد بر شما گوشت و چشم‌تان و پسوت‌هایتان...».

چگونه ممکن است فردی از پوست و چشم و گوش خود فرار کند در حالی که او به وسیله آن‌ها زندگی می‌کند و وجود دارد؟ خدا می‌فرماید:

﴿وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۲۲﴾ وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخٰسِرِينَ ﴿۲۳﴾﴾ [فصلت: ۲۲-۲۳].

«و لکن شما گمان کردید که خدا نمی‌داند بسیاری از آنچه می‌کنید و این است گمانی که شما می‌کردید نسبت به پروردگارتان، خدا شما را هلاک نمود، پس گردیدید از زیان‌کاران.».

در حقیقت این سرنوشت هر کافری نزد سبحان الله می‌باشد و کسی که منکر روز قیامت باشد و به غیر از این دنیا در هیچ دیگر نمی‌اندیشد انکار آخرت باشد در صورتی که قیامت آمدنی است و هیچگونه شکی در آن نیست و موقع انجام گناه از خدا پنهان می‌گردد و از مردم کناره می‌شود و نمی‌داند که دست و پا و چشم و گوشش بر او شهادت خواهند داد.

اعتراض بی‌مورد:

بسیاری از مردم می‌گویند: چگونه ممکن است دست و پا به سخن آیند در حالی که دارای زبان نیستند و قادر به بیان مطلبی نمی‌باشند؟ امروز بسیاری آلات و دستگاه‌های

تازه اختراع شده مانند نوار ضبط صدا، دستگاه سیما، دستگاه رادیو و تلویزیون و غیره که همه این‌ها دارای لسانی نیستند، دیگر این که هرگاه دزدی دستگیر شود و موضوع دزدی او از وی سؤال شود و انکار کند. فیلمی که هنگام دزدی او از وی گرفته شده به حضورش به نمایش گذاشته شود و همه اعمال و گفتار و حرکات او به طور دقیق نشان می‌دهد. در واقع هر کسی که دانا و صاحب نظر باشد باید دانست که همه این دستگاه‌های جدید از قبیل رادیو، تلویزیون، نوار ضبط صوت، سینما، تلفون، تلکس، نشانه‌هایی است بر صحبت کردن اعضاء بشر از دست و پا و چشم و گوش و غیره و گواهی دادن بر صاحب خود.

حساب و نتایج آن:

در قیامت حساب بر چند نوع است: نوع اول حسابی است آسان مانند حساب کسانی که نامه اعمال‌شان به دست راست‌شان داده می‌شود. نوع دوم مانند حساب اهالی دهکده‌ای که از دستورات الهی خودداری کردند و نامه اعمال‌شان به دست چپ آن‌ها سپرده می‌گردد. و در آن روز بعد از پایان حساب و کتاب مردم همه سه گروه می‌باشند:

۱- «السَّيِّقُونَ الْمُقَرَّبُونَ»: یعنی سبقت‌کنندگان به طاعت خدا و نزدیکان او و مقصود از ایشان پیغمبران و اولیاء و شهداء اند.

۲- «أَصْحَابُ الْمِمْنَةِ»: یعنی اشخاصی که نامه‌شان در دست راست‌شان داده شوند و مقصود از ایشان مسلمانان جهان‌اند.

۳- «أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ»: کسانی که به دست چپ نامه تحویل می‌گیرند و مقصود از آن‌ها کافران و گنهکاران خواهد بود.

و خداوند متعال در باره این سه گروه از بندگانش در قرآن فرموده است:

﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٨٨﴾ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٍ ﴿٨٩﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩٠﴾ فَسَلَّمَ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩١﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الصَّالِينَ﴾

﴿۹۲﴾ فَزُلْ مِنْ حَمِيمٍ ﴿۹۳﴾ وَتَصَلِيَةً جَحِيمٍ ﴿۹۴﴾ إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ﴿۹۵﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿۹۶﴾ [الواقعة: ۸۸-۹۶].

«اما اگر باشد مرده از نزدیک کردگان بارگاه الهی پس او راست راحت و گل خوشبو و بوستان نعمت و اما اگر باشد از اهل سعادت پس سلامت است ای مخاطب خاطر تو را از اهل سعادت و اما اگر باشد از دروغ‌شمارندگان گمراهان پس او راست مهمانی از آب گرم و او راست در آوردن به دوزخ، هرآینه این خبر درست بی شبهه است پس بیا یاد کنی پروردگار خود را.»

وارد شدن به دوزخ:

و همهٔ بندگان خدا از بالای دوزخ بر راه صراط عبور می‌کنند و هر کسی که در این دنیا به خدا نزدیکتر باشد به آسانتر می‌تواند بر راه صراط عبور نماید. پس پرهیزگاران به آسانی بر آن گذشته و خود را نجات می‌دهند، اما ستمگران و بی‌دینان در دوزخ خواهند افتاد و خا در این بابت فرموده:

﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ﴿۷۱﴾ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ﴿۷۲﴾﴾ [مریم: ۷۱-۷۲].

«هرکسی از شما باید بر راه صراط بگذرد (و یا این که به دوزخ وارد شود) و این چیزی حتمی است بر خدا که باید تحقق یابد، سپس نجات می‌دهیم کسانی که اهل تقوی بوده‌اند و می‌گذاریم در آن ستمگران را به زانو نشسته.»

و باز هم خدا در سورهٔ الهاکم فرموده است:

﴿لَتَرُونَ الْجَحِيمَ ﴿۶﴾ ثُمَّ لَتَرُونَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿۷﴾﴾ [التكاثر: ۶-۷].

«باید به نظر شما آورده شود دوزخ را باز هم آن را ببینید با چشمان خود تا این که به وجود آن یقین داشته باشید.»

مفسرین در معنی این آیه گفته‌اند: دیدن اول (خدا به آن داناتر است) وارد شدن پرهیزکاران بر صراط است و دیدن دوم واردگردیدن ستمگران به دوزخ می‌باشد و

جاویدماندن آن‌ها در آن خواهد بود. و بعضی از مفسرین گفته‌اند که دیدن اول قبل از حساب نمودن مردم خواهد بود، تا این که همه بندگان خدا دوزخ را دیده و به آن یقین حاصل نمایند.

بهشت و دوزخ:

خداوند متعال بهشت خود را در قرآن به چند نوع و وصف فرموده است مانند این آیه:

﴿تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ [البقرة: ۲۵].

«از زیر آن رودها جریان دارند». و اهل آن زیوراتی داده می‌شوند از قبیل دستبندهایی از طلا و لؤلؤ و لباس ایشان در بهشت حریر و ابریشم است و این که در آن رودهایی از شیر و رودهایی دیگر از خمر و رودهای دیگر از عسل می‌باشد و در آن حورالعین و نوجوانانی نیز هستند. حورالعین زنان بهشت که بسیار سفید و خوشگل و دلربا و دارای چشمانی بزرگ و سیاه باشند. و باید دانست که شیر و خمر و عسل بهشت مانند شیر و خمر و عسل این دنیا نمی‌باشند. ولی نظر به این که عقل و علم بشر محدود است خداوند بعضی از خوراک و نوشیدنی‌های آخرت را به خوراک و نوشیدنی‌های دنیا تشبیه کرده است. و همچنین علی وجه التقریب حور عین بهشت و نوجوانان بهشت را به زنان و نوجوانان این دنیا شباهت داده است و نزدیکی به حور عین در بهشت همانند نزدیک مردان به زنان این دنیا نخواهد بود. زیرا که مقصود از نزدیکی با زنان این دنیا نخواهد بود. زیرا که مقصود از نزدیکی با زنان این دنیا لذت بردن و حامله شدن و شیردادن و بقاء نسل بشری است. اما نزدیکی به حورالعین در بهشت به منظورهای دیگر است.

داخل شدن به بهشت:

هر انسان باید بداند که داخل شدن به بهشت نه بر اثر دلخواهی و تمنا است، بلکه داخل شدن به بهشت به سبب ایمان به خدا و اطاعت از او می‌باشد و حق تعالی در این باره فرموده است:

﴿لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْرَ بِهِ﴾ [النساء: ۱۲۳].

«ورود به بهشت به آرزوهی شما و به آرزوهای اهل کتاب نیست (اهل کتاب یعنی یهود و نصاری) هرکسی که عمل بدی نماید به پاداش آن خواهد رسید».

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّالِحِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۲].

«آیا شما گمان کردید که بدون حساب به بهشت داخل می‌شوید و بدون آن که خداوند متعال آشکار سازد کسانی که در راه خدا جهاد می‌کنند و بشناسد صبرکنندگان را ولما يعلم الله: ای علم ظهور، دانستن به آشکاری».

بنابراین دو صفت (جهاد و صبرکردن) از صفات پرهیزگاران می‌باشد. بنابراین، مؤمنی که آرزوی داخل شدن بهشت داشته باید عمل‌کننده کارهای خیر و دعوت‌کننده به سوی خداوند متعال و طریق اسلام باشد و زبان و مال خود را در راه خدا و دین خدا به کار ببرد و در برابر هرگونه سختی‌های روزگار صابر و شکیبیا باشد. وقتی که حساب پایان یافت و مؤمنان از صراط عبور نمودند نجات ایشان تحقق می‌یابد و خداوند بزرگ فرموده است:

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلِّمْ عَلَيْكُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾ ﴿۷۳﴾ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾ ﴿۷۴﴾ [الزمر: ۷۳-۷۴].

«آورده می‌شوند کسانی که در دنیا خداترس بودند به سوی بهشت گروه گروه تا این که برسند به دروازه آن و قبل از آن که به دروازه آن برسند دروازه‌های بهشت به خاطر استقبال و احترام ایشان گشوده گردیده و فرشتگانی مؤکل به دروازه‌های بهشت هستند به بهشتیان

می‌گویند: سلام بر شما خوش به حال شما داخل شوید به بهشت و جاوید در آن بمانید و ایشان در جواب می‌گویند: حمد و سپاس برای خداوندی است که راست آمد برای ما وعده‌اش و میراث زمین را به ما داد که تعیین نماییم از جاهای بهشت هر جا که بخواهیم پس چقدر خوب است پاداش نیکوکاران».

وصف بهشت:

در قرآن خداوند متعال فرموده: وسعت بهشت مانند وسعت آسمان‌ها و زمین است و انسان عاقل از این وصف الهی نباید تعجب کند، زیرا که آخرت نسبت به این دنیا همانند دنیا نسبت به شکم مادر می‌باشد جنین موقعی که در شکم است به گمان خودش که در دنیای بزرگی زندگی می‌کند و باور ندارد که دنیای دیگری وجود دارد به همین منوال این دنیای بزرگ و پهناور و این کره زمین که در نظر مردم اینقدر وسیع است مانند جایگاه جنین در برابر آخرت بیش نیست. این بهشت خدا آن را برای پرهیزگاران تهیه فرموده است. ولی در اینجا باید پرسید: پرهیزگاران چه کسانی‌اند؟ و در دنیا چه می‌کردند؟ خدا در باره پرهیزگاران چنین می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْعَظِيمِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [۱۳۴-۱۳۵].

«پرهیزگاران واقعی کسانی هستند که انفاق می‌کنند در خوشی و ناخوشی و فروبرندگان خشم و عفوکنندگان از مردم هستند، و کسانی که هرگاه کارهای زشتی و فاحشه می‌کنند یا این که به خودشان ستم می‌نمودند خدا را به یاد می‌آوردند و از گناهان‌شان توبه و آمرزش طلبیدند». در واقع این آیه‌ها محتوی بهترین اوصاف مؤمنین می‌باشند.

و بهشت نیز دارای درجاتی است و بهترین آن جنة نعیم و خداوند متعال فرموده:

﴿أَيُّطَمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ﴾ [المعارج: ۳۸].

«آیا طمع می‌کند هر یکی از ایشان یعنی از مردم این که داخل شود به بهشت نعیم؟».

و آن بهشت برای مقربین بندگان خدا است،

﴿أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿۱۱﴾ فِي جَنَّاتِ التَّعِيمِ ﴿۱۲﴾﴾ [الواقعة: ۱۱-۱۲].

«مقربان در بهشت نعیم‌اند و بهشت دیگری است به نام «الغرفة» که خداوند بندگان نیکوکار خود را به آن وعده داده است». و در سوره فرقان ذکر نموده است و خدا فرموده است:

﴿جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَعَظِيمٍ مَّعْرُوشَاتٍ ﴿۱۴۱﴾﴾ [الأنعام: ۱۴۱].

«بهشت‌هایی یا درختانی تنه‌دار و درختانی بدون تنه».

و در آن نیز جایی است به نام جنت مأوی و جای دیگری است به نام جنات عدن.

﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ﴿۴۶﴾﴾ [الرحمن: ۴۶].

یعنی: «برای کسی که از خدا بترسد دو بهشت است»، و جایی دیگر دارد به نام علین. بنابراین، ثابت شده که نعیم آن درجه‌هایی و اهل آن منازلی دارند.

اهل بهشت و احوال ایشان:

در جنت مؤمنان با برادران و خانواده‌هایشان ملاقات می‌کنند، و خدا فرموده:

﴿ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ﴿۷۰﴾﴾ [الزخرف: ۷۰].

در قیامت به بهشتیان گفته می‌شود، «شما و همسرانتان با شادمانی (و اکرام) به بهشت وارد شوید».

﴿هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلِّ عَلَى الْأَرْبَابِكِ مُتَّكِنُونَ ﴿۵۶﴾﴾ [یس: ۵۶].

«آنها و همسرانشان در سایه‌هایی (گسترده بهشتی) بر تخت‌ها تکیه زده‌اند».

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ﴿۲۱﴾﴾ [الطور: ۲۱].

«و کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان (نیز) در ایمان از آنان پیروی کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آنها ملحق می‌کنیم». و در بهشت همه با هم با محبت و صفا می‌باشند.

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ ﴿۴۷﴾﴾ [الحجر: ۴۷].

یعنی: «برطرف می‌کنیم آنچه در دل‌هایشان و در سینه‌هایشان باشد از بغض و کینه».

﴿مُتَّكِبِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ﴾ [الطور: ۲۰].

یعنی: «تکیه‌کنندگانند بر تخت‌هایی صف داده شده».

﴿إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ [الحجر: ۴۷].

«برادرانه بر تخت‌ها روبروی یکدیگر قرار دارند». ثمر باغ‌های بهشت نزدیک و در دسترس هر شخصی است و فراش آن چیزی گرانیگتی است به نام استبرق و فرزندانی خردسال برای بهشتیان گماشته می‌گردند. خدا می‌فرماید:

﴿عِلْمَانُ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ﴾ [الطور: ۲۴].

«و همواره پسرانی همچون مرواید درون صدف برای (خدمت) آنان بر گردشان می‌چرخند».

﴿يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَلَكَهَةٍ ءَامِنِينَ﴾ [الدخان: ۵۵].

«در آن (بهشت) با امن (و آرامش خاطر) هر میوه‌ای را (که بخواهند) می‌طلبند».

﴿يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ ﴿٤٥﴾ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّرِبِينَ ﴿٤٦﴾ لَا فِيهَا عَوٌُّ وَلَا هُمْ

عَنْهَا يُنَزَّفُونَ ﴿٤٧﴾﴾ [الصفات: ۴۵-۴۷].

«گرداگرشان جامی از (شراب) روان می‌گردانند. (شرابی) سفید (و) لذتبخش برای نوشندگان است. نه در آن تبهکاری (و فساد) است، و نه آنها از آن (شراب) مست شوند».

و در باره غذاهای بهشت خدا می‌فرماید:

﴿يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِّنْ ذَهَبٍ﴾ [الزخرف: ۷۱].

یعنی: «گذرانده می‌شوند بر ایشان به صحن‌هایی از طلا».

و در باره آب بهشت خدا فرموده است:

﴿بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ﴾ [الواقعة: ۱۸].

«گذرانده می‌شوند بر ایشان به کوب‌های و ابریق‌های و لیوانی از خمر».

و خدا می‌فرماید:

﴿وَفَلَكَهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾﴾ [الواقعة: ۲۰-۲۱].

«و آمد و رفت کنند با میوه از هر جنس که به اختیار کنند، و با گوشت مرغان از هر جنس که پسند کنند».

﴿فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾ وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ ﴿٢٩﴾ وَظِلِّ مَمْدُودٍ ﴿٣٠﴾ وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾ وَفَلَكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾ وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾﴾ [الوقعة: ۲۸-۳۴].

«در (میان) درختان «سدر» (= کنار) بی خار، و درختان موز پربار تو برتو. و سایه‌ای گسترده^(۱). و (در کنار) آبی جاری (وروان). و میوه‌ای فراوان. نه پایان پذیرد و نه (کسی را از آن) باز دارند، و بسترهای برافراشته شده (و همسرانی گرانقدر)».

﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا ﴿١٣﴾ وَذَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا وَذُلَّتْ فُطُوفُهَا تَذْلِيلًا ﴿١٤﴾﴾ [الإنسان: ۱۳-۱۴].

«نه آفتابی در آنجا می‌بینند و نه سرمایی. و سایه‌هایش بر آنها فرو افتاده، و میوه‌هایش (برای چیدن) در دسترس (و به فرمان) است».

﴿تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿٢٤﴾﴾ [المطففين: ۲۴].
«بشناسی در روی‌شان تازگی نعمت».

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ ﴿٨﴾ لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ﴿٩﴾﴾ [الغاشية: ۸-۹].
«و چهره‌هایی در آن روز شاداب و تازه باشند. و از سعی (و تلاش) خود خوشنودند». و در تمام زاویه‌های بهشت آمد و رفت می‌کنند و با هم صحبت می‌نمایند.

﴿تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ﴿٢٣﴾﴾ [إبراهيم: ۲۳].
«در آن همدیگر را گرمی می‌دارند و با هم سلام می‌کنند».

نمی‌گویند: در آن مگر خیر را.

﴿وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ﴾ [الحج: ۲۴].

«و راهنمایی شده‌اند به گفتار نیک و خیر».

﴿وَأَقْبَل بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٥﴾ قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ﴿٢٦﴾ فَمَنْ أَلَّهَ عَلَيْنَا وَوَقَدْنَا عَذَابَ السَّمُومِ ﴿٢٧﴾﴾ [الطور: ۲۵-۲۷].

«و(بهشتیان) رو به یکدیگر می کنند واز (حال گذشته) یکدیگر سؤال می نمایند. می گویند: «ما پیش از این در میان خانواده خود (از عذاب الهی) ترسان بودیم. پس خداوند بر ما منت نهاد و ما را از عذاب گرم وکشنده (جهنم) حفظ کرد».

﴿إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ﴿٢٨﴾﴾ [الطور: ۲۸].

«همانا ما پیش از این او را می خواندیم، بی گمان او نیکوکار و مهربان است».

موقعی که بهشتیان کنار هم نشستند دنیا را به یاد خود می آورند و امور دنیا به فکرشان آمده و از آن‌ها صحبت می کنند و از نتیجه اعمال خود اظهار مسرت می نمایند. و خداوند متعال در این خصوص می فرماید:

﴿قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ ﴿٥١﴾ يَقُولُ أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ ﴿٥٢﴾ أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَعْنَا لَمَدِينُونَ ﴿٥٣﴾﴾ [الصفات: ۵۱-۵۳].

«یکی از آنها گوید: «به راستی من (در دنیا) همنشینی داشتم. که (پیوسته) می گفت: آیا (واقعاً) تو از باور کنندگان (بعث و قیامت) هستی؟! آیا وقتی که مردیم و خاک و استخوان‌های پوسیده) شدیم، (زنده می شویم و) کیفرمان می دهند؟!».

آنگاه بهشتیان به همدیگر می گویند:

﴿قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُّطَّلِعُونَ ﴿٥٤﴾﴾ [الصفات: ۵۴].

یعنی: «آیا شما به دوزخ نگاه کرده‌اید؟»

﴿فَاطَّلَعَ فَرَءَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿٥٥﴾﴾ [الصفات: ۵۵].

«پس وقتی به دوزخ نگاه کرد همان دوست خود را در وسط دوزخ دید». در آن موقع به

وی می گوید:

﴿تَاللَّهِ إِنْ كِدَتْ لُتْرَدِينَ ﴿٥٦﴾ وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٥٧﴾﴾

[الصافات: ۵۶-۵۷].

«قسم به خدا نزدیک بود که مرا هم هلاک و بدبخت کنی و اگر نه این که رحمت پروردگارم بود من هم در دوزخ با تو حاضر بودم».

و خدا در بارهٔ زنان بهشت می‌فرماید:

﴿أَبْكَارًا ﴿۳۷﴾ عُرْبًا أَثْرَابًا ﴿۳۸﴾﴾ [الواقعة: ۳۶-۳۷].

«زنان بهشت همه بکر و دستنخورده و دوشیزهٔ محبوب به سوی شوهر، و شوهر دوستان در سن همدیگر می‌باشند».

﴿قَصِرَتْ الظَّرْفُ لَمْ يَطْمِئُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ﴿۵۶﴾﴾ [الرحمن: ۵۶].

«در آن (کاخ‌ها و باغ‌های بهشتی) حوریانی دیده فروهشته هستند، که هیچ انس و جن پیش از اینها (= مؤمنان) با آنان تماس نگرفته است».

و اهل بهشت پس از ورود به بهشت می‌گویند:

﴿سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ﴿۱۰﴾﴾ [یونس: ۱۰].

یعنی: «به سپاس آن خداوند پاک و منزّه مشغولیم، و بزرگداشت همدیگر در آن سلام‌کردن است».

﴿وَأَخِرٌ دَعْوُهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۱﴾﴾ [یونس: ۱۰].

«و آخر دعاء ایشان گفتن الحمد لله رب العالمین می‌باشد، به معنی تمام حمد و سپاس برای خداوندی است که پروردگار جهانیان است».

و بهشتیان نخستین سخنی که در بهشت می‌گویند: این است:

﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ ﴿۴۳﴾﴾ [الأعراف: ۴۳].

«حمد بسیار برای خداوندی است که ما را برای این (بهشت) هدایت فرمود و ما هیچوقت هدایت نمی‌شدیم اگر نه این که خداوند ما را هدایت فرموده بود».

و مؤمنان در جنت می‌گویند:

﴿لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ﴾ [الأعراف: ۴۳].

یعنی: «در حقیقت آمده بود پیغمبران پروردگارمان به حق و راستی».

﴿وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمْ الْجَنَّةَ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف: ۴۳].

«و صدا زده می شوند این که این بهشت شما آن را به عنوان میراث بدهاید به سبب اعمالتان».

﴿لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ﴾ [الحجر: ۴۸].

«در آن خسته نمی شوند و از آن خارج نمی گیرند».

﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾ [الدخان: ۵۶].

«نمی چشند در آن مرگ را مگر همان مرگ اولی».

﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾ [الرعد: ۲۳].

«و فرشتگان از هر دروازه برایشان داخل می شوند».

﴿سَلِّمْ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعَمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾ [الرعد: ۲۴].

«به اهل بهشت گفته می شود: سلام بر شما به سبب صبرتان، پس چقدر خوب است خانه همیشهگی».

﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾ [الزخرف: ۷۱].

یعنی بهشت. «و در آن است آنچه دلها می طلبند و چشمها از دیدن آنها لذت می برند».

﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٠﴾ لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ﴿٦١﴾﴾ [الصفات: ۶۰-۶۱].

«بی گمان این همان کامیابی بزرگ است! (آری) عمل کنندگان باید برای چنین (پاداشی) عمل کنند».

﴿وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَفَّسْ الْمُتَنَفِّسُونَ﴾ [المطففين: ۲۶].

«و برای کسب رضای خداوند متعال باید بندگان از هم پیشی گیرند».

دوزخ:

به فکر بعضی از ما می‌رسد که دوزخ به معنی آتشی است همانند آتش‌های این دنیا، لکن سخت‌تر از آن تا به جایی که قابل مقایسه با آتش‌های دنیا نیست، ولی هر کسی که قرآن را دقیق بخواند و به معنی اصلی آن برسد خواهد دید که آتش دوزخ نوع دیگری است و با آتش‌های این دنیا خیلی تفاوت دارد. و معلوم است که آتش‌های این دنیا خیلی سوزنده است تا به جایی که سنگ و گل و درخت و آهن و همه چیز را می‌سوزاند و همه چیز را به زغال تبدیل می‌کند، اما همانگونه که از قرآن استنباط می‌شود در دوزخ آب و سایه و درخت وجود دارد و هیچکدام از این‌ها نمی‌سوزند ولی آب و سایه و درخت‌های دوزخ برای خوشی و خوشگذرانی نیست، بلکه همه این‌ها برای تعذیب و شکنجه‌دادن و ناراحت کردن هر کسی که به وسیله آتش دنیا بسوزد می‌سوزد و می‌میرد و از الم و سوزش آن راحت می‌شود، اما عذاب و سوختن آتش دوزخ علی‌الدوام و همیشگی است و پایانی ندارد و حق تعالی در این مورد فرموده:

﴿لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيمَوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا﴾ [فاطر: ۳۶].

«نه فرمان (مرگ) بر آن صادر شود تا بمیرند (و راحت گردند) و نه چیزی از عذابش از آنها کاسته شود». و دوزخیان در آن زندگی می‌کنند و می‌اندیشند و دنیا را به یاد می‌آورند، و در دوزخ درختی است به نام زقوم که خدا در باره آن فرموده است:

﴿إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿٦٤﴾ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رِئُوسُ الشَّيْطَانِ ﴿٦٥﴾﴾

[الصافات: ۶۴-۶۵].

«می‌روید و بیرون می‌آید در وسط دوزخ غنچه آن مانند سرهای مارهای کوچک است، الشیاطین در زبان عربی به معنی شیاطین و دیو و اهریمن و به معنی مارهای کوچک است». و در دوزخ خوراکی‌هایی است که اهل دوزخ آن‌ها را می‌خورند، و خدا فرموده است:

﴿فَمَا لَوْ مِنَّا الْبُطُونِ ﴿٦٦﴾﴾ [الصافات: ۶۶].

«پس دوزخیان می‌خورند و شکم‌هایشان را از آن پر می‌کنند».

﴿إِنَّ شَجَرَتَ الزُّقُومِ ﴿۴۳﴾ طَعَامُ الْأَثِيمِ ﴿۴۴﴾ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ﴿۴۵﴾ كَغَلِي الْحَمِيمِ ﴿۴۶﴾
[الدخان: ۴۳-۴۶].

«محققاً درخت زقوم غذای گنهکاران است مانند مس گداخته می جوشد در شکم‌ها مانند جوشیدن آب گرم». آب نوشیدنی دوزخیان از آب خون است.

﴿يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ﴾ [إبراهیم: ۱۷].

«کافر آن را در دهن خود می‌گرداند و نمی‌تواند فرو ببرد». کافران از شدت عطش همانند شتر عطشان و تشنه آب جوش می‌خورند و از همان آب جوش بر سرشان ریخته می‌شود.

﴿يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ﴾ [الحج: ۲۰].

«از آن آب گرم گداخته می‌شود آنچه در شکم‌هایشان است و پوست‌هایشان». و لباس دوزخیان هم از آتش است و خدا فرموده است:

﴿فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ﴾ [الحج: ۱۹].

یعنی: «برای دوزخیان لباس‌های از آتش بریده خواهد شد». و در دوزخ سایه هم می‌باشد و حق تعالی در این خصوص می‌فرماید:

﴿لَهُمْ مِّن فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ وَمِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ﴾ [الزمر: ۱۶].

«بالای دوزخیان سایه‌هایی از آتش است و از زیر آنها نیز سایه‌هایی است».

﴿وَضَلَّ مِنْ يَحْمُومٍ ﴿۴۳﴾ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ﴿۴۴﴾﴾ [الواقعة: ۴۳-۴۴].

«ولی آن سایه از دود خالص است نه سرد است و نه مفید»، همه این‌ها عقوبتی برای کسانی که در زندگی دنیا کافر بوده‌اند و خدا فرموده است:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿۴۵﴾ وَكَانُوا يُصْرُونَ عَلَى الْاِحْنِثِ الْعَظِيمِ ﴿۴۶﴾ وَكَانُوا يَقُولُونَ
أَيُّدًا مِّتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَوْنًا لِّمَبْعُوثُونَ﴾ [الواقعة: ۴۵-۴۷].

«دوزخیان در زندگی دنیا در خوشی بودند و بر گناه بزرگ (شرک) اصرار می‌ورزیدند و می‌گفتند: هرگاه ما مردیم و به خاک و به استخوان‌ها تبدیل شدیم آیا ما زنده می‌شویم؟».

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿١٠٦﴾ خَلِيدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ
وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿١٠٧﴾﴾ [هود: ۱۰۶-۱۰۷].

اما کسانی که بدبخت شدند، پس در آتش (دوزخ) اند، برای آنها در آن ناله و فریاد (= دم و بازدم) است. در آن جاودانه خواهند ماند، تا آسمان‌ها و زمین (باقی) است، مگر آنچه پروردگارت بخواهد، بی‌گمان پروردگارت آنچه را که بخواهد؛ انجام دهد.

ورود به دوزخ:

بعد از پایان حساب دوزخیان به سوی دوزخ رانده می‌شوند، گروه گروه و خود جهنم از ورود آنها به خشم می‌آید و چون به دوزخ می‌رسند مأموران دوزخ (فرشتگان موکل) از ایشان می‌پرسد مگر پیغمبران (ترساننده‌ای) برای شما نیامده است؟ و خدا می‌فرماید:

﴿تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ﴿٨﴾﴾

[الملک: ۸].

«(جهنم) از شدت خشم نزدیک است پاره پاره شود، هرگاه که گروهی در آن انداخته می‌شوند، نگهبانانش از آنها می‌پرسند: «آیا بیم دهنده به سراغ شما نیامد؟!» کافران مجبور به اعتراف می‌گردند و می‌گویند:

﴿بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ ﴿٩﴾﴾ [الملک: ۹].

«آری پیغمبر برای ما آمده ولی ما او را تکذیب نمودیم و گفتیم: خدا چیزی را نازل ننموده است»، مأموران دوزخ در جواب آنها می‌گویند:

﴿إِن أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ ﴿٩﴾﴾ [الملک: ۹].

یعنی: «نیستید شما مگر در گمراهی بزرگ» و واضح و اقرار می‌کنند که در دنیا گوش شنیدن و عقل اندیشیدن دارا نبوده‌اند و می‌گویند:

﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿١٠﴾ فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا

لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿١١﴾﴾ [الملک: ۱۰-۱۱].

«اگر ما دارای گوش شنوای و عقل سالم بودیم از دوزخیان نمی‌بودیم، پس خودشان به گناهان‌شان اعتراف کردند، پس هلاکت و نابودی باد بر اهل دوزخ و بدبختی و دوری از رحمت خدا بارد بر آن‌ها».

دوزخ زندان است:

در بارهٔ دوزخ خداوند متعال در قرآن به چند نوع توصیف فرموده است:

﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾ [الحجر: ۴۴].

«دوزخ دارای هفت دروازه است برای هر دری قسمتی از دوزخیان می‌باشد».

﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ ﴿۸﴾ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ﴿۹﴾﴾ [الهمزة: ۸-۹].

«بی‌گمان آن (آتش) بر آنها فرو بسته (و از هر سو آنها را محاصره کرده است). در ستون‌های

بلند (وکشیده شده) است».

کوشش برای بیرون رفتنی از دوزخ:

خداوند متعال بهترین چیز که عقل باشد به انسان عطا فرموده تا به وسیلهٔ آن خیر و شر را از همدیگر بشناسد. بنابراین، باید یقین بدانند که هر کسی که از دنیا رفت دیگر به دنیا نخواهد برگشت و هر کسی که به دوزخ داخل شد دیگر بیرون نتوان رفت، و خدا در این خصوص فرموده است:

﴿وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۱﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ ﴿۵۲-۵۳﴾﴾ [الأعراف: ۵۲-۵۳].

«و به تحقیق ما کتابی برای آنها آوردیم که آن را از روی دانش به تفصیل بیان کردیم، که مایهٔ هدایت و رحمت برای قومی است که ایمان می‌آورند. آیا آنها جز انتظار (سرانجام و) تأویلش را دارند؟! روزی که (نتیجه و) تأویلش فرارسد، کسانی که آن را پیش از این فراموش کرده بودند می‌گویند: «مسئلاً فرستادگان پروردگاران به حق آمده بودند، پس آیا (امروز) برای ما شفیعیانی

هستند که برای ما شفاعت کنند، یا باز گردیم آنگاه اعمالی غیر از آنچه می کردیم، انجام دهیم؟!». به تحقیق آنها به خود زیان رسانیدند، و (معبودهایی ساختگی و) آنچه دروغ می یافتند (همگی) از (نظر) آنان ناپدید (و گم) شد».

﴿وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِّنْ سَبِيلِ ﴿٤٤﴾﴾ [الشوری: ۴۴].

«و ستمگران را می بینی موقعی که شکنجه و عذاب می بینند می گویند: آیا راهی هست که ما دوباره به دنیا برگردیم؟».

﴿وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ ﴿٣٧﴾﴾ [فاطر: ۳۷].

«و دوزخیان آواز می دهند در دوزخ و می گویند: خدا ما را از دوزخ برون آر و ما را به دنیا برگردان تا این که کارهای شایسته و خیر نماییم غیر از کارهای ناروا و باطل و رشک و قبلاً ما آن‌ها را انجام می دادیم»، در جواب آن‌ها گفته می شود:

﴿أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن

نَصِيرٍ ﴿٣٧﴾﴾ [فاطر: ۳۷].

«آیا شما را در زمین قرار ندادیم آنقدر که پندپذیر شود در آن هر که بپذیرد و آمد پیغمبر پس بچشید عذاب را نیست ستمگران را یاری کننده»، آنگاه دوزخیان به فرشتگان موکل دوزخ پناه می برند.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخِزْنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُحَقِّقْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ ﴿٤٩﴾﴾ قَالُوا

أَوْ لَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُم رُّسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي

ضَلَالٍ ﴿٥٠﴾﴾ [غافر: ۴۹-۵۰].

یعنی: «و به مأموران دوزخ می گویند: دعا کنید پیش پروردگارتان را تا یک روز عذاب دوزخ را برای ما تخفیف دهد، آن‌ها می گویند: آیا پیغمبرانی از جانب خدا که احکام دین را برای شما روشن نمایند برایتان نیامده‌اند؟ می گویند: بله، فرشتگان می گویند: پس شما دعا کنید و نیست دعای کافران مگر در گمراهی»، سپس از ناراحتی و شدت عذاب دوزخ به هلاکت و بی‌صبری می آیند و همه با هم به صدای بلند فریاد می زنند:

﴿يَمَلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ﴾ [الزخرف: ۷۷].

یعنی: «ای مالک، (بخواه) که پروردگارت کار ما را یکسره کند (و بمیراند)». اما ایشان در جواب آن‌ها می‌گویند:

﴿إِنَّكُمْ مَكْشُونٌ﴾ [الزخرف: ۷۷].

«(او) گوید: «بی‌گمان شما (در این جا) ماندنی هستید». سپس دوزخیان به فکر فدیهِ و بخشش و دهش می‌افتند که به وسیله آن‌ها بتوانند خود را از دوزخ برهانند و خداوند بزرگ در این باره می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ﴿٤٧﴾ وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٤٨﴾﴾ [الزمر: ۴۷-۴۸].

«و اگر در آن روز برای کافران و ستمگران بود تمام آنچه در زمین است و به اندازه آن نیز همراه آن داشتند بدون شک همه آن‌ها را فدیهِ و بخشش می‌داند تا این که خود را از بدترین عذاب روز قیامت نجات بدهند و آشکار می‌شود برای آن‌ها از خدا آنچه آن‌ها را به حساب نمی‌آوردند و در نظر آن‌ها اهمیتی نداشتند و در آن روز آشکار بود برای آنچه نتیجه بد کسب و عمل خود را و نازل می‌گردد بر آن‌ها که در دنیا به آن مسخره و استهزا می‌نمودند»، و چون قصد خروج از آتش‌های دوزخ نمایند آن‌ها را به دوزخ برمی‌گردانند:

﴿وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾﴾ [الحج: ۲۱-۲۲].

یعنی: «و برای (زدن) آنها گرزهای از آهن (داغ) است. هر گاه بخواهند از (شدت) اندوه از آنجا (= دوزخ) خارج شوند، به آن باز گردانده می‌شوند، و (به آنها گفته می‌شود): عذاب سوزان (جهنم) را بچشید».

صحبت و اختلاف دوزخیان با یکدیگر در دوزخ:

بهشتیان در نعیم بهشت در خوشحالی اند و به هدف و مقصود خود رسیده‌اند و اهل دوزخ پیوسته در نزاع و مخاصمت و دشمنی و همیشه در دوزخ با یکدیگر اختلاف و ناراحتی دارند و خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتٌ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا أَدَارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرِنَهُمْ لِأَوْلِيهِمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَٰكِن لَّا تَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾ وَقَالَتْ أَوْلِيَهُمْ لِأُخْرِنَهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٣٩﴾﴾ [الأعراف: ۳۸-۳۹].

«هرگاه که گروهی از گنهکاران وارد دوزخ می‌شوند، گروه دیگر را لعنت می‌کنند، تا هنگامی که همگی در آنجا به هم رسند، گروه آخر (و پیروان) در باره‌ی گروه اول (و پیشوایان خود) گویند: «پروردگارا! اینها بودند که ما را گمراه کردند، پس عذابی دو چندان از آتش به آنان بده» (خداوند) می‌فرماید: «برای هر کدام (از شما عذاب) دو چندان است، ولی شما نمی‌دانید». و گروه اول (و پیشوایانشان) به گروه آخر (و پیروانشان) گویند: «شما را بر ما هیچ برتری نیست، پس به (کیفر) آنچه انجام می‌دادید؛ عذاب را بجشید».

﴿هَٰذَا فَوْجٌ مُّفْتَحِمٌ مَّعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ ﴿٥٩﴾ قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَيَنْسُ الْفَرَارِ ﴿٦٠﴾ قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَٰذَا فَرِدَهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ﴿٦١﴾ وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِّنَ الْأَشْرَارِ ﴿٦٢﴾ أَتَّخَذْنَاهُمْ سِحْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ ﴿٦٣﴾ إِنَّ ذَٰلِكَ لِحَقُّ تَخَاصُمِ أَهْلِ النَّارِ ﴿٦٤﴾﴾ [ص: ۵۹-۶۴].

«(به سرداران آنها گفته می‌شود): این گروهی است که با شما (به جهنم) وارد می‌شوند، (آنها می‌گویند): خوش آمد (و گشایش) بر آنها مباد. بی‌گمان آنها داخل شدگان به آتش هستند. (پیروان) گویند: «بلکه، شما را خوشامد مباد، که این (عذاب) را پیشاپیش شما برای ما فراهم کرده‌اید، پس چه بد قرار گاهی است». (سپس) گویند: پروردگارا! هر کس که این (عذاب) را پیشاپیش برای ما فراهم کرده است، پس عذابی دو چندان در آتش بر او بیفزارد. و گویند: «ما را چه شده است، مردمانی را که ما آنها را اشرار می‌شمردیم، (در جهنم) نمی‌بینیم؟! آیا آنها را

به مسخره گرفتیم یا (اینکه) از نظرها دور مانده‌اند؟! بی‌گمان این مخاصمه (و گفتگوی) دوزخیان حق (و واقعیت) است».

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ ضَلَّوْنَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ﴾ [فصلت: ۲۹].

«و کسانی که کافر شدند، گفتند: «پروردگارا! آن دو کسان از جن و انس که ما را گمراه کردند، به ما نشان بده، که آن دو را زیر پای خود قرار دهیم (ولگد کوبشان کنیم) تا از پست‌ترین (مردم) باشند».

محاورة و پاسخ دادن اهل جنت و اهل دوزخ به همدیگر:

قبلاً گفتیم که اهل جنت می‌تواند اهل نار را ببیند و در این آیه آتیه دلالت کامل است بر این که اهل جنت و اهل دوزخ با هم سخن رد و بدل می‌نمایند و همدیگر را صدا می‌زنند، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [الأعراف: 44].

«و صدا می‌زند بهشتیان دوزخیان را به این که آنچه خدایمان به ما وعده داده بود حق بود، آیا آنچه خداوند شما به شما وعده داده بود راست بود؟ می‌گویند: آری، پس صدازنده‌ای در میان آن‌ها صدا می‌زند که لعنت خدا باد بر ظالمان باد».

و خدا در آیه دیگری فرموده است:

﴿وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [الأعراف: ۵۰-۵۱].

ترجمه: «و صدا می‌زند اهل دوزخ اهل بهشت را این که زیادی آب و خوراکی که خداوند متعال روزیتان فرمود به ما بدهید، بهشتیان می‌گویند: اب و خوراک جنت خداوند متعال آن دو

را بر کافران حرام نموده است. گنهکاران کسانی‌اند که دین خود را به مسخره و بازی گرفته و زندگی دنیا آن‌ها را مغرور کرده است».

أعراف (جایی که بین جنت و دوزخ است):

دانشمندان اسلام می‌گویند: کسانی که اعمال شایسته‌شان به حدی نباشد که وارد جنت نتوان شوند و گناهان‌شان زیاد نباشد که وارد دوزخ گردند، خداوند متعال ایشان را در زمینی که میان بهشت و دوزخ قرار دارد تا مدت معینی نگه می‌دارد، و حق تعالی در این باره فرموده است:

﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَتِهِمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيْنَا لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ﴿٤٦﴾ وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾﴾ [الأعراف: ٤٦-٤٧].

«و بر زمین اعراف مردانی هستند که به سیما و قیافه‌شان شناخته می‌شوند و اهل بهشت را صدا می‌زنند سلام بر شما و آن مردان وارد بهشت نگردیده ولی طمع دخول آن را دارند و همان اهل الأعراف هرگاه روهای خود را به طرف دوزخیان برگردانند و دوزخیان را غلطیده در آتش ببینند یک صدا می‌گویند: خدایا ما را با گروه ستمگران قرار مده. و اهل اعراف دوستان و رفقای خویش را که بعضی از آن‌ها اغنیاء و اهل ثروت و جاه بوده‌اند در آتش‌های دوزخ مشاهده کرده می‌گویند:

﴿مَا أَعْنَىٰ عَنْكُم مَّجْمَعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٨﴾﴾ [الأعراف: ٤٨].

یعنی: «دفاع و جلوییگری نکرد آنچه در دنیا شما آن‌ها را جمع‌آوری کرده بودید و آنچه شما به آن تکبر و افتخار می‌نمودید». در آن روز می‌بینند کسانی که در دنیا ثروتمند و توانگر بوده‌اند با کسانی که نان شب را در خانه نداشتند برابrand. در آن روز غنی و فقیر و مرد و زن و شاه گدا و بزرگ و کوچک و همه و همه با هم مساوی و برابrand و کوچک‌ترین برتری و تبعیضی میان آن‌ها نمی‌باشد در آن روز مال و ثروت و جاه و مقام و پدر و مادر و پسر و دختر و برادر و خواهر و دوست و رفیق و همسایه کوچک‌ترین نفعی نمی‌توانند

به شخصی رسانند و هیچکدام از این‌ها به درد انسانی نمی‌خورند نه می‌تواند ذره‌ای از ثواب به او بدهند و یا این که ذره‌ای از گناهانش کاهش نمایند، فقط تنها چیزی که در آن روز به درد انسان می‌خورد و می‌تواند او را از دوزخ نجات داده و او را به بهشت خدا برساند اعمال صالح و کردار شایسته است و بس. زیرا که مال و اولاد و زن و جاه و لشکر و رفیق و همسایه و پدر و مادر و برادر و خواهر و پسر و دختر و پول و گنجینه و غیره و غیره برای زیبایی و خوش‌گذرانی، و نعیم این دنیا هستند و به مجردی که شخصی روح خود را تسلیم عز و الله جل و علاه کند دیگر هیچکدام از این‌ها قادر به کوچک‌ترین نفع رسانیدن به آن شخص نمی‌باشند و لحظه‌ای که او را از خانه خود بلند کرده و بیرون می‌برند تمام این‌ها را ترک کرده و قادر به استفاده و یاری‌خواستن از این‌ها نخواهد بود، ولی اعمال صالح صاحب خود را از لحظه مردن تا قبر تا حساب و بالاخره تا ورود به بهشت یاری نموده و او را رها نمی‌کند و انسان در همه کار و در همه زحمات و مشقات تنها است، هنگام تولد و هنگام مردن و موقع زنده‌شدن و موقع حساب و در قبر و در همه زحمت‌ها و بی‌یاری و رفیق است و فقط اعمال صالح تا صاحب خود را به بهشت نرساند او را تنها نمی‌گذارد.

ایمان داشتن به قدر

معنی قدر و قضاء:

خداوند متعال در باره قدر در قرآن خود فرموده است:

﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿۲۱﴾﴾ [الحجر: ۲۱].

«و نیست چیزی مگر این که خزینه و مصدر آن نزد ما است و هیچ چیزی را نمی فرستم مگر به اندازه معلوم».

و فرموده:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿۴۹﴾﴾ [القمر: ۴۹].

یعنی: «ما هر چیزی را به قدر و اندازه معینی آفریده ایم» و در باره زمین می فرماید:

﴿وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا﴾ [فصلت: ۱۰].

یعنی: «خداوند در زمین خیر و برکت قرار داده و قوت و روزی در آن به اندازه معینی تعیین نموده است» و به خصوص ماه فرموده:

﴿وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ﴾ [یس: ۳۹].

یعنی: «ما درجات و منازل ماه را به طور دقیق تعیین نموده ایم» و باز هم فرموده است:

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ وَتَقْدِيرًا ﴿۲﴾﴾ [الفرقان: ۲].

«خداوند همه چیز را آفریده و برای آن اندازه ای تعیین نموده».

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿۸﴾﴾ [الرعد: ۸].

«و همه چیز نزد خدا اندازه و مقدار معینی دارد».

در واقع معنی اصلی کلمه قدر همان اندازه و قیاسی است که خداوند متعال آن را برای هر چیزی از مخلوقات خود تعیین فرموده و آن سنن الهی و نظام دنیا است. بنابراین، هر موجودی که آفریده شده دارای اندازه و حدود معینی است. من در اینجا می خواهم

فرق بین «قدر و قضاء» را مشخص کنم با ذکر مثال و در حقیقت مثال اعلی و پرشکوه برای ذات مقدس الهی است و بس. مثلاً: پیمان کاری بخواهد آپارتمانی بسازد مهندس برای او نقشه می‌کشد و تعداد طابوق و اندازه سیمان و آهن و سنگ یا آجر به او تحویل می‌دهد یا برایش معین می‌کند و بلندی و کلفتی و چگونگی دیوارها و ساختمان و نوع رنگ و اندازه و تعداد در و پنجره‌ها برایش روشن می‌نماید و مدتی که باید ساختمان را تحویل بدهد در قرارداد بین دو طرف امضا می‌شود. این‌ها همه مانند «قدر» است و تمام آنچه پیمانکار از اوامر مهندس عمل و تنفیذ کند مانند «قضاء» می‌باشد.

و اثناء کار مهندس مذکور می‌تواند در نقشه خود کم و زیاد کند و در باره آن‌ها تجدید نظر نماید که مثلاً دروازه بزرگ آن ساختمان اول یک مترونیم طول قرار داده شده به دو متر قرارداد نماید و در هر قسمتی از آن آپارتمان می‌تواند تجدید نظر و در آن کم و یا زیاد کند.

انسان مختار است:

در حقیقت ثابت شده که خداوند متعال بهترین نعمت‌ها که عقل باشد به انسان عطا فرموده تا هر شخصی به وسیله آن خوب و بد و خیر و شر را از هم تشخیص بدهد و به وسیله همان عقل است که هر فردی می‌تواند بداند نماز خوب است و زنا بد، و چون از خانه بیرون رود کاملاً مختار است که به طرف راست رو آورد و یا به طرف چپ و مختار است که به مسجد برود برای خواندن نماز و یا این که به سوی می‌خانه گام بردارد.

آیا کسی هست که در این باره شک کند؟ و بنابراین، هرگاه دو دست من سالم باشند می‌توانم یکی از آن دو را به طرف فقیری دراز کنم و به او کمکی نمایم و باز هم می‌توانم که با همان دست چوبی به دست بگیرم و بدون سبب شخصی را کتک بزنم، آیا این مسئله هم در آن شکی جایز است؟ و آیا کاملاً روشن نیست که کمک و کتک‌زدن قابل مقایسه با هم نیست و این که در کمک‌نمودن ثواب و در کتک‌زدن عذاب است؟ شاگردان در روزهای امتحان هیچگونه اعتنائی به دروس خود ندارد و در آن امتحان به لهو و لعب

و بازی می‌پردازد و در موقع امتحان نظر به این که کوششی ننموده مردود می‌شود. اما شاگرد دیگری به مطالعه و مراجعه کردن مشغول می‌گردد و در امتحان قبول می‌شود، آیا کسی می‌تواند بگوید که مردود شدن شاگرد اولی ظلم و قبول شدن شاگرد دومی بر اثر تغلب و سپاهی و واسطه‌بازی بوده است؟

و انسان مجبور هم می‌باشد:

در واقع بشر در زندگی هم مخیر است و هم مجبر (مختار و مجبور) در اموری که بشر در آن صاحب اختیار است مختار است مانند: تکان دادن دست. دراز نمودن پا خوردن گوشت و نخوردن آن، صحبت کردن و سکوت نمودن، به مسجد رفتن و یا نرفتن به آن، بر اتومبیل سوار شدن و یا پیاده رفتن، دویدن و یا شستن. همه این‌ها اموری است که هر فردی در آن‌ها صاحب اختیار تام و از تمام معنی حریه و آزادی برخوردار است. ولی چیزهای دیگری مجبور است، مانند: نفس کشیدن، به خواب رفتن، غذا خوردن، بر زمین زیستن، مردن، زنده شدن و غیر این‌ها است، این‌ها از اموری است که انسان در آن‌ها مجبر بوده و خواه نخواه باید آن‌ها را انجام دهد، چون از حدود اختیار و طاقت انسان خارج است. و بنابراین، نیکبخت و یا بدبخت شدن هر شخصی به دست خود و منوط به عمل خود او است و خدا عقل به تمام بشر داده تا به وسیله آن خودش سرنوشت خود را بسازد و به همین سبب است که خداوند متعال ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ تعیین فرموده تا هرکس به پاداش عمل خودش برساند.

ثواب و عقاب منوط به آزادی است:

هرگاه آزادی نباشد عقوبت هم نباید باشد، کسی که بر انجام کار شری مجبور کرده شود، نباید شکنجه گردد و واضح و ثابت است که خداوند متعال ما را فقط بر کارهایی که در آن‌ها آزادی داریم مؤاخذه می‌نماید و برای هر شخصی است آنچه به دست آورده و خدا در این خصوص فرموده:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶].

«الله هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی کند».

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ [الزلزلة: ۷-۸]

«پس هرکس به اندازه ذره‌ای کار نیک انجام داده باشد (پاداش) آن را می بیند. و هرکس به

اندازه ذره‌ای کار بد کرده باشد، (کیفر) آن را می بیند».

و اگر که محکمه‌ها و مجالس القضاة و مراجع تقلید در این دنیا به داد و ستد و درد دل مردم و داعی و مدعی اهتمام خاصی مبذول داشته و خواسته‌های دیگران را مورد بررسی قرار می دهند، پس خداوند متعال شایسته تر است که به حقوق بندگان رسیدگی فرموده و هر کسی را به جزا و پاداش نیک و بدش برساند و نگذارد حق هیچ بنده‌ای هرچند ناچیز و کم ارزش داشته باشد بهدر برود.

مقیاس‌های عدالت:

بعضی از دانشمندان گذشته در باره مقیاس‌های عدالت به اشتباهاتی برخورد کرده‌اند و عدالت الهی را با عدالت بشری با هم قیاس گرفته و به همدیگر تشبیه کرده‌اند و من در یکی از سرگذشت‌های خودم به این حقیقت رسیده و آن را کاملاً درک نموده‌ام و اگرچه در این کتاب جای توضیح دادن آن نیست، ولی به عنوان روشن نمودن و بیان مطلب به طور مختصر در اینجا درج خواهم کرد، در سال ۱۹۳۱ م در مدرسه ابتدایی پسرانه در کشور شام (سوریه) مدرس بودم و روزهای اول جوانی می گذراندم و من با وجود این که مدرس بودم بخصوص «قدر» از علماء و دانشمندان دیگر می پرسیدم و چون جواب قطعی و قانع کننده‌ای نمی یافتم با ایشان به بحث و اعتراض می پرداختم و گاهی نیز خودم و یا آن‌ها را ناراحت و بی تاب می نمودم و یکی از شاگردانم که تا اندازه‌ای اهل بحث و جدال بود، گاهی به وسیله کتک زدن او را تربیت و ادب می دادم تا این که روزی ناراحت شدم و آن شاگرد را بر اثر مسئله‌ای کتک زدم ناگهان او بی تاب و بی طاقت شده و از شدت ضرب به فریاد آمد و گفت: این ظلم است، شما ظالم هستید. باور کنید ای برادران

اسلام و ای شنوندگان و خوانندگان این کتاب موقعی که من این سخن را از وی شنیدم به خود آمدم و چوب از دستم به زمین افتاد و شاگرد و مدرسه را فراموش کردم و خود را در تاریکی نفس دیدم، و بدل گفتم این شاگرد کتک زدن من به او آن را ظلم می داند در صورتی که من آن را عدل می دانم و عمل یکی است.

و چنانچه آن شاگرد به خانه برگردد و پیش پدر و مادرش از من شکایت کند، مسلم است که به او می گویند: نه، این ظلم نیست بلکه عین عدالت است، زیرا برای مصلحت خود به تو زده است. پس در صورتی که همان شاگرد مذکور جایز نمی داند که مقایسه ناقصه خود را با عدالت آموزگارش تطبیق نماید چگونه من جایز می دانم که عدالت خودم را با عدالت الهی مقایسه کنم؟ فرزندی که بیمار باشد با چشم خود سوزن آمپول را می بیند که در بدنش فرو کرده می شود، شکی نیست که بدل خود احساس ظلم می کند در حالی که پدر و مادرش یا کسی که با او به بهداری رفته یقین دارد که فرورفتن آمپول در بدنش عین عدالت می باشد، چون شفا و بهبودی او به سبب آن می دانند، و شکی نیست که هر عالم و قاضی که بخواهد بین دیگران قضاوت کند باید اول حرف دو طرف را شنیده و به اصل موضوع پی ببرد و حق را تشخیص دهد آن وقت احکام خود را صادر نماید و تکلیف داعی و مدعی را روشن کند، مثال: هرگاه دو نفر در بیابان بی آب و علفی گم شده و در آنجا مستمر بمانند و در آن موقع اتومبیلی از راه برسد و آن دو نفر را با خود حمل کند تا به مقصدشان برساند، اما یکی از آن دو هنگامی که روی صندلی نرم و چرب نشسته باشد. به طور مخفی چاقویی از جیب خود بیرون آورد و صندلی زیرپای خود را پاره کند، آیا نمی گویی این عمل ظلم است؟ آری، شکی نیست که چنین کاری ظلم است. ولی هرگاه در اثناء آن راه گروهی راهزن باشند و هر اتومبیلی که صندلی هایش پاره باشد رها می کنند و آن شخصی به قصد این که همان اتومبیل نجات یابد و آن را نگیرند صندلیش را پاره می کند در این حالت آیا چنین کاری (پاره کردن صندلی) هم ظلم خواهد بود؟ مسلماً نه، بلکه عدالت می باشد، زیرا که برای چنین اتفاقی خود راننده هم

ممکن است، به خاطر نجات اتومبیلش نه تنها یک صندلی بلکه همه صندلی‌هایش را پاره پاره کند. آیا همان کار یعنی پاره کردن صندلی اتومبیل به عمد از باب ظلم به باب عدالت بر نمی‌گردد؟

و در حقیقت اینچنین بوده قصه خضر و عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ که در کشتی سوار شدند و خضر به عمد آن کشتی را سوراخ نمود الخ. و همه این‌ها ما را بدین مطلب فهمیده و آگاه می‌سازد که در زندگی هیچگاه به عجله و بدون رسیدگی و ادراک حقیقت مسئله‌ای حکمی صادر نکنیم.

استنباط نمودن از نصوص قرآن:

- ۱- نظر به این که عقل هر انسانی محدود است و نمی‌تواند آنچه ماوراء الماده است کاملاً بفهمد باید در امور زندگی و حلال و حرام دانستن اشیاء به قرآن خدا رجوع کند و تنها از معانی و مقاصد قرآن پیروی نماید و به نصوص قرآن که برای هر مسلمان صاحب نظری هویدا و آشکار است عمل کند و از هر چه نصی از قرآن در باره آن نازل نشده اجتناب ورزد.
- ۲- باید بدانیم که اصل هر چیز همان قرآن است و هرگاه در خصوص امری یا نهی و یا حلال و یا حرامی آیه‌ای از قرآن با حدیثی متعارض باشند. ما باید به آن آیه عمل کنیم و آن حدیث مذکور را بر نص قرآن ترجیح ندهیم.
- ۳- هیچگاه شایسته نیست که آیه‌ای از قرآن یا حدیث صحیحی منکر امرین ملحدین و واقعیت باشند، زیرا آن کسی که قرآن نازل فرموده او است که تمامی کون را خلقت فرموده و رسول الله هم فرستاد و او است که سخن گزاف نمی‌کند.
- ۴- بسیاری از متن قرآن چنان از آن‌ها اقتباس می‌شود که انسان از آغاز پیدایشش و از لحظه وجود خمیر مایه‌اش مجبور بوده و صاحب اختیار و سرنوشت ساز خود نمی‌باشد مانند آیه‌های ذیل:

﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ [آل عمران: ۶].

«او است (خدا) که شما را هر طور که بخواهد در رحم‌های مادران تان نقش‌بندی می‌نماید».

بنابراین، نر یا ماده بودن جنین و یا سفید و یا سیاه شدن فرزند فقط به دست خداوند متعال است و بس، و خود جنین و فرزند هیچگونه حق دخالتی در آن نخواهد داشت و خداوند فرماید:

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ [القصص: ۶۸].

«و پروردگارت خلقت می‌کند آنچه بخواهد و اجتناب می‌کند، و بندگان هیچگونه اختیاری ندارد».

و به پدیده‌های خلقتی که فوق توان بشری است اشاره می‌فرماید که:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿۳۳﴾ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿۳۶﴾ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَمًا﴾

[الواقعة: ۶۳-۶۵].

«آیا چیزی را که می‌کارید، دیده‌اید؟! آیا شما آن را می‌رویانید، یا ما می‌رویانیم؟! اگر بخواهیم آن را به کاه درهم کوبیده مبدل می‌کنیم که تعجب کنید».

و مانند:

﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُٓ إِلَّا هُوَ﴾ [الأنعام: ۱۷].

«و هرگاه خدا تو را زبانی برساند یا ناراحتی برایت به وجود آورد پس نیست دفاع‌کننده برای آن زیان و ناراحتی مگر او».

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿۷﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿۸﴾﴾ [الشمس: ۷-۸].

«و حق تعالی به قدرت خود هر فردی را آفریده و آنچه هر فردی آن را عمل کند و پس به نشانش داده طریق گناه و طریق تقوی و پرهیزگاری».

﴿وَهَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ ﴿۱۰﴾﴾ [البلد: ۱۰].

«وما بشر را بدو راه هدایت نموده‌ایم».

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿۳﴾﴾ [الإنسان: ۳].

«ما انسان را به راه صحیح هدایت و راهنمایی کرده‌ایم و او یعنی بشر یا شکرکننده خدا و یا این که کفرآورنده است».

بنابراین آیات قرآنی واضح و روشن است که خداوند متعال اختیار کامل به بشر داده و خود بشر است که سرنوشت‌ساز خودش می‌باشد و خدا راه هدایت و راه گمراهی را برای بشر تعیین نموده و به خوبی امر فرموده و از بدی نهی نموده است و خود بشر است که یکی از این دو راه را برای خود انتخاب می‌کند. ولی با کمال تأسف بعضی از مردم این عصر مرتکب هر نوع گناهی می‌شوند، سپس گناهان خود را به گردن قضا و قدر می‌اندازند و اینگونه می‌اندیشند که خدا سرنوشت‌ساز آنها بوده و خدا آنها را برای انجام و زشتی واداشته و خودشان در ارتکاب جرایم هیچگونه اختیاری نداشته‌اند. در حقیقت اگر هر انسان صاحب‌نظری به معنی و هدف‌های قرآن خدا بیندیشد و به کلمات آن پی ببرد خواهد دید که خدا در ارتکاب جرمی هیچگونه امری و دستوری نداده و انسان در تمام زندگیش آزاد می‌باشد و به سبب ضعف ایمان او است که دست به هر نوع کار ناشایسته‌ای می‌زند. و قرآن آزادی را با تمام معنی برای بشر ثابت می‌کند و نیک بختی و بدبختی بشر منوط به خود او است. خداوند در این آیه می‌فرماید:

﴿يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا﴾ [البقرة: ۲۶].

یعنی: «گمراه می‌نماید به آن (قرآن) بسیاری و هدایت می‌دهد به آن بسیاری از مردم». هرگاه به معنی ظاهری این آیه فکر کنیم برایمان چنان استدلال می‌شود که گمراهی و هدایت شدن از جانب خدا و به اراده الهی است و هر کسی از بندگانش هدایت شده و کسانی دیگر گمراه می‌کند. ولی چون به این آیه فکر نماییم و معنی حقیقی آن را کاملاً درک کنیم که خدا فرموده است:

﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۲].

«هدایتی است برای پرهیزگاران».

﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾ [البقرة: ۲۶].

یعنی: «خدا گمراه نمی‌نماید (از قرآن) مگر گروه فاسق و گمراهان». پس از این دو آیه چنان فهمیده می‌شود که هدایت و گمراهی از خود بشر است و بشر است که خود را هدایت شده و یا این که خود را گمراه و فاسق می‌کنند و سبب اصلی نیک بختی یا بدبختی هر انسانی از خودش خواهد بود. و خدا هیچ بنده‌ای را گمراه نمی‌فرماید.

سعدی / می‌گوید:

راهی به سوی عاقبت خیر می‌رود

راهی به سوی هاویه اکنون مخیری

و خدا می‌فرماید:

﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾﴾

[البقرة: ۲-۳].

«پرهیزگاران واقعی کسانی که به غیب ایمان می‌آورند و نماز می‌خوانند و زکات و صدقه می‌دهند».

﴿إِلَّا الْفٰسِقِينَ ﴿۲۶﴾ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ ﴿۲۷﴾﴾ [البقرة: ۲۶-۲۷].

«مگر فاسقان کسانی که پیمان خدا را، پس از محکم ساختن آن می‌شکنند، و آنچه را که خدا دستور داده بر قرار سازند، قطع نموده، و در روی زمین فساد می‌کنند، اینها زیانکارانند». پس از اینجا معلوم شد که هر شخص سرنوشت‌ساز خود است و هرکس در این دنیا می‌تواند که خود را نیکبخت یا این که بدبخت سازد و هرکس قادر است که به خدا ایمان آورد و نماز را برپا بدارد و زکات بدهد و بازهم قادر است که عهد خدا را بشکند و قطع صلّه نماید و در زمین فساد کند، پس اختیار به دست خودش می‌باشد.

بحث بیجا:

بعضی‌ها می‌پرسند که آیا خدا خواسته من کار بدی کنم یا نه؟ و آیا من می‌توانستم که خود را از گناه بازدارم؟ و آیا من عمل خود را آفریده‌ام؟ و مانند این سؤالات بیجا که در اسلام نهی شده و اینگونه پرسش‌ها را بی‌مورد می‌داند، چون شکی نیست که خدا کاملاً عادل بوده و ظلم به هیچ بنده‌ای روا نمی‌دارد، پس از اینگونه سؤالات بی‌مورد باید احتیاط نمود. چه خالق را تا مخلوقی قیاس نتوان کرد و عقل محدود بشری بر خدا و صفات خدا نمی‌تواند حکم کند و از خداوند کسی سؤالی نخواهد کرد، بلکه خدا از ما به خاطر انجام دادن اعمال مان سؤال می‌فرماید. و شکی نیست که خداوند عادل است و مجال ما بهتر است که متوجه اعمال خود باشیم و عقل خود را از انحراف نگه داریم. و از مسائلی که فوق طاققت ما است صرف نظر کنیم که سلف صالح ما چنین کرده‌اند.

اعتراض نمودن به قدر:

برخی از مخالفان و گنهکاران راه اعتراض به قدر را پیش گرفته‌اند و چون به گناهی دست بزنند مانند: زناکردن می‌گویند: قدر بوده که ما را به انجام زنا واداشته و چون خمر بنوشند می‌گویند: قدر بوده که سبب این عمل ما گشته است. و همه این اعتراض و حجت‌ها بیهوده و بی‌اساس می‌باشد، زیرا که همان زناکار و همان شارب الخمر لوح محفوظ را ندیده که یقین داشته باشد که زناکاری و شرب الخمر بر آن‌ها نوشته شده است. بلکه آن‌ها تابع شہوت شده‌اند و از دلخواه خود پیروی نموده‌اند که مرتکب زنا شر بو خمر شده‌اند، سپس گناه خود را به گردن قدر و اراده خدا می‌اندازند. و بدین جهت است که کفار قریش می‌گفته‌اند:

﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا﴾ [الأنعام: ۱۴۸].

«اگر خدا می‌خواست ما مشرک نمی‌بودیم».

یعنی سبب اصلی شرک ما خدا بوده است.

و خدا در جواب ایشان می‌فرماید:

﴿قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا﴾ [الأنعام: ۱۴۸].

«بگو: آیا دلیل واضحی دارید، پس برای ما اظهار کنید».

بنابراین، خیر و شر به دست خود انسان است و هرکسی در پذیرفتن خیر یا شر مختار می باشد.

ما و گذشتگان در باره عقیده داشتن به قدر:

مخالفتان و دشمنان اسلام چون مسلمانان به قدر ایمان دارند ایشان را به سستی و توائل متهم می سازند و سبب اصلی ارتکاب به گناهان همان قدر می دانند و هر کسی به گناهی یا خلافی دست بزند به گردن قدر می اندازند و چنین عقیده دارند که خدا خواسته و قدر اراده کرده که فلان کس به آن گناه آلوده شود. در صورتی که اینگونه عقیده باطل و بی اساس می باشد. چون خداوند متعال از سستی و توائل و تکاسل نهی فرموده و مسلمانان را به امر به معروف و نهی از منکر و به عمل و جهاد امر نموده است.

ما مسلمانان عقیده داریم که روزی به دست خدا است و آنچه خدا آن را برای تو نوشته بی درنگ به تو خواهد رسید و آنچه خدا آن را از تو منع نموده خواه نخواه به آن نایل نخواهی شد. و عقیده داریم که اجل و پایان عمر به دست خدا است و هر بنده ای بعد از پایان عمر خود خواهد مرد و یک لحظه در عمر وی کم و زیاد نمی شود. بنابراین، بعضی از مردم در این دنیا برای تحصیل روزی از هیچ عمل مشروعی دریغ ندارند و برای امرار معاش خود به کسبی مشغول می گردند. و در زندگی همیشه از عمر خود استفاده نموده و لحظه ای از عمر گرانبهای خود را بیهوده تلف نمی کنند، تا این که عمر خود را به جهد و سعی و کوشش جهت دنیا و آخرت به پایان می رسانند و در واقع ایشان مردانی خیراندیش و صاحب عقل و هوش اند و چه خوشبخت اند اگر که آنها از اهل ایمان و بندگانی مخلص باشند.

و بعضی دیگر پا روی پا می اندازند و چشم به آسمان نگی می دارند به امید این که خدا سفره آماده برای ایشان نازل نماید، و از هرگونه کسب و کاری امتناع می ورزند و همه عمر خود را بیهوده و تلف می کنند و در واقع این افراد ساده لوح و کم عقل اند.

سبب تعظیم و بزرگداشت مردگان:

عده‌ای از مردم به حدی ساده‌لوح و کم عقل‌اند که در اوقات سختی و ناراحتی به قبور و مردگان متوسل می‌شوند و برای شفای بیمار و دفع ضرر و یافتن گم‌شده و توفیق در کار دنیا به قبور و مردگان متوسل شده و از آن‌ها خواهش و التماس می‌کنند، در واقع این یکی از مراسم گذشتگان و نادان بوده که تا امروز در بعضی از دهات و قریه‌ها و پیش بعضی از قدما باقی مانده است.

اشتباهات بعضی از بندگان:

شکی نیست که انسان در زندگی صاحب فراموشی و نسیان و خطاء است و هیچ بنده‌ای نیست که در مدت عمر خود به گناهی آلوده نشود و مرتکب خطایی نگردد و به همین جهت است که خداوند متعال بندگان خود را به سبب فراموشی و خطاء ناگهانی مؤاخذه نمی‌فرماید و فقط خدا بر اموری که در استطاعت بندگان است مؤاخذه می‌نماید و بر انجام کارهای عمده که بکنند محاسبه می‌کند. بنابراین، آنچه در قدرت بنده نباشد مانند خیال‌های بی‌مورد و فکرهای بیجا و آنچه در دل بشر خطور می‌کند قابل عفو و گذشت می‌باشد، زیرا که انسان آزاد خلقت شده و خدا او را بر غیر مستطاع مؤاخذه و محاسبه نخواهد فرمود.

ایمان داشتن به غیب

دانایی به غیب:

قبلاً در باب «قواعد العقائد» تذکر داده بودیم که حواس بشر قادر به درک همه موجودات نیست و در این وجود چیزهای دیگر غیر از آنچه ما آن را می بینیم وجود دارد. ولی از نظر ما بشر پنهان می باشد و نزدیکترین آن ها به خود ما روح است که به واسطه آن زندگی می کنیم. چه کسی می تواند منکر وجود روح باشد؟ مسلماً هیچکس، چه کسی ماهیت روح را درک کرده؟ هیچکس. بنابراین، همه آنچه در این دنیا وجود دارند می توان آن ها را بر دو قسم نمود:

۱- عالم شهاده با جهان دیدنی و آشکار.

۲- عالم غیب جهان نامریی.

عالم شهاده شامل آن چیزهایی است که ما آن ها را مشاهده می کنیم و با دست لمس می نماییم و به رأی العین دیده باور کرده و از وجود آن ها هیچگونه شک و تردیدی به خود راه نمی دهیم. اما عالم غیب چیزهایی است که ما به هیچ وجه و به هیچ نوع آن ها را نخواهیم دید، مانند ذات مقدس خدا، روح، جن، شیاطین، ملائکه و غیر این ها.

چگونه به نادیده ایمان بیاوریم:

در صورتی که خدا تعالی قدرت درک نمودن ماوراءالماده به ما نداده چگونه ممکن است ما به نادیده ایمان بیاوریم و به وجود آن ها تصدیق کنیم؟ خدا تعالی در این باره می فرماید:

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ [البقرة: ۳].

«یعنی مؤمنان واقعی کسانی هستند که به عالم غیب ایمان می آورند»، پس ایمان آوردن به غیب خود یکی از وظایف هر فرد مسلمان و بزرگترین تجربه و آزمایش و امتحانی از

جانب خدا برای بندگان است. اگر در این مورد فقط تنها از حواس و عقل کمک می‌گرفتیم حتماً حواس و عقل ما را به جایی رهنمون نمی‌شدند، ولی فضل خدا شامل حال بشر شده و خداوند از مغیبات به بشر خبر داده البته از سه طریق: (۱) به وسیله الهام یا رو یا در خواب یا به نحوی تلقی غیر ارادی ندارد. (۲) به وسیله هاتف (صدای غیبی) دون رؤیت صاحب صدا، و بعد از شنیدن صدا محتوی آن را حفظ کرده به خاطر می‌سپارد. (۳) (که بیش دوتای دیگر اتفاق افتاده) و آن خداوند متعال یکی از فرشتگان خود را (حضرت جبرئیل عز وجل) به سوی یکی از بندگان (انبیاء) خود می‌فرستد تا ابلاغ رسالت به سوی نماید و امر به تبلیغ آن رسالت به سوی کند.

و این سه حالت را خدا در این آیه کریمه بیان فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذِنِهِ مَا يَشَاءُ﴾ [الشوری: ۵۱].

«و هیچگاه شایسته نیست که خداوند متعال به بشری صحبت فرماید مگر یا از طریق وحی یا از پس پرده یا این که فرستاده‌ای به سویش بفرستد و وحی نازل کند به اجازه خدا آنچه خدا بخواهد».

غیبی که ایمان آوردن به آن واجب است:

و غیبی که ایمان به آن واجب و رکنی از ایمان است و منکر آن کافر و از اسلام خارج می‌گردد، آن نصوصی است که در قرآن آمده است.

اما غیبی که در سنن صحیحه ذکر شده انکار به آن سبب کفر و خروج از اسلام نیست، بلکه سبب فسق می‌باشد. و این فرق میان قرآن و احادیث است. این جا لازم است این فرق بین قرآن و سنت رسل الله بیان نماییم، چون آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند محبت است چه قرآن و چه حدیث ولی قرآن وحی خدایی با لفظ و معنی ولی حدیث از نظر معنی وحی الهی است. ولی لفظ حدیث لفظ رسول الله صلی الله علیه و آله است و قرآن می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴].

«پیغمبر اسلام از دلخواه و نزد خود چیزی نمی گوید، و گفته هایش نیست، مگر وحی که از پیشگاه خدا بر او نازل می شود».

و ما مسلمانان باید باور داشته باشیم که متن قرآن همه همان نصوص است که حضرت صلی الله علیه و آله از طرف خداوند متعال مستقیماً بر حضرت محمد نازل کرده و کوچک ترین کم و زیاد و تبدیل و تحریفی در آن نیست و همه سوره و آیات صحیح و کامل و مضبوط است. و بعد از قرآن صحیح ترین احادیث بخاری و مسلم است. اما احادیث دیگر نمی توان به همه روایات آن ها تصدیق نمود، چونکه اجتهاد علماء مختلف و نظر به این که هر کدام از آن ها دارای نظر خاصی بوده اختلاف و نزاع بسیار و احادیث ضعیف بی شماری تدوین گردیده اند. و انکار کردن به اینگونه احادیثی که از خود پیغمبر اسلام روایت و ثابت نشده باعث کفر و خروج از دین اسلام نخواهد شد.

اشیایی که از جمله نادیده محسوب شده اند:

اشیایی که نظر انسان پنهان ولی ایمان به آن ها واجب است عبارتند از: ملائکه و جن و کتب آسمانی و پیغمبران و روز حساب و ثواب و گناه و قدر و خلقت آسمان ها و زمین و خلقت انسان و همه آنچه از قرآن از آن به ما خبر داده شده است. بنابراین، بسیاری از موجودات در این دنیا قابل لمس و درک نیست، ولی چون که خدا و پیغمبرانش از آن ها به ما خبر داده اند و در قرآن ذکر شده خواه نخواه بر ما مسلمانان واجب است که همه آن ها را باور نماییم و به وجود آن ها اعتقاد راسخ و صحیح داشته باشیم.

اقسام غیب:

غیب (نادیدنی) بر سه قسم است:

۱- قسمی که ما آن را ندیده و نشنیده ایم، ولی بعضی از ما بشر یعنی کسانی که قبل از ما بر این زمین وجود داشته اند آن را دیده و شنیده اند، مانند: قصه حضرت یوسف و قصه حضرت موسی و قصه فرعون و سرگذشت بنی اسرائیل (منظورم

در اینجا از بنی اسرائیل فرزندان حضرت یعقوب است). چون کسانی که در زمان یوسف بوده‌اند از قصه او باخبر بوده‌اند و کسانی که زمان موسی بوده‌اند از قصه او باخبر بوده‌اند و آن‌ها را می‌دیده‌اند و همچنین کسانی که در زمان فرعون و بنی اسرائیل بوده‌اند از سرگذشت آن‌ها با اطلاع بوده‌اند ولی قصه آن‌ها نسبت به ما مردم کنونی علم غیب است.

۲- قسمی که هیچیک از بشر آن را ندیده و امکان دیدن آن نبوده مانند حوادث گذشته که قبل از بشر در زمین اتفاق افتاده است، همانند: چگونگی خلقت انسان، آفرینش آدم و حواء، خمیرمایه بشر. مگر به واسطه قرآن و احادیث صحیحیه نبوی.

۳- و قسم سوم قسمی است که بشر ممکن نیست آن را بداند و درک کند مانند: صفات پاک منزله خدا، فرشتگان، و روح و جن و شیاطین و احوال قیامت و بعد از آن از حساب و ثواب و عقاب.

سؤال در خصوص غیب:

شاید کسی بگوید چند چیز است که علم آن‌ها فقط پیش خدا است و غیر از خدا احدی به آن اطلاعی ندارد و از آن جمله باریدن باران و نر یا ماده‌بودن جنین در شکم مادرش، ولی چگونه امروزها در جراید و روزنامه‌ها و همچنین در بنگاه رادیو و تلویزیون اعلام می‌شود که هوا ابری است و امکان بارندگی است و اطباء امروز اعلام می‌دارند که در شکم فلان زن پسر یا دختر می‌باشد؟

پاسخ به این سؤال:

شکی نیست که عالم به غیب تنها خدا است و غیر از او هیچکس اطلاعی از غیب ندارد. بنابراین، وقتی گوینده رادیو و تلویزیون موقعی که اخبار بارندگی را پخش می‌کند تراکم ابرها را در آسمان مشاهده می‌کند و این خود دلیل بارندگی است. و همچنین

دکتری که از نر یا ماده بودن جنین گزارش می‌دهد در موقعی است که جنین کاملاً تشکیل یافته و به صورت طفل مجهزی درآمده است و نر یا ماده بودنش کاملاً واضح و روشن می‌باشد. و مقصود خداوند متعال از آیهٔ مفتح الغیب که در سورهٔ لقمان بیان فرموده: موقعی است که در آب مرد و زن بهم آمیخته می‌شود و به صورت نطفه یا علقه و یا مضغه باشد، همان موقع است که هیچ طبعی نمی‌تواند از ذکر یا اثنی بودن آن تشخیص بدهد.

ایمان داشتن به فرشتگان و کتب و پیغمبران خدا:

ایمان داشتن به فرشتگان و کتب و پیغمبران خدا اساس ایمان هر فردی است که هیچکس ایمانش کامل نمی‌شود، مگر در صورتی که به این سه چیز ایمان بیاورد. فرشتگان خدا و کتب رساله‌های خدا که بر پیغمبران خدا نازل گشته و پیغمبران هم پیام‌آوران خدا به سوی بشر بوده‌اند برای هدایت آن‌ها.

وحی و امکان آن و لزوم آن:

وحی از نظر عقل ممکن است، زیرا قادر است بر خلقت فرشتگان و برگزیدن پیغمبران و تشریح احکام. و انسان در زندگی به هر حال باید به فرموده‌های خدا و نزول فرشتگان و بعثت پیغمبران اعتقاد کامل و ایمان راسخ داشته باشد و همانند چهارپایان که به جز خوردن و آشامیدن و نکاح و لذایذ جسمی چیز دیگری نمی‌دانند نباشد، بلکه باید به همهٔ این‌ها ایمان کامل و بر فرایض الهی مواظب باشد و آخرت خود را فراموش نکند. فرض کنید شخصی به جز یک دینار نداشته و صندوق مساعده‌ای را که برای جمع‌آوری خیرات جه ایتام در جایی نصب شده ببیند آیا در صورتی که آن شخص به خدا و آخرت ایمان نداشته باشد ممکن است از همان یک دینار چیزی در آن صندوق بنهد؟ مؤمن واقعی همیشه خدا را در جلو نظر خود می‌بیند و یقین دارد در عوض یک

دیناری که به ایتم بدهد خدا هفتصد دینار بدوی خواهد داد. و هیچ کار حسنه‌ای که در زندگی بکند بیهوده نخواهد رفت.

و خدا برای هدایت و راهنمایی بشر پیغمبرانی برگزیده تا در آخرت کافران هیچگونه حاجتی نداشته باشند که بگویند:

﴿رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ﴾ [طه: ۱۳۴].

«خدایا! چرا پیغمبری برای ما نفرستادی که ما تابع آیات و راه تو باشیم».

﴿لَعَلَّ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵].

«برای این که حاجتی و عذری برای مردم باقی نباشد بعد از آمدن پیغمبران».

سوال‌های بیمورد:

بعضی‌ها می‌گویند: خدا چرا همه مردم را به طریق بهشت هدایت نفرموده است؟ و چرا خدا شهوت در دل‌های ما گذاشته، سپس ما را به عمل زنا مؤاخذه می‌فرماید؟ و خدا چرا حب مال و منال را در قلوب ما نهاده آنگاه ما را از جمع‌آوری حرام منع نموده است؟ سؤال‌های امتحان در اول سال چرا برای ما مطرح نکرده‌اند؟ و چرا اینگونه پرسش‌ها را از ما می‌کنند؟ بنابراین، سؤالات امتحان باید بر شاگردان مدرسه مخفی و پوشیده باشد و اگر از اول سال سؤالات امتحان برای شاگردان مطرح گردد، دیگر امتحانی معنی ندارد.

و دنیا خانه ابتلاء و امتحان و آزمایش است تا آن که موافق و مخالف و مطیع و عاصی از همدیگر تشخیص داده شود و اگر نه این که مسابق در کار هیچ وقت تنبل و پست از زیرک و جوانمرد مشخص نمی‌شد.

و اگر این دنیا خانه آزمودن و امتحان نمی‌بود دیگر خداوند متعال هیچ فریضه‌ای بر بندگانش فرض نمی‌فرمود، بلکه تمام بندگان خود را همانند فرشتگان برای طاعت خالصانه می‌آفرید و هیچگونه حلال و حرام و فرض و نهی و واجب و مکروهی بر بندگانش مقرر نمی‌نمود. ولی اقتضات حکمت الله و به اراده و خواست او است که

نسبت به بندگانش هر چه و هر طور بخواهد می کند، چه ما همه ملت خدا و برگشت‌مان به سوی خدا است و پروردگاری غیر از خدا نداریم و خدایی غیر از او نیست، اگر بخواهد عذاب دهد اگر اراده فرماید از گناهان بگذرد. ما عفو و رحمتش را خواهانیم.

فرشتگان:

وجود فرشتگان امری ثابت است که در متن قرآن ذکر گردیده و هر کسی که منکر وجود فرشتگان خدا باشد در درجه کفر می باشد و ایشان قبل از بشر خلقت شده‌اند. و خدا برای فرشتگان فرموده است:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾ [البقرة: ۳۰].

یعنی: «خدا فرمود: من می خواهم در زمین جانشین قرار بدهم. گفتند: آیا می خواهی در زمین کسی بگذاری که در آن فساد کند و خون‌های ناحق بریزد؟» فرشتگان مختص برای طاعت خلقت شده‌اند و خودشان گفته‌اند:

﴿وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾ [البقرة: ۳۰].

«و ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم و تو را پاک و منزّه می دانیم».
و خصال ایشان این است:

﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ [التحریم: ۶].

«در آنچه خدا به آنها دستور می دهد خلاف نمی کنند و می کنند آنچه را به آنها مأمور می شوند».

﴿وَيُسَبِّحُونَهُ وَوَلَّهُو سَجْدُونَ﴾ [الأعراف: ۲۰۶].

«و تسبیح او را به جا می آورند و برای او سر به سجده می نهند».

﴿يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ [غافر: ۷].

«تسبیح و حمد پروردگارشان می کنند و به او ایمان می آورند».

و خداوند متعال موقعی که آدم را آفرید به وی آسامی چیزها را آموخت و به قصد امتحان از آن‌ها سؤال کرد، یعنی از فرشتگان ولی آن‌ها ندانستند پاسخ بدهند تا آن که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** آسامی آن چیزها را به ایشان آموخت و بعد از این که فضل و برتری آدم بر فرشتگان آشکار شد. خداوند متعال به آن‌ها دستور داده تا برای آدم سجود تعظیم و اکرام نمایند نه سجود عبادت و بندگی.

فرشتگان به هر شکلی که بخواهند درمی‌آیند و گاهی نیز به صورت بنی آدم نمایان می‌شوند، و در قصه مریم آمده:

﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾﴾ [مریم: ۱۷].

«پس ما فرستادیم به سوی مریم روح مان و در شکل بشری کامل برایش ظاهر شد». و مهمانان ابراهیم هم که فرشته بوده‌اند به شکل بشر برایش رفتند و ابراهیم شام مرتبی برای ایشان فراهم آورد. ولی ایشان از صرف شام خودداری نموده‌اند و خدا در این باره فرموده است:

﴿فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٠﴾﴾ [هود: ۷۰].

«چون دید دست به سوی خوراک دراز نمی‌کنند از ایشان ترسید و آن‌ها را نمی‌شناخت، گفتند: نترس ما فرستاده شده‌ایم به سوی قوم لوط».

و جای فرشتگان در آسمان است و نازل نمی‌شوند مگر به امر خدا:

﴿وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ ﴿٦٤﴾﴾ [مریم: ۶۴].

«وما نازل نمی‌شویم مگر به دستور پروردگارت».

و فرشتگان درجه‌هایی و اصنافی هستند و هرکدام از ایشان دارای مقامی است:

﴿رُسُلًا أُولِيٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنِيٍّ وَثَلَاثٍ وَرَبِيعٌ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ ﴿١﴾﴾ [فاطر: ۱].

«فرشتگان دارای پرهایی هستند دو تا و سه تا و چهارتایی، و خدای افزایش در مخلوقات خود

آنچه بخواهد».

﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾ [الصافات: ۱۶۴].

«و نیست کسی از ما مگر این که دارای مقامی معلوم است». و جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ وحی بر حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل می نمود.

﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۹۷].

«ای محمد! بگو: هر کسی که دشمن جبریل باشد، پس خدا قرآن را به واسطه جبریل بر دل تو به اجازهاش نازل کرده».

﴿وَإِنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الشعراء: ۱۹۲-۱۹۴].

«و او نازل گردیده از خداوند پروردگار جهانیان به واسطه روح الامین (جبریل) بر قلب تو برای این که از ترس دهندگان باشی».

و بعضی از فرشتگان مؤکل روح گرفتن است به نام ملک الموت.

﴿قُلْ يَتَوَفَّنَكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾ [السجدة: ۱۱].

«ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! بگو قبض روح شما می کند ملک الموت که وکیل گرفتن روح شما است».

و بعضی از آنها به نام میکال (میکائیل) است و برخی دیگر مأمور حمل نمودن عرش اند:

﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ﴾ [غافر: ۷].

«کسانی که عرش را حمل می کنند».

﴿وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَّةٌ﴾ [الحاقة: ۱۷].

«و آن روز هشت (فرشته) عرش پروردگارت را بر فرازشان حمل می کنند».

و گروه دیگری از فرشتگان وکیل نعیم و خوشی های بهشت اند:

﴿وَأَمَلَتِكُمْ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾ [الرعد: ۲۳-۲۴].

[الرعد: ۲۳-۲۴].

«و فرشتگان داخل می‌شوند بر مؤمنان از هر دروازه‌ای و به ایشان می‌گویند: سلام بر شما باد به سبب صبر و شکیبایی‌تان در زندگی دنیا».

و بعضی فرشتگان مأمور تعذیب اهل دوزخ هستند که خداوند فرماید:

﴿عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غُلَاظٌ شِدَادٌ﴾ [التحریم: ۶].

«بر درهای دوزخ فرشتگانی خشن و سخت‌گیر مراقب هستند».

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ [ق: ۱۸].

«انسان هیچ گفتاری تلفظ نمی‌کند مگر این که پیش او است فرشته‌ای مراقب آماده».

﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿۱۱﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿۱۲﴾﴾ [الإنفطار: ۱۰-۱۱].

«و بی‌گمان نگهبانانی (از فرشتگان) بر شما گمارده شده‌اند. که نویسندگانی بزرگوار هستند».

﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾ [ق: ۲۱].

«و هرکسی (به عرصه محشر) می‌آید در حالی که همراه او سوق دهنده و گواهی است». گواه

که بر وی شهادت می‌دهد و از اعمال فرشتگان که قرآن خبر آن را داده است.

﴿وَإِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [الأنفال: ۱۲].

«(و به یاد آور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: من با شما هستم، پس کسانی

را که ایمان آورده‌اند؛ ثابت قدم دارید».

﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ﴾ [الأحزاب: ۴۳].

«او کسی است که بر شما درود می‌فرستد، و فرشتگانش (نیز بر شما درود می‌فرستند)».

﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [غافر: ۷].

«و طلب استغفار و آمرزش می‌کنند برای ایمان‌داران».

﴿إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ [الإسراء: ۷۸].

«...و (نیز) قرآن فجر (= نماز صبح) را؛ بی‌گمان هنگام قرآن (خواندن، در نماز) فجر

(فرشتگان) حاضر آیند».

جن نیز نوعی از موجودات است که در قرآن ثابت ولی از نظر انسان غایب می باشد. و بر هر فرد مسلمان واجب است که به وجود جن اعتقاد کامل داشته باشد و جن مانند انسان مسلم و کافر دارند که هر کدام از آن‌ها بر حسب عملش باید در آخرت محاسبه شوند و بعضی از آن‌ها بهشتی و برخی دیگر دوزخینند.

ذکر جن در قرآن:

خداوند متعال در قرآن روشن نموده که جن از آتش آفریده شده، البته نه از آن آتشی که سوزاننده باشد و احتمال دارد که خدا آن‌ها از عنصر آتش به ماده دیگری تبدیل نموده، مانند بشر که در اصل خمیر مایه اش از گل بوده ولی بعد آن را از گوشت و پوست و استخوان خلقت کرده است. و شکی نیست که خدایی که از اصل عنصر گل بشر و از ذره معادن گوناگون و از تخم خشک درخت سبز رنگارنگ می آفرد بر همه چیز توانا است و قرآن می گوید که خدایی تعالی جن را قبل از انس آفریده:

﴿وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ﴾ [الحجر: ۲۷].

یعنی: «و جن را پیش از آن از آتش سوزان آفریدیم». جن ما را می بیند، ولی ما او را نمی بینیم و این عجب نیست، همانند. خبرنگاری که در دستگاه تلویزیون اخبار را پخش می کند ما او را مشاهده می کنیم ولی او با وجود این که به ما می نگرد و به سوی ما نگاه می کند ما را نمی بیند و همچنین کسانی که در تلفون با همدیگر را نمی بینند.

﴿يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ﴾ [الأعراف: ۲۷].

«بی گمان او (جن) و همکارانش شما را می بینند از جایی که شما آن‌ها را نمی بینید».

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

«من نیافریدم جن و انس را مگر برای این که مرا بندگی نمایند».

﴿وَوَسَّاتُ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ [هود: ۱۱۹].

«و سخن پروردگار تو محقق شد که: مسلماً جهنم را از همهی (عاصیان و مجرمان) جن و انس پر خواهم کرد». و جن‌ها گفته‌اند:

﴿يَقَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٠﴾﴾ [الأحقاف: ۳۰].

«گفتند: «ای قوم ما! یقیناً ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده است که تصدیق کننده (کتاب‌های) پیش از خود است، به سوی حق و به سوی راه راست هدایت می‌کند». و در قرآن آیه‌های بسیاری در خصوص این که جن بر انسان تسلط دارد و بعضی از آن‌ها در جسم انسان نفوذ می‌کنند، و انسان را از حالت طبیعی خود خارج کرده و به مرض صرع یا حمله دچار می‌کنند، شک و اختلاف می‌باشد. ولی قول صحیح و ثابت آن است که جن تسلط بر انس دارد و نفوذ جن در بدن انسان و به صرع‌انداختن او مورد تأیید بیشتر علماء است.

شیاطین:

کافران جن شیاطین می‌نامند و پدرشان ابلیس است و بعضی می‌گویند که ابلیس از ملائکه بوده و لکن قول اصح آن است که اصل ابلیس از جن بوده است به چند دلیل:

۱- خدا تعالی در قرآن فرموده:

﴿فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ﴿٥٠﴾﴾ [الکهف: ۵۰].

«پس همه فرشتگان سجده کردند به جز ابلیس که از جن بود و بدین سبب از امر پروردگارش سرپیچی نمود».

۲- چگونه ابلیس خلاف خدا کرد و خدا در باره فرشتگان بیان فرموده:

﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ﴾ [التحریم: ۶].

«فرشتگان در آنچه خدا به ایشان دستور می‌دهد خلاف نمی‌کنند».

۳- در قرآن روشن شده که ابلیس از آتش خلقت گردیده:

﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِمَّنْ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿١٢﴾﴾ [الأعراف: ۱۲].

«ابلیس گفت: من از او (آدم) بهترم، چون مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل».

شیاطین در قرآن:

شیاطین نخستین دشمنان بشراند پدر ایشان را از بهشت خارج کرد و ابلیس و ذریه‌اش همیشه می‌کوشند که بشر را به دوزخ برسانند و از دخول آن‌ها به بهشت منع نمایند و پیوسته آن‌ها را به سوی هرگونه اعمال و اقوال ناروا و نادرست جلب می‌کنند و بشر را به سوی ضلالت و گمراهی و انحراف می‌کشانند و خداوند بشر را بر اتباع از شیاطین توبیخ می‌فرماید و خدا در این باره فرموده است:

﴿أَفْتَتَتْ حَدُودَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أُولِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿٥٠﴾﴾

[الکھف: ۵۰].

«آیا او و فرزندانش به جای من دوستان خود می‌گیرید، در حالی که آن‌ها دشمن شما هستند؟! ستمکاران چه جایگزین بدی دارند».

و خدا به شیاطین مکر و حيله داده تا به وسیله آن بر انسان مسلط باشند و وسوسه و خیال‌های بیهوده در قلب انسان بیندازند، ولی بازهم فرموده:

﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿٧٦﴾﴾ [النساء: ۷۶].

«محققاً مکر شیطان ضعیف است».

﴿وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ﴿١٠﴾﴾ [المجادلة: ۱۰].

«و شیطان نمی‌تواند ضرری به انسان برساند، مگر به اراده خدا».

﴿وَمَا كَانَ لَهُمْ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ ﴿٢١﴾﴾ [سبأ: ۲۱].

«و شیطان دارای تسلط بر انسان نمی‌باشد». کار شیطان همیشه بد و برخلاف اسلام است.

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ ﴿٢٦٨﴾﴾ [البقرة: ۲۶۸].

«شیطان شما را به فقر وعده می‌دهد و شما را به فحشاء و امیدارد».

﴿يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢٠﴾﴾ [النساء: ۱۲۰].

«به ایشان وعده می‌دهد و آنها را در آرزوهای بی‌پایان قرار می‌دهد، و شیطان وعده به آنها نمی‌دهد مگر وعده غرور و دروغ». و در قرآن آیات بسیاری نازل شده که حق تعالی بندگان خود را از اطاعت و پیروی شیاطین باز می‌دارد و پیوسته از دوستی و پیروی کردن از شیاطین منع می‌فرماید که سبب اصلی گمراهی و بدبختی بشر همانا اطاعت از وسواس شیاطین است و دشمن اصلی بشر تا قیام قیامت خواهد بود.

شیاطین انس:

هدف اصلی شیاطین فقط گمراهی و بدبختی بشر و جلوگیری او از ورود به بهشت است، حلال را در جلو بشر حرام و حرام را به حلال مبدل کرده و زیبا را زشت و زشت را زیبا نمایان می‌کند و کار او جلوگیری از نماز و روزه و باقی واجبات و پیاده کردن امور محرمه از زنا و خمر و غیره می‌باشد، و هر کسی که از انسان این کارها را داشته باشد حکم او نیز حکم شیاطین است. و خدا در معنی سوره الناس الخ فرموده است: «ای محمد! بگو پناه می‌برم به خدای مردم پادشاه مردم خدای مردم از شر وسواس شیطان (فرارکننده) که وسوسه می‌اندازد در سینه‌های مردم از جن و انس». بنابراین، هر کسی که دیگران را به فاحشه و حرام و گناهکاری بکشاند و ادعای عصبیه کند و سبب تفرقه و جدایی مسلمانان باشد و مردم را از فرائض و راه بهشت بازدارد و ایشان را به سوی منکرات و راه دوزخ جلب کند، در حقیقت او از شیاطین انس که باید از وی احتیاط نمود.

ایمان به پیغمبران

قرآن می‌فرماید: ملائکه و جن و پیغمبران همه مخلوقات خدایند و همه در اختیار او و در امر او می‌باشند و بدون اراده خدا نمی‌توانند کوچک‌ترین نفعی یا ضرری به خود و یا به کسی برسانند پیغمبران همگی بندگان خدا هستند و از نوع بشراند که تولد می‌شوند و می‌میرند و زنده می‌گردند و بیمار می‌شوند و شفا می‌یابند می‌خورند و می‌نوشند و هیچ فرقی با بندگان دیگر خدا ندارند و هیچ نشانه‌ای از خدا بودن در آن‌ها نیست، و لکن خدا برای راهنمایی هدایت بشر آن بزرگواران را برگزیده‌اند و خدا می‌فرماید:

﴿أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾

[یونس: ۲].

«آیا برای مردم شگفت‌آور است این که وحی بر مردی از آن‌ها نازل می‌کنیم به این که بترسان مردم را و مژده بده به ایمان‌آوران؟».

و بعضی مردم تعجب می‌کردند از این که پیغمبرشان از نوع بشر بوده.

﴿أَنْ قَالُوا أَأَبْعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۹۴].

«گفتند: آیا خدا فرستاده بشری برای پیغمبری؟» ولی خدا از نوع بشر پیغمبری می‌فرستد

و می‌فرماید:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَّمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا﴾

﴿۵۵﴾ [الإسراء: ۹۵].

«ای پیامبر! بگو: «اگر در زمین فرشتگانی بودند که با آرامش (و مطمئن) راه می‌رفتند، مسلماً از

آسمان فرشته‌ای را (بعنوان) پیامبر بر آن‌ها نازل می‌کردیم» (اما چون شما انسان هستید پیامبران نیز از خودتان است)».

کافران با پیغمبران‌شان جدال می‌کردند و به ایشان می‌گفتند:

﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا﴾ [إبراهيم: ۱۰].

یعنی «نیستید شما مگر بشری مانند ما». صحیح است پیغمبران همگی بشراند، ولی:

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ [ابراهیم: ۱۱].

«و لیکن الله بر هر کس از بندگانش که بخواهد منت می گذارد (و به پیامبری بر می گزیند)».

﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ

مَعَهُ وَنَذِيرًا ﴿۷﴾ [الفرقان: ۷].

«و می گفتند: این چه نوع پیغمبری است که خوراکی می خورد و در بازار می رود، چرا فرشته‌ای با او نیست که همراه او ترساننده (پیغمبر) باشد».

بدیهی است که کافران هر اعتراضی بر پیغمبر می گرفتند، خدا اعتراض آن‌ها را رد می فرموده و حجت‌شان باطل نموده است. پیغمبران همه انسان بوده‌اند ولی یک امتیاز دارا بوده‌اند و آن امتیاز وحی بوده است، قرآن از قول پیغمبر اسلام محمد ﷺ به دستور خدایی فرموده:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [الکهف: ۱۱۰].

«ای محمد! بگو: من بشری مانند شما هستم که وی بر من نازل می شود».

و قرآن در باره رسول الله ﷺ می فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴].

«پیغمبر از خودش و به دلخواهش چیزی نمی گوید، گفته‌هایش نیست مگر وحی که

بر وی نازل می گردد».

بسیاری مسائل که از پیغمبر اسلام پرسیده می شد، پیغمبر اسلام از پیش خود چیزی نمی فرمود، منتظر وحی بود که جواب آن سؤال جبریل از طرف خدا بر وی نازل کند و هر جوابی که جبریل از جانب خدا به ایشان می گفت، پیغمبر اسلام هم همان جواب را به پرسنده می داد. پیغمبر اسلام بشری مانند دیگران بود ولی امتیاز او به وحی بوده است و در بعضی مسایل وحی نبوده اجتهاد می فرمود و اشتباه در رأی می گردید که فوراً آیه از طرف خدا بر وی نازل می شد و آن اشتباه جزئی را اصلاح می نمود، یکی از آن اشتباهات در رأی

قصه رسول الله ﷺ با ابن ام مکتوم است که مردی نابینا بود و در موقعی که پیغمبر اسلام با تنی چند از بزرگان قریش ایستاده بود و او را به اسلام دعوت می کرد که ناگهانی آن مرد نابینا با صدای بلند گفت: از آنچه خدا به تو آموخته مرا بیاموز، اما پیغمبر اسلام به او اعتنایی نفرمود و به صحبتش گوش نداد، تا موقعی که سوره «عبس» بر او نازل گردید، آنگاه حضرت به خود آمد و از روش خود با آن نابینا پشیمان شد و از آن روز به بعد در هر مجلس که پیغمبر اسلام حضور داشت و ابن ام مکتوم وارد می شد، پیغمبر برای احترام او بلند می شد، و او را پیش خود می نشاند و می فرمود: «مرحباً بمن عاتبني فیه ربي» یعنی: مرحباً به کسی که پروردگارم در خصوصی او مرا سرزنش کرد. از آن گذشته بسیاری سؤالات از پیغمبر اسلام می کردند، پیغمبر اسلام می فرمود: صبر کنید تا جواب این سؤال را از خدا بیاموزم، آن وقت به شما خواهم گفت. همچنین در بسیاری از امور و احکام جنگ و غیره جنگ با اصحاب مشورت می فرمود، از ایشان مشورت می خواست تا این که از جلسه و اجتماع با همدیگر طریق صحیح را بیان می کردند و امرهم شوری بینهم بود.

و باز هم در جنگ بدر که حضرت با صحابه در زمین خیمه زدند و قصد ماندن در آنجا داشتند، البته به امر خود حضرت، ولی صحابه از او پرسیدند به امر خدا در این زمین باید بمانیم یا به فکر و عقل خودت؟ و بعد از این که دانستند که هیچگونه امری از خدا صادر نشده و به فکر خود حضرت بوده است، صحابه رأی دیگری بر او عرضه داشتند و بعد از مبدل رأی صحابی بزرگوار همگی از آنجا منتقل شدند. و در جنگ خندق که پیغمبر اسلام با صحابه متحیر ماندند و هیچ راه حلی برای نجات خود از کفار نداشتند، تا آن که یکی از اصحاب به نام سلمان الفارسی رأی خود را در خصوصی حفر خندق به دور مدینه برای پیغمبر اسلام و صحابه روشن کرد و همگی به فکر او عمل کرده و به دور مدینه خندق زدند و بدین وسیله از شر کفار رهایی پیدا نمودند.

و روزی در باره تلقیح نخل از ایشان او پرسیدند، و رسول نظر شخصی خود فرمود و

بعد که آن سال درختان خرما ثمر ندادند، دوباره خدمت رسول الله ﷺ رفته به ایشان فرمود: «أَنْتُمْ أَعْرَفُ بِأُمُورِ دُنْيَاكُمْ» یعنی: در بارهٔ امور دنیا خودتان شما از من داناتر هستید.

و روزی دیگر در بارهٔ روح از او سؤال شد، ناگهان نازل شد:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾

[الإسراء: ۸۵].

«و (ای پیامبر!) از تو دربارهٔ روح سؤال می‌کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است، و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است».

پیغمبر علم غیب نداشته است:

در قرآن روشن شده که پیغمبران هیچیک دانا به غیب نبوده‌اند، و پیغمبر اسلام ﷺ فرمود:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [الأنعام: ۵۰].

«(ای محمد!) بگو: من گنجینه‌های خدا در اختیار ندارم و نمی‌گویم که دانا به علم غیب هستم و نمی‌گویم که من فرشته‌ام و من پیروی نمی‌کنم الا از آنچه به وسیلهٔ وحی از جانب خدا بر من نازل می‌گردد».

و در بسیاری از آیات قرآن دانا بودن خود به علم غیب را نفی نموده و خود را بشری مانند دیگران می‌دانسته و فقط امتیاز او به وحی پیامبر بر رسالت بوده لا غیر.

پیغمبران بسیار بوده‌اند، ولی هدفشان یکی بوده:

در قرآن بیان شده که خداوند متعال بر هر امتی پیغمبری فرستاده تا آن‌ها را هدایت کند:

﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ [فاطر: ۲۴].

«و هیچ امتی نبوده مگر آن که فرستاده شده (برای هدایت آن‌ها) پیغمبری».

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ﴾ [یونس: ۴۷].

«و برای هر ملتی پیغمبری بوده است». اسم همه پیغمبران در قرآن نیست، بلکه اسم بعضی از آن‌ها در قرآن یاد شده و خدا فرموده است:

﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ﴾ [النساء: ۱۶۴].

«ای محمد! قصه بعضی از پیغمبران بر تو روشن نموده‌ایم و بعضی دیگر نه».

شماره پیغمبران یکصد و بیست و چهار هزار نفر گفته‌اند که از آن جمله اسم بیست و پنج تای ایشان در قرآن آمده است. ولی هدف همه ایشان توحید و یکتاپرستی خدا و تبلیغ به دین اسلام و دعوت مردم به خداشناسی و ترک بندگی نمودن غیر از خدا بوده است و آخرین آیه‌ای که بر پیغمبر اسلام نازل شده:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

[المائدة: ۳].

«امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت خود را بر شما پایان رساندم و به دین اسلام برای شما راضی شدم».

پرسشی و پاسخ آن:

شاید پرسنده‌ای بپرسد: چگونه رسالت پیغمبر اسلام برای تمام مردم و از برای همیشه مقرر گشته و برای هر مکان و زمانی صالح و قابل استفاده و تقلید می‌باشد؟ در حالی که رسالت هر پیغمبر پیشینی فقط برای مردم و زمان خودش صلاحیت داشته است.

جواب آن این است که نظر به این که حضرت محمد ﷺ آخرین و افضل‌ترین پیغمبران خدا بوده، رساله او بهترین و کاملترین رسالات قبلی و دین او ناسخ الادیان است، و به همین جهت رساله و احکام او برای هر مکان و زمان صالح و قابل استفاده است و هر مشکلی که انسان در زندگی به آن برخورد کند راه حل آن در قرآن می‌باشد و آنچه مایه احتیاج بشر در دنیا است در آن نهفته است، ولی با وجود تقدم و پیشرفت علم در این عصر باز هم علماء نتوانسته‌اند همه مشاغل و مسائل خود را از طریق قرآن حل نمایند، و

برنامه زندگی خود قرار بدهند. و باید دانست که از نظر قرآن حاکم باید مردم او را انتخاب نمایند و مورد تأیید اکثریت باشد و دارا به شروط حاکمیت بر مردم باشد، مسلمان بالغ عاقل عادل مرد باشد و مردم باید به جمیع اوامر و دستوراتش که مطابق شریعت خدایی باشد عمل کرده و برای انجام اوامرش جامه عمل بپوشند، البته اوامری که با صلاحیت مردم و مطابق با دستور قرآن و اسلام باشد نه انحراف و ستم. و در این روزها که صدای خطباء و محدثین و وعاظ و ناصحین در امریکا و چین و اروپا و باقی سرزمین‌ها دنیا می‌رسد، آیا شایسته نیست که تمام مسلمین جهان به رساله پیغمبر اسلام گوش داده و به آن عمل نمایند؟ آری، هرگاه چنین می‌کردن هیچگاه مسلمین به پرتگاه سقوط نمی‌رسیدند و مسلمانان به این حال ضعف و پراکندگی نمی‌رسیدند. و کفار و بی‌دینان بر ایشان اینقدر چیره نمی‌شدند.

اسلام میان پیغمبران خدا تبعیض نمی‌داند:

بعضی از ملل فقط به پیغمبر به خصوصی اعتقاد دارند و به دیگران اعتقادی ندارند، اما دین اسلام همه پیغمبران را مورد احترام و تعظیم قرار داده و هیچگونه تبعیض و برتری در بین آن‌ها نمی‌شناسد و خداوند بزرگ در باره پیغمبرانش فرمود:

﴿عَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ [البقرة: ۲۸۵].

«ایمان کامل آورده پیغمبر اسلام به آنچه بر او نازل شده از پروردگارش و همه مؤمنان همه آن‌ها ایمان آورده‌اند به خدا و فرشتگانش و کتاب‌های آسمانی او و پیغمبرانش و می‌گویند: هیچگونه فرقی قایل نیستیم، میان کسی از پیغمبران خدا (گفتند) شنیدیم و پیروی نمودیم، خدایا امرزشت می‌طلبیم و به سوی تو است بازگشت همه».

بنابراین، مسلمان واقعی باید موسی و عیسی را همانند محمد دوست بدارد.

یهودی با پذیرفتن دین مسیح محبت موسی را از دست نمی‌دهد، بلکه عیسی را نیز دوست می‌دارد و نصرانی با داخل شدن به دین اسلام عیسی و موسی را کنار نمی‌گذارد، بلکه آن دو را با حضرت محمد دوست می‌دارد و همه پیغمبرانش خدا نیز دوست دارد.

دیدگاه پیغمبران در قرآن:

هر مسلمانی عقیده دارد که قرآن کلام خدا است، **جِبْرَائِيلَ رَحِيمًا** آن را بر حضرت محمد ﷺ فرود آورده و چنانچه کسی در صحیح بودن قرآن شک و تردید به خود راه دهد، از اسلام خارج است. و همه پیغمبران از جانب خدا برگزیده شده و مأمور به تبلیغ اسلام‌اند و فقط نام بیست و پنج تن آن‌ها در قرآن ذکر شده که عبارتند از:

ابراهیم، اسحاق، یعقوب، نوح، داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی، هارون، زکریا، یحیی، عیسی، الیاس، اسماعیل، الیسع، یونس، لوط، ادریس، صالح، شعیب ذاکفل هود، آدم و محمد علیه وعلیهم أفضل الصلاة و أتم السلام. خداوند متعال بعضی از این پیغمبران را تنها به ذکر اسم او یاد نموده و بعضی دیگر قصه و سرگذشت او را مفصل بیان فرموده است:

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ﴾

[البقرة: ۲۵۳].

«آن پیغمبران بعضی از ایشان بر بعضی دیگر افضیلت داریم، بعضی با خدا سخن گفته و درجات بعضی بالاتر است.»

معجزات:

صحیح و ثابت است که پیغمبر اسلام در یک شب از مکه به قدس و از آنجا مستقیماً به آسمان رفته و تا صبح همان شب به مکه برگشته ولی قریش این موضوع را باور نکرده و آن را صریحاً تکذیب کردند. قبل از یک قرن یا دو قرن (هر قرنی مساوی با صدسال است) هرگاه کسی می‌گفت که مردم در آهن سوار شده و در فضا پرواز می‌کنند و صدای

مردمی را ضبط می‌نمایند و هر وقت بخواهند آن را می‌شوند، تا تکه آهن‌هایی صحبت می‌کند و یا از هزارها کیلومتر مربع صدای همدیگر را گوش می‌کنند و مثلاً دو نفر یکی در ایران و دیگری در امریکا در یک لحظه با هم تماس می‌گیرند. و نفر دیگری که در لندن باشد از کشورهای دیگر او را مشاهده می‌نمایند. واقعاً او را با کمال صراحت تکذیب کرده و گوینده را دیوانه و مختل العقل می‌گفتند. اولی امروزها بحمد الله و به پیشرفت علوم همه این چیزها را دیدنی و شنیدنی و قابل لمس است و شکی باقی نمانده است.

مستحیل چگونه تحقق پیدا می‌کند؟

در این زمانه که بحمد الله علماء بسیار و علم پیشرفت کرده، هر چیزی که به نظر مردم یک قرن اول مستحیل و غیر ممکن بوده تحقق یافته و شکی نیست که خدا بر همه چیز توانا است.

کرامات:

قرآن کرامات را بر سه نوع تقسیم نموده است:

نوع اول: برای پیغمبران بوده است، پیغمبر ابراهیم در آتش افروخته انداخته شد و نسوخت. موسی عصای خود را به مار تبدیل می‌کرد. عیسی مردگان را زنده می‌نمود، پیغمبر صالح صخره‌ای را به شتر مبدل کرد، حضرت محمد ﷺ به آسمان رفت. و معجزه‌های بی‌شماری نیز انجام داده است.

نوع دوم: برای اولیاء و اشخاص صالح اثبات می‌گردد، مانند وجود خوراکی نزد مریم در محراب، حرکت نمودن عرش بلقیس از یمن تا فلسطین در اندک وقت.

و نوع سوم: بر دست بعضی کفار بوقوع می‌پیوندد، مانند سامری که از خاک پای جبریل گوساله آواز داری برای بنی اسرائیل ساخت.

هر مؤمن باید به آنچه در قرآن ذکر شده اعتقاد کند و خدا در باره اولیاء فرموده است:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾﴾

[یونس: ۶۲-۶۳].

«آگاه باشید که دوستان خدا هیچگونه ترس بر آنها نیست، و اندوهگینی نخواهند شد. و دوستان خدا کسانی هستند که به خدا ایمان آورده و از خدا می‌ترسند». اولیاء جمع ولی است و آن در قرآن به معنی دوست و یاری‌کننده و شریک آمده است.

معجزه و سحر:

در موقعی که سابقه بین موسی و سحرگران فرعون واقع گردید و سحرگران طناب و چوب خود را به زمین انداخته و در نظر موسی و دیگران از حاضرین مار شد و موسی چوب دست خود را به زمین انداخت و به مار مبدل شد. آیا عمل موسی با عمل سحرگران فرعون یکسان بوده است؟ هرگاه این دو عمل از یک جنس و یک واقعیت بوده، پس چرا سحرگران فرعون به موسی ایمان آوردند؟

برای این که ساحران و شعبده‌بازان در انجام کار موسی به شگفت آمده و آن را غیر از عمل سحر دانستند و عمل خود را محکوم و نسبت به کار خود پشیمان گشتند. و در کمال صراحت به فرعون گفتند:

﴿فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٧٢﴾﴾ [طه: ۷۲].

«ای فرعون! در باره ما بکن آنچه می‌خواهی بکنی و این است و غیر از این نیست که هرچه بخواهی بکنی در این دنیا است».

و به همین نظر عذاب و شکنجه‌های فرعون را ناچیز گرفته و ایمان خود را بر هرگونه عذاب و ناراحتی ترجیح داده‌اند.

معجزات پیغمبر اسلام محمد ﷺ:

بزرگترین معجزات پیغمبر اسلام قرآن بوده و معلوم است که او بشری بوده و تنها امتیازش نزول وحی بوده است و خدا در این باره می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [الكهف: ۱۱۰].

یعنی: (ای محمد!) «بگو: من بشری مانند شما هستم و وحی بر من نازل می‌شود». و حقیقتاً زندگی و اعمال و اقوال ذات خود پیغمبر اسلام همه معجزه است یعنی سنت رسول الله ﷺ معجزه می‌باشد.

پیغمبر اسلام از نظر اعضاء و اندام بدنش بشر بوده و همانند دیگران از نوع بشر می‌خورده و می‌نوشیده و می‌نخفته و می‌گفته و حرکت می‌فرموده و از خود دفاع می‌نمود، اما بر همه مخلوقات خدا اعم از انس و جن و ملائکه دارای افضلیت خاصی بوده که با هیچیک از بشر قابل مقایسه نبوده است. بزرگی به من نشان بدهید که بعد از یک هزار و چهار صد سال بعد از درگذشتنش اسمش باقی و در کل مکان و زمان مورد تقلید و تأیید مردم باشد و کوچک‌ترین نقطه ضعفی در تاریخ حیاتش پیدا نشده باشد. بزرگ دیگری به من نشان دهید که جهان را به شگرف و تعجب واداشته و تا امروز و روز قیامت نامش تابع نام خداوند متعال بوده باشد، و در اذان و اقامه و خطبه و غیره نام او بعد از نام خدا ذکر گردد. محمد قرآن زنده‌ای بوده که بر وجه این زمین می‌زیسته و زندگی می‌کرده است. محمد ﷺ بزرگترین همه بزرگان و دلیرترین همه دلیران بوده است که هیچگونه نقص و عیبی در او مشاهده نشده بوده، اما معجز آتش بسیار است: فروریختن آب صاف از انگشتانش، آمدن درختی به سوی او و صحبت کردن با او، به جواب آمدن شتر بدوی، دو قطعه شدن ماه در آسمان، شکافتنی سنگ عظیمی در خندق مدینه، اطلاع یافتن از منافقی که قصد داشت از بام کعبه بر وی سنگی پرتاب کند، اخبار دادن چیزهایی قبل از وقوع آن به زبان آوردن آهوی بیابان، برکت انداختن در نیم ران گوسفندی مذبوحه، و مهمتر از همه رفتن به آسمان (اسراء و معراج) و امام شدن برای پیغمبران در قدس (مسجد الاقصی) اسراء به معنی مسافرت در شب (از مکه تا قدس) و

معراج به معنی بالا رفتن (به آسمان رفتن) است. سیرت محمد برای همه کس از دوست و دشمن روشن است. عدالت و جوانمردی و غیرت و ایمان او برای همه کس واضح می‌باشد. پیغمبر اسلام برای هر چیزی در این زندگی حدودی قائل بود و هیچ خوشی و شادکننده‌ای در صورتی که مخالف اسلام نباشد بر امتش تحریم نفرموده است.

پیغمبر اسلام شیرین‌زبان، خوش‌رفتار، با اخلاق، مهربان، دلیر و شجاع و زیرک و عادل و آزادیخواه بود. از بدخلقی، سختگیری، پستی و ستم بدور بود. او فقط قرآنی بود که روح داشت و حرکت می‌کرد. اوصاف او تنها قرآن بود. هیچگاه مرد شهوتی و دنیا دوست نبود، خدا را همیشه در نظر داشت و از امتش عمل به مسئولیت می‌خواست. در اوقات دشواری و سختی به صحابه مراجعه نموده و با ایشان مشورت می‌کرد، از آن‌ها اظهار رأی می‌کرد. تکبر در او نبود و از هر صفت ذمیمه و ناپسندی محفوظ بود. در زندگیش دو روز پی در پی از نان جو سیر نشد به آب و خرما قانع بود. فراش او حصیر غلیظ بود که در پهلوهایش اثر می‌گذاشت. همه چیز در اختیار داشت، ولی دل از دنیا بریده بود و بس. مردم را از بلندشدن جولش نهی می‌کرد. ناراحتی‌ها را تحمل می‌کرد، کارخانه را انجام می‌داد. نعلین خود را با دست خود می‌دوخت. شوخی کردنش حدی داشت، و عظمت رسول الله ﷺ آنقدر است که در این مختصر و حتی در هر مطولی نمی‌گنجد. (صلی الله علیه وآله و صحبه وسلم).

در مجلس، بزرگی از خود نشان نمی‌داد، اخلاق قرآن بود، از گرسنگی سنگ بر شکم می‌بست، عفو و گذشت داشت، مددکار فقراء و مسکینان بود، مورد احترام و أمن دوست و دشمن بود، غمخوار ملت بود، در هر دلی جا داشت، طول خانه‌های همه زوجات او (نه زوجه‌اش) از بیست و پنج متر تجاوز نمی‌کرد، خانه‌اش از سنگ و گل درست شده بود. اهل زهد و تقشف و بی‌نظیر بود، بلی چنین است اوصاف بهترین و گرامی‌ترین پیغمبر خدا محمد ﷺ.

ایمان آوردن به کتب

نخستین معجزه محمد قرآن است و کسانی که می‌پنداشتند که قرآن تألیف خود محمد است، از پیغمبری او منکر بودند، و لکن او را خدا می‌دانستند و ما گواهی می‌دهیم که «أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ» یعنی: نیست خدا به جز خدای یکتا و محمد بنده خدا و پیغمبر او است. چون هیچ بشری قادر نیست که قرآن بسازد و محمد نیز بشر بوده و به جز خدا توانایی ساختن قرآن ندارد. به من نشان بدهید کسی که امی باشد (امی یعنی کسی که خواندن و نوشتن را مطلقاً نداند). و قرآنی درست کند و در مدت عمرش به مدرسه نرفته باشد، در زمانی که در آن از فلسفه یونان و رومان و از ادب هند و ایران خبری نبوده است. آیا چنین کسی می‌تواند قرآن بسازد؟ البته اینگونه افتراها و دروغ‌ها و بهتان‌ها پرداخته، مستشرقین و مخالفین حق و حقیقت و یهودیان شیطان‌صفت می‌باشد. اما این مفتریان می‌خور، خود را بدنام می‌کنند، چون حق مخفی نمی‌ماند. و همگان از آن آگاه خواهند شد.

قرآن که بزرگترین کتاب اسمانی است و از نظر عبارت و جمله‌بندی و طرز قواعد دستور زبان عربی و فصاحت لغت و پرمعنی‌بودن هر کلمه‌ای از آن و از لحاظ نحو و صرف و ترکیب کلمات و اختصار جملات و دلایل قاطعه و اخبار غیب و آینده و قصه‌های گذشتگان و بیان احکام اسلام و وعده و وعیدهای آخرت و حرف دیگری که در آن ذکر می‌شود، مثل حروف مقطعه اوائل بعضی سوره‌ها مانند الم، الر، حم، کهیصص، طسم، ن، ق و غیره آن‌ها که به جز حق تعالی هیچکس معنی آن‌ها را درک نکرده و با وجود پیشرفت علم و تمدن کنونی تا امروز هیچیک از علماء به هدف و معنی حقیقی آن‌ها را پی نبرده، چگونه ممکن است اینگونه قرآنی شده حضرت محمد ﷺ باشد؟ قرآنی که شامل تمام امور زندگی بشر می‌باشد و در واقع می‌توان گفت برنامه زندگی هر فرد مسلمان است که احکام آن برای همیشه و همه نقاط این کره زمین مناسبت کامل دارد تا

به جایی که تا امروز که یک هزار و چهار صد سال از نزول آن می‌گذرد، هیچ عالمی نمی‌تواند تمام کلمات و حروف آن دقیقاً معنی و تفسیر کند، قرآن در واقع محتوی قوانین و رموزی است که تا امروز و هر روزی علماء اسلام و عباقر دنیا قادر به آوردن مثل آن‌ها نیستند، قرآنی که به طور مستقیم و مباشرت از جانب خدا بر حضرت محمد نازل شد.

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ [فصلت: ۴۲].

«که هیچ گونه باطلی نه از پیش روی آن و نه از پشت سر آن، به او راه نیابد».

و اگر همه انس و جن گرد هم آیند توانایی آوردن یک سوره بلکه یک آیه همانند آن نمی‌باشند، چگونه احتمال دارد که شخص محمد به تنهایی آن را تألیف نماید؟ بنابراین، در متن قرآن بسی حکمت‌ها و رمزهایی نهفته که به جز خدا اهداف آن‌ها را نمی‌داند،

مثلاً: آیه ﴿بَلَىٰ قَدَرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾ [القیامة: ۴].

یعنی: «آری ما می‌توانیم که انشگت او را (انسان) دوباره خلقت کنیم».

ظاهراً معنی آن این است که خدا تعالی می‌تواند انشگت را دوباره درست فرماید، ولی هرگاه به معنی اصلی و هدف واقعی آن بیندیشیم که چرا خدا در این آیه فقط انگشت را ذکر نموده و از تمام اعضاء و اندام بشر تنها انگشت او که از همه کوچکتر است بیان نموده است؟ چنانچه سخت بنگریم و به عمق آن پی ببریم، خواهیم دید که عجیب‌ترین عضو از اعضاء در بدن هر انسانی همانا انگشت ابهام او است که از تمام مخلوقات روی زمین و از بین میلیون‌ها نفر از مرد و زن که در این دنیا موجود هستند، هیچگاه دو نفر را نمی‌بینیم که اثر انگشت یا به عبارتی دیگر ضرب انگشت ابهام دست آن دو همانند یکدیگر باشند. این از مسائلی است که در زمان پیغمبر اسلام ﷺ و تا زمان صحابه و الی تقریباً یک صد سال قبل هیچکس به معنی و هدف حقیقی آن پی نبرده و هیچ احدی در این مسئله کنجکاوئی نکرده است، بلکه از مسائلی است که به این نزدیکی‌ها علم طب و روانشناسی آن را برای دنیا کشف کرده است و شکی نیست که در متن قرآن خدا صدها

مسئله دیگر از همین نوع که تا امروز کسی آنها را برای بشریت کشف ننموده نهضته باشند.

ایمان به پیغمبران

در قرآن بیان شده که فرشته و جن و پیامبران همگی آفریده شده خداونداند، و همه این‌ها بندگان خدا هستند و هیچکدام از این‌ها قادر به نفع یا ضرر رسانیدن به کسی نمی‌باشند، مگر به اراده او سبحانه و تعالی. پیغمبران همگی بشراند و مانند بشر دیگر تولد می‌گردیده‌اند و در مردان و بیمار شدن و شفایافتن و در همه شئون زندگیشان مانند مردم بوده‌اند و همچنین در تشکیل اعضاء و خوردن و آشامیدن‌شان همانند دیگران‌اند. و پیغمبران هیچ دلیلی و نسبتی به الوهیت و خدا بودن ندارد. چون به جز خداوند متعال هیچ خدای دیگری نخواهد بود، ولی تنها امتیازشان بر دیگران این بوده که از طرف خدا وحی بر ایشان نازل می‌شده، و بدین جهت بوده که بعضی از امم گذشته از این که از جانب خدا وحی بر بشری نازل شود تعجب می‌کرده و آن را باور نداشته‌اند و حق تعالی در این باره فرموده است:

﴿أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾

[یونس: ۲].

«آیا برای مردم تعجب‌آور بود از این که بر مردی از ایشان وحی نازل کرده‌ایم این که بترسان مردم را و مژده بده ایمان‌داران را؟».

و گفتند:

﴿أَبَعَثَ اللَّهُ بَشْرًا رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۹۴].

«آیا خدا فرستاده بشری برای پیغمبری؟».

و خدا در سؤال ایشان پاسخ مثبت داد و فرمود:

﴿أَلَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَّمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا﴾

﴿[الإسراء: ۹۵].﴾

یعنی: «اگر در زمین فرشتگانی زندگی می‌کردند که با اطمینان کامل در زمین پیاده

رفت و آمد می نمودند پس در حقیقت ما از آسمان بر آن‌ها فرشتگانی برای پیغمبری نازل می کردیم»، و میان پیغمبران و مردم مناقشه رخ داده که به پیغمبران می گفتند:

﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا﴾ [إبراهیم: ۱۰].

«شما نیستید به جز بشری مانند ما»، پیغمبران نیز در جواب آن‌ها گفتند:

﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ [إبراهیم: ۱۱].

یعنی: «ما بشری مانند شما هستیم».

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ [إبراهیم: ۱۱].

«ولکن خدا منت (پیغمبری) می گذارد بر هر کسی که بخواهد از بندگانش».

و باز هم می گفتند:

﴿مَالٍ هَذَا الرُّسُولُ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ

نَذِيرًا ﴿۷﴾ [الفرقان: ۷].

«این چگونه پیغمبری است که خوراک می خورد و در بازار راه می رود، چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده که همراه او پیغمبری نماید و مردم را بترساند؟».

ولی خدا در رد آن‌ها فرمود:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ﴾

[الفرقان: ۲۰].

یعنی: «و ما نفرستاده‌ایم قبل از تو (ای محمد) هیچ پیغمبری إلا این که خوراکی

می خوردند و به بازار می رفتند». تا آنجا که خدا تعالی می فرماید:

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا﴾ [الأنعام: ۹].

یعنی: «اگر ما میل داشتیم که فرشته‌ای برای تبلیغ رسالت در زمین مبعوث کنیم، هرآینه

او را به شکل مردی مبعوث می کردیم». به خاطر این که مردم او را ببینند و از او راهنمایی

بگیرند.

حقیقت پیغمبر اسلام صلی الله وعلی آله وصحبه وسلم:

پیغمبر اسلام محمد مصطفیٰ ﷺ بشری بوده مانند دیگران فقط امتیاز وی به سبب وحی بر او بوده است و خودش فرمود:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [الكهف: ۱۱۰].

یعنی «در حقیقت من بشری مانند شما هستم که وحی از طرف خدا بر من نازل می‌شود».

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِن هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴].

«از طرف خود و به دلخواه خودش چیزی نمی‌گوید، و آنچه می‌فرماید نیست مگر وحی که بر او فرود آمده است». و باید دانست که از طرف خداوند متعال بر هر پیغمبری کتابی نازل شده. پس قرآن بر حضرت محمد و صحف بر ابراهیم و صحف دیگری برای حضرت موسی که تورات باشد و زبور بر داود و انجیل بر عیسی † نازل شده است، و در قرآن آیات بسیاری در خصوص صحیف ابراهیم و موسی و زبور و انجیل بیان شده که بالاتر و گواه آشکار بر همه آن‌ها خود قرآن محمد ﷺ می‌باشد.

پایان

هر کسی که اعتقاد به همه این‌ها داشته باشد که قرآن به آن‌ها خبر داده از آفریدن آسمان‌ها و زمین و بشر و نتیجه اعتقاد او در اعمالش واضح باشد، مسلمان کامل است، چون مسلمان واقعی به خواندن و تلاوت قرآن اکتفی نمی‌کند، بلکه به جمیع امور قرآن و احکام اسلام از حلال و حرام و فرض و سنت عمل می‌نماید، مسلمان صحیح باید نتیجه اسلامش در مسجد و بازار و خیابان و خانه‌اش واضح باشد در اوقات سلم و جنگ. زیرا که اسلام واقعی است از: عبادت و قانون مدنی و قانون جزایی و قانون دولی و نظام اداری و آن شامل است بر مذهب اخلاقی و سیاسی و غیره اسلام واقعی همه این‌ها را در خود جا داده و شامل همه این‌ها خواهد بود.

ولی در ادیان گذشته عبادات تنها مسجد و نماز بوده و در دایره سیاست و عدالت هیچگونه دخالتی نداشته است.

و اسلام دین علم و عمل است و بدین جهت بوده که اولین کلمه‌ای که از قرآن بر حضرت محمد ﷺ نازل گردیده کلمه «اقراً» یعنی بخوان بوده فقط و کلماتی دیگر مانند: جهاد کن و مال را جمع کن و در دنیا زاهد باش نبوده، بلکه به «بخوان» دین اسلام آغاز شده و عبادات دیگر از جهاد و زهد در دنیا و جمع اموال از طریق حلال فروع آن می‌باشند، و هر علمی که اجتماع و مجتمع بشر به آن نیازمند باشند، اموختن و دانستن آن فرض کفایت است و در دین اسلام علم کیمیا و طب و فضاء از واجبات دین نیست. بنابراین، شایسته است که مسلمانان غنی باشند ولی از راه مشروع و این که مال در دست‌هایشان باشد نه در دل‌هایشان و هر انسانی باید احساس کند که او بنده خدا است و در هر زمینه‌ای باید ترس از خدا در نظر داشته باشد.

اسلام دین قوت است ولی نه به ظلم ستم، بلکه به عبادت و عدالت و اسلام برای دنیا و آخرت است:

﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾ [البقرة: ۲۰۱].

«خدا بده به ما در دنیا خوشی و در آخرت خوشی».

خدا و اسلام از مردم می‌خواهند که ایمان صحیح داشته و به شرع عمل نمایند و از تمام امت‌های گذشته بهترین و شریف‌ترین و والاترین امت‌ها باشند، قوی‌ترین امت‌ها، داناترین امت‌ها، غنی‌ترین امت‌ها، و نیکبخت‌ترین امت‌ها در دنیا و آخرت باشند. اسلام دین آزادی است.

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [البقرة: ۲۵۶].

اجبار و سختی در دین نیست، حسنات و نشانه‌های خوب اسلام آشکار است و راه‌های انحراف و پیچیده‌ها از آن نیز واضح و معلوم است، پس هر شخصی آزاد است و می‌خواهد بنابه دلخواه خودش از خیر و شر اقتباس نماید.

اما باید هر شخصی به آنچه که عمل می‌کند و بر راهی که آن را چنگ می‌زند دلیل واضحی داشته باشد و کورکورانه از مذهبی تقلید نکند.

﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة: ۱۱۱].

«بگو: (ای محمد به کفار!) بیاورید دلیل خود را اگر شما صادق و راستگواید».

﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾ [المؤمنون: ۱۱۷].

یعنی: «و هرکسی که به خدا خدای دیگری را شریک می‌داند و دلیل بر آن ندارد (کافر است)» خدا دین را تعیین فرموده و خودش عهده‌دار گردیده که دین خود را نگهدارد.

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

یعنی: «ما قرآن را نازل نمودیم و ما آن را نگهداری می‌کنیم». اسلام دینی است همیشگی که از بین نخواهد رفت. و اما ما مسلمانان باید به دین اسلام برگردیم و احکام قرآن در همه نقاط جهان پیاده کنیم، تا شرف نصرت و پیروزی در دنیا برای ما و ثواب الهی در آخرت نیز از آن ما مسلمانان باشد. یا این که خداوند متعال غیر از ما گروهی

خلقت بفرماید تا این که آن‌ها دعوت خداوندی را پذیرفته و از اسلام و احکام قرآن دفاع نمایند و احکام اسلام را در همه نقاط جهان پیاده نمایند.

و از خداوند متعال آرزومندیم که دین اسلام و مسلمین جهان را در همه جا حفظ بفرماید و به او پناه می‌بریم، از این که به جای ما برای نشر احکام اسلام و پیاده‌نمودن امور اسلام کسانی دیگر خلقت نماید و از او امیدواریم که قلوب ما مسلمان را به سوی دین اسلام هدایت فرماید، و پیروزی اسلام و قرآن را بر دست ما مسلمانان تحقیق و محقق فرماید و این که تمام گناهان ما را بیامرزد و ما را مورد عفو و رحمت خود قرار دهد. و نخستین خواهش ما از خدا هدایت ما مسلمانان و نیک بختی همه بشر و آخرین دعای ما این است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» سپاس و ستایش‌ها و حمد و ثناها برای خداوندی است که پروردگار جهانیان است. و صلی اللهم علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه وسلم.

والحمد لله رب العالمین